

بازدید شد  
۱۳۸۶



کتابخانه مجلس شورای ملی  
کتاب: ترجمه اجزاء العلوم (قسم پنجم)  
مؤلف: میرزا محمد باقر خراسانی (قرن ۱۲)  
موضوع: منطق  
شماره ثبت کتاب: ۸۷۶۴۲  
شماره قفسه: ۱۰۵۱۲  
تاریخ ثبت: ۱۳۰۵/۱۲/۱۳

مجلس شورای ملی  
۱۰۵۱۲



اللَّهُ فَارِجَ الْكُرْمِ وَكَاشِفَ الْغَمِّ مُجِيبَ دَعْوَةِ  
الْمُضْطَرِّينَ رَحْمَنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَرَحِيمَهُمَا  
أَنْتَ تَرَاهُنِي فَارْحَمْنِي بِرَحْمَةٍ مِثْلَ فَضْلِكَ  
بِهَا عَنْ رَحْمَةٍ مِنْ سِوَاكَ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ  
الْعَالَمِينَ وَلَهُ الْكَوْنُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ  
وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ  
رَبِّ الْعَالَمِينَ وَلَهُ الْعِزَّةُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ  
وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ  
رَبِّ الْعَالَمِينَ وَلَهُ النُّورُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ  
وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

سُبْحَانَكَ الْأَذَلِّ الْأَزَلِّ سُبْحَانَكَ الْأَبَدِيِّ الْأَبَدِ سُبْحَانَكَ الْوَاحِدِ  
الْأَحَدِ سُبْحَانَكَ الْفَرْدِ الصَّمَدِ سُبْحَانَكَ الْوَاقِعِ السَّمَاءِ بِغَيْرِ عَمَدٍ  
سُبْحَانَكَ مَنْ بَسَطَ الْأَرْضَ عَلَى مَاءٍ جَمَدٍ سُبْحَانَكَ مَنْ خَلَقَ  
فَلَقَ الْخَلْقَ فَأَخْطَرَهُمْ عَدَدُ سُبْحَانَكَ مَنْ قَسَمَ الْوَدْقَ  
وَلَمْ يَنْشَأْ أَحَدٌ سُبْحَانَكَ الَّذِي لَمْ يَتَخَذْ صَاحِبَةً وَلَا  
وَلَدَ سُبْحَانَكَ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ  
لُفُوْ أَحَدٌ

سُبْحَانَ الْقَيُّومِ السَّمَدِ



کتابخانه ملی  
۱۳۰۵

کتابخانه ملی  
۱۰۵۱۱



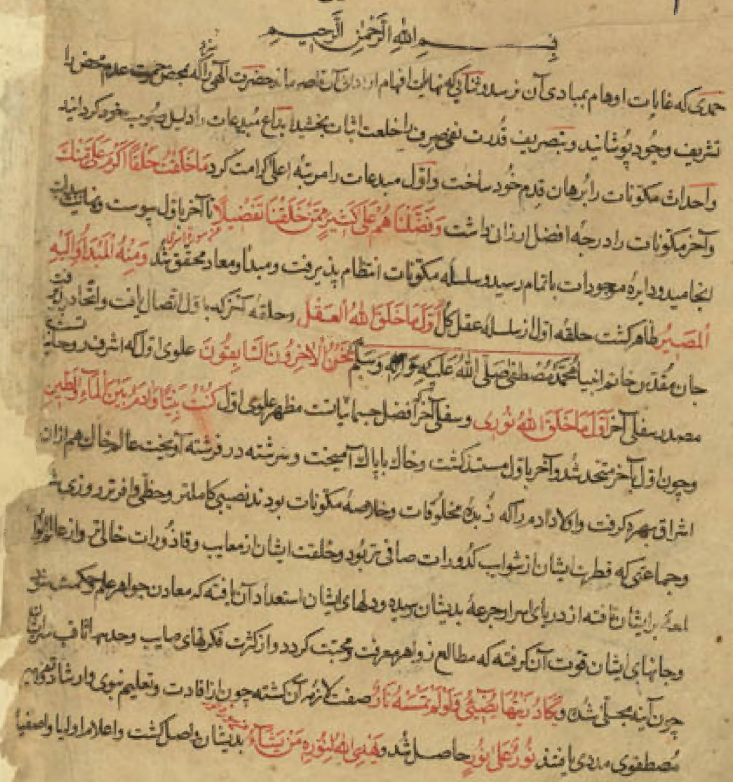
از ابوالحسنی مؤید بن محمد حارثی (۷۵۲)



١٨  
 ١٩  
 ٢٠  
 ٢١  
 ٢٢  
 ٢٣  
 ٢٤  
 ٢٥  
 ٢٦  
 ٢٧  
 ٢٨  
 ٢٩  
 ٣٠  
 ٣١  
 ٣٢  
 ٣٣  
 ٣٤  
 ٣٥  
 ٣٦  
 ٣٧  
 ٣٨  
 ٣٩  
 ٤٠  
 ٤١  
 ٤٢  
 ٤٣  
 ٤٤  
 ٤٥  
 ٤٦  
 ٤٧  
 ٤٨  
 ٤٩  
 ٥٠  
 ٥١  
 ٥٢  
 ٥٣  
 ٥٤  
 ٥٥  
 ٥٦  
 ٥٧  
 ٥٨  
 ٥٩  
 ٦٠  
 ٦١  
 ٦٢  
 ٦٣  
 ٦٤  
 ٦٥  
 ٦٦  
 ٦٧  
 ٦٨  
 ٦٩  
 ٧٠  
 ٧١  
 ٧٢  
 ٧٣  
 ٧٤  
 ٧٥  
 ٧٦  
 ٧٧  
 ٧٨  
 ٧٩  
 ٨٠  
 ٨١  
 ٨٢  
 ٨٣  
 ٨٤  
 ٨٥  
 ٨٦  
 ٨٧  
 ٨٨  
 ٨٩  
 ٩٠  
 ٩١  
 ٩٢  
 ٩٣  
 ٩٤  
 ٩٥  
 ٩٦  
 ٩٧  
 ٩٨  
 ٩٩  
 ١٠٠

پارسی شد  
۴۶ - ۴۷



[illegible]

لطائف حدی  
الطیغی کہ لہ تیز

حافظ  
اسم شریف

کتاب  
تفسیر از قلم سید محمد







نسخات  
غایبی







[illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سنايش بسیار متوال حضرت پروردگار متعالی در مرتبه اول می گوید و آنچه سنايش سنايش كان روزات جلالت  
و محاذات کبریاى خود رعایت حقارت و نهایت تواضع باشد و در روی محلی حلیه انبیا و واسطه فلا ده رسول  
محمد صلی الله علیه و آله و سلم با مغبهران دیگر شامل بود در مرتبه دوم و بار واج مقدسه ایشان بر عالم  
و در اینجا غنیمت و رحمتی شده است که در زندگیشان این علمهای دینی و تازه کردن بجهانی یقینی که باقی نایم در مرتبه  
از حضرت باری سبحانه و تعالی خبری بخوانم و از برای قطع غیب و دفع استبعاد توانی غایب را که کائنات و مفسر  
منکران در مرتبه چهارم برود برای عالم میدهم چه عقد خاموشی از زبان من کشاده کرد و بعد سخن گوید و فلا  
مجاوره رقبه وجود مرابطی که داند مواظبت نمودن بود کردی ز دیدن حق استیسه بدین رخصت  
باطل و تحسین جهل و شعب کردن بر کسی که اندکی از اقامت مرا سخیل اعراض نمود و از ملائمت و رحمت اندک جدا  
کرد و بمارست عمل بر مقتضای مقتضی علم که باید آنچه حق سبحانه و تعالی ندانکار ابدان تعجب فرموده است از  
نفق تخلیف از ابواب قدس ریا بد بعضی از اصاعت و اولاد عمر با تدارک واجد در چه جبر تمام آن اصاعت  
و تلاقی که آن تلافی معتدله است و از سلك جماعتی که صاحب شریعت علی الصلوات و التلام و حجرات آن فرموده است  
اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُهُ اللَّهُ اَعْلَمُ بیرون آید تحقیق میدان و سوگند بزدان میراث که اصرار  
بر انکار و تحسین نیست مگر آن علت کبیرا بسیار از مردمان بدان محور بدل بر جهو خلقی بدانی غنیمت و آن فضیلت ایشان است  
از دریافتن کُنْ اِنْ یعنی و نادانستن آن که کاری که در پیش است در غایت تحقیق است و نهایی صعوبت و آخرت و لذت  
مسارعت میفرماید و دنیا در رفتن عبادت می نماید و بجلال رعایت از نکست و سفر رفاهات در دین زاد ملک

استبدك  
لجناح ترون  
شعب  
روشن

والمبرور

آنکه و خطر سخت ترک و راه مسدود و علم و فکر عیای خلاصه ندارد و حضرت ناقص صبر مردود و راه آخری  
 با بسیار غلبه بی رفیق و راه در غایت دشواری چه راه بن آخرت علما توانند بود که در شانیا باشند و روزگار  
 از ایشان خالی گشته است و جهات آنکسوت علم ایشان عاری مانده و جز میسرمان نماند آنکه ذکر و برایشان بسیار آید  
 و رایت عنوان ایشان استدلال پذیرفته و هر یکی از ایشان بجز عاجل خود مشغول است و بنزدیک می معرفت منکر و  
 معروف و بدین موجب علم دین مندرس شده است و معالیم دین در اطراف زمین منظم گشته و بخل و چنان علم  
 کافیه از سه بیرون نیست **ک** فنی حکام که کثرات و حکام را بدان حاجت باشد تا چون آسان و لایزال  
 نزاع و خصام شوند چون سکان یکدیگر را خسته کنند دفع منازعات و قطع خصامات ایشان ممکن گردد و **و در**  
 جمله جوینده مباحات و مغایره و خواهران معالیه و کثرت و بواسطه آن خصم را ملزم کند و منازع را مقهور کند  
**و** جمع مخوف و لفظ مشکوک که ملزم بدان عوام را بتواضع و زاری و ابرار و صید و اندک و بر این سه فن بدین  
 اقتضا نموده اند که بجز این سه فن را دام طلب حرام و شبه که احاطه نداشته اند و علم و فن آخرت و آنچه سلف  
 صالح بدان بوده اند از این **و** سخا و تقوا و آزاد و تنزل و جانی و مشورت آسمانی و فقه و حکمت و علوم و ضایع و نور و هدایت  
 و رشتن خوانده است اکنون در میان خلق قدیم پس و مطوی گشته است و از دلهای ایشان بطبوس و سنی مانت  
 و چون برین جاد شغل دین را خسته و در حصار و ظلمتی را صبار و غیور و تحریک بر کتاب بیجهت فغان پس مهم و اسلحه  
 دین حیا پذیرد و منافع آنرا گشته ظاهر شود و روشن گرد که دنیا و سلف کلام علم را علم نافع نموده اند و از آن جهت  
 اساس نهادیم **مرج عبد الله مرجع علماء و مرجع مبتدیان** و مرجع منتهی و جمله این کتاب علوم و کلام  
 چه از انبیا و مقصود نهایت مطلوب است عالمی که طلب حق و سخا و تقوا و هر مسلمانی که فرموده است کشف کند  
 نافع را از علوم ضایع نماید که از هیچ معبر علی الصلوة و التلاوة فرموده است **سَمِعُوا مِنَ اللَّهِ مِنْ جِلْدٍ لَا يَفْخَعُ** و تحقیق گردد  
 که اهل عصر از صوب صواب و راوند بجهان سراسیمه گرد و قشور علما را از اطولیت و بابان این محبوب و هر مجتهد  
**کتاب**

<p>تَوَاعِدُ عَقَائِدِ</p> <p>کتاب</p>	<p>عِلْم</p> <p>کتاب</p>
<p>اَسْرَارُ مَنَاهِ</p> <p>کتاب</p>	<p>اَسْرَارُ ظَهَارِ</p> <p>کتاب</p>
<p>اَسْرَارُ رُوزِ</p> <p>کتاب</p>	<p>اَسْرَارُ رِکْوَةِ</p> <p>کتاب</p>
<p>فَهْمُ دَوَائِلِ</p>	<p>اَسْرَارِ</p>

صفحه  
سکوت لموزن

قصور  
۱۲۲



















حراعت ۲

حسن گفت مو اینه که کند  
عدا و عیار را بخون شیطان

مکتبہ دارالافتاء

مدرسه و معتمدین  
کوهستان

25



















عین باشد و در حق او بودن علم از تنبیه بر وجوب اصلش نظر است که لا یقینه بود **مکروه** میگوید و میگوید  
 بر این قول شافعی و محمد حسن است و نزدیک باینکه بگوید وجوب آن بر غایت و از اینجمله روایت معتدلات است  
 و درست تر آنست که همچون قول بگوید است پس بر قول ایشان وجوب علم آن هم بر غایت باشد و در علم دیگر  
 اعمال که در حق او است هم در محمل است و اما نزد آموختن آن محبتیست که احوال واجب شود و احوال غیر واجب نکند  
 چه آموختن بخلاف حرام بر نکند و نظرها را بر اینها و آموختن آنچه در کمالش حلال باشد بر دیگری  
 واجب بود پس وجوب آن هم باعتبار اقتضاء احوال بود و این چه دانسته شود که وی را حلال باشد آموختن  
 آن واجب کرد و آنچه ملازم آن باشد تنبیه او بدان بر علم واجب بود چنانکه اگر در وقت سلام حریم پوشیده باشد  
 و در موضع معصوب نشسته و در غیرهم ظاهر بود تعزیر و اگر او واجب شود و آنچه ملازم آن باشد از آن موضع  
 آن بود که بر روی آن افتد چون خوردن تا اگر در شهری بود که در آن حرم کشتن حرام بود و در علم واجب  
 و هر چه تعلیم آن بر علم واجب شود تعلیم آن بر وی واجب بود و اما اعتقادها که در علم آن محبت ظاهر واجب  
 شود پس اگر در معنیها که در کمال توحید بران نیست یکی افتد و اعتقاد آن شک را از آن بخواهد  
 واجب شود و اگر در خاطر وی یکی نبود و پیش از آنکه اعتقاد کند که بعضی باری تعالی قیامت و ذات او بداند  
 و محمول او در حقیقت و جز آن مسائل که در معتقدات مذکور بود و وفات کند باجماع علماء مسلمان رفته باشد  
 و یکی این خواهد که معجزات اعتقادات بعضی از این طبع حاصل شود و بعضی بنشیند از اهل شهر که از آن  
 باشد که علم کلام در آن جامع بود و بدینها مکتوبات باید که در این جامع او را از بدعت صیانت فرماید و آنچه اعتقاد  
 حق تعالی کند چه اگر باطل است و چه سده که از آن است از دل وی واجب باشد و در و که دشوار شود و این محمول  
 که اگر این مسلمان شنیده بازاری بود و معامله زیاد در شهر جامع بود آموختن حد از دین بر وی واجب بود است  
 صریح حق تعالی که فرض عین است و معنی آموختن محبت عمل واجبست پس بر علم واجب و وقت و وجوب آن  
 بدان علم که فرض عین است بدان آنچه صوفیا گفته اند که فرض عین دانستن و سوسه و بوی الهی فرشته است  
 آن نیز حق است و لیکن وجوب آن در حق کسی تواند بود که در معنی آن باشد و جوایز است که آدمی در واک  
 و حد و یا خالی باشد پس لازم بود بر وی که از معنیها که است نفس خود را بداند و محبت بداند یا مورد محبت  
 آموختن آن واجب نبود و بعضی علیه السلام میفرماید که **ما یستلزم** است و **ما یستلزم** محبتها بکسر لاد  
 و باقی آنچه با خواهیم کرد از احوال که هر قدر دل آنکس و محبت لطافت آن تابع این سه خصلت هلاک کند است و  
 آن فرض عین است و مکتوب نیست مگر دانستن حدیث است علاج آن چه که بدی نشان داد و در آن حدیث علاج  
 مقابله است بدان پس بر این است سبب و سبب چگونگی مکرر کردن و پیش تر آنچه در معنیها که یاد کرده اند

کتاب  
لال

در حدیث و روایات  
در حدیث و روایات

در حدیث و روایات

در حدیث و روایات

در حدیث و روایات

احیانت و هر مردمان از یکدانشته اند با آنچه مشغول شده اند با لایق و از جمله آنچه در تعلیم آن احوال  
 مبادرت باید نمود چون انتقال وی را بلیقی بکند یا شاید است بهشت و در و نخ و حشر و قیامت و احوال  
 و قصد بدی کند و این تنه شهادت است چه پس از آنچه پیغمبر را بر حالت قصد بدی کند باید که رسالت وی بداند  
 و آن است که هر که خدای عزوجل و پیغمبر وی را فرمان برداری نماید محبتش شود و هر که بغض نماید محبتش  
 آتش بود و چون این بدیدیم را در باقی مانی که مذهب خود نیست که کفر و ترک حق کرد که هر بنده در محبت  
 خود در شب و روز از و اوقات عبادت و معاملات خالی بود و این نیز در وی میگذرد و در هر چه دفع آن  
 بود سوالی را که از او شود و هر چه غالب بود مبادرت در تعلیم آن واجب است پس روشن شکسته علی الصلوة و  
 لفظ علی آداب است و هم معنی که در حدیث طایب العلم فی بعضه علم علی خواسته است که در حدیث  
 آن عمل پس از آن مشهور است نه علمی دیگر و طریق ندیدیم در وقت وجوب ظاهر گشت بدانکه فرض عین آنست  
 نشود مگر بیکر افعالها و عملها باصناف و فروع که ماصداق اینها است و اینها را میفرماید و در حدیث آنست  
 کار با اینها علیهم الصلوة و السلام و منقاد است و محمل بدان که اینها پیغمبر محبت معلوم کرد و در حدیث  
 و از شنیدن اصل نشود چون گفت پس علمای که شرعی نیست از آن محمول بود و اما مذکور و اما باجماع  
 آنست که مصالح دنیا بدین از زبیه است چون طاعت و حساب و آن در حدیث است بدانکه مشهور است که کفایت  
 و قصد و اگر فضیلت است و فرض نیست آنرا فرض کفایت هر آن علم است که در قوام و راهی یا از آن دنیا زود  
 چون طاعت که در حدیث است بقا و تهافت و در حدیث است و چون حساب چه آن در معاملات و محبت و صلا و  
 و غیر این ضروری است و این آن علمها است که اگر کسی خالی باشد از یکی که بدان قیامت یا ندیده اهل آن شهر و  
 باشند و اگر یک کس بدان قیامت یا ندیده باشد و فرض در دیگران ماقط شود و از آنچه میگوید که طاعت و محبت  
 کفایت است محبت نباید کرد که اصولیها نیز از فضیلت کفایت است چون کشاورزی و جواهری و سیاست  
 و خیانت و محبت مستحقه اگر در شهری بخواند یا هلاک اهل آن شهر مساعت نماید بدینچه خود را در شهر  
 هلاک دارد یا اهل آن محبت ممکنان در هر چه باشد چنانکه در در فرستاده است و در فرستاده است و در کمالین  
 آنرا نه نموده و اسباب بغافل آن ساخته قیام اهل آن باب تعزیر هلاک نباید کرد و اما آنچه در فضایل معتدله  
 در در فرض عین و قوت است و در قیامت حقایق و طاعت و غیر آن از جمله آنچه از آن دنیا زود بود و لیکن  
 بسیار از بدیقوت حاصل شود در آن مقدار که در حدیث است و اما مذکور علم علیهم الصلوة و السلام و  
 و اما باجماع علماء شریعت که در آن محبت با خدای عزوجل و آنچه در حدیث است و اما علمای فقه  
 و معتقدان بر این است که اینها از حدیث است و لیکن مکتوب میشود بدان علمای که جماعتی از اشراف بدانند و

باین علم که آن فرض  
کفایت است

در حدیث و روایات

در حدیث و روایات















عرض او کرد فرمایند حق بودی و فرض کفایت فرض عین را بار آورده و اشق را بسیار از فرضه ای کفایت را بران  
 تقدیم کردی چه بسیار است که طیب آن خبر نمی نیست و کواهی ایشان در آنچه اتفاق طیبی دارد از احکام گفته  
 نشاید بشنید و هیچکس را نمی بیند که بدان مشغول میشود و در علقه خاصه در خلائات و جملات هر  
 مایه با آنچه شهر می باشد بکمالی فتوی و جواب و اوقات توان گفت پرکاری با آنکه درین جگه  
 دهد و مشغول به هر کفایت که جماعت بدان قیام نموده باشند و گذشت آن که هیچکس بدان قیام نموده باشد  
 این همه بی باشد چرا که طبع سلیق و لذت اوقات و صایا جمیع مله ای تیمان و نقاد و تضاد و حکومت  
 جسد بر ابدان و دست یافتن بر خصمان نیست همت همت علمای تملین علمای ابدانند بر شد است  
 بر حق تعالی استعاض است و دید پناهست بر بار داشت خواستن از فری که چشم جهان را بدو و یونجه دانند  
 و بر هر کار از علماء طاهر فضل علماء باطن و ارباب علم اعتزال نموده اند اشق و رضای حق بر پیشانیان را  
 حق تعالی علیه بنشیند چنانکه کوزه در و مکتب نشاند و پرسیدی و را که در فلان و فلان کار چنانکه در تفریق  
 گفتند که چون تو بر نگذارین و متالی بر بد گفت حق تعالی و توفیق آنچه مایه اید اینم داده است و همچنین  
 و بچنین معنی معروف فتوی و او در علم ظاهر بر اربابان آن بود و از وی پرسیدی که چگونه  
 بر جمله باشد که بچهره علی الهی است از چوین بر پرسیدی که اگر واقعه باشد که در کتاب حق تعالی اینچنین حکیم فرمود  
 که از صالحان برسد و با انشاء شود کسب و رای گفته اند علماء طاهر از پیش منی ملکات مدعی علماء باطن  
 از ایشان آسمان و ملکوت و جنبه گفت که پرسیدی که چگونه از برون روی با کسب و شوق کفایت با احکام  
 چه خوش از علم و ادب و بکسب و تقسیم و کلام و در او و شکلا و کنار و چون روی کرد اندام و شنید و میکند  
 خواجه نر صاحب بی صورتی که داد و وصوفی صاحب حدیث مکرر و انداد اشارت کرد بداند که هر حدیث و طریقه  
 بل صوفی و ناله بر زد رسکا باشد هر که پیش از غلظت و برود خود را و خط انداخته باشد **میکوید**  
 سخن شایقی دیگر هست و آنست که کسی که در سلوک و صوفی و ناله قوی باشد کرد و در زندگانی ظاهر و نه  
 آن سالعت کند بر روی طبع مال و بجاه متوالی و وجه مقصود و حق چون حاصل شده است اطناب در مشغول  
 بسیار و وسایل آن وجه ندارد **میکوید** اگر کوئی چو ارباب علم کلام و فلسفه را نیاوردی بیان کردی که آن  
 نگوید و اندام استوده **میکوید** بر با آنکه آنچه علم کلام بر آن خلقت از دلها و آنکه بیان غنعت توان کرد و قرآن را  
 بر این خلقت و آنچه از آن پروست یا محاد نگوید است که از دعوتهاست چنانکه بیان آن خواهد آمد و مشغول  
 و باغش کرد دست با آنچه از این منظران و منبر است و در آن کشید و غافلانه که بیشتر از راهات و هیأت  
 کتبها از تحقیق اندامها قبول کن و بعضی از آن خواست در آنچه نقلی بر ندارد و میالوف عصاره نموده  
 جزای از

من در  
 گفته شد

بسیار  
 معنی

آنکه  
 آنکه

شاید  
 کرد

و خوض و انبساط از دعوتها بود و لیکن اگر حکم آن گفته است چه دعوتها که از تقضای قرآن و سنت  
 زاده است و جماعتی بجهت است اندک و ای از اینها تعلق کرده اند و بعضی مولف مرتب گردانیده بر آن محذوره  
 ما دوش فیه شده است بل از فرضهای کفایت گفته و آن قدر راست که مبتدع را بدان مقابله بود و چون قصد  
 دعوت کند بدعت و آن تا محذوری محذوره است که در بابی که بر این نیست با و کنیم و اما فلسفه جدا کار علم نیست  
 با چهار حرف است که همه حساب آن هر و شایع است چنانکه رفت و از آن منع نیست مگر آنکه از آن بود  
 که از آن بگذرد و بعضیهای که بیده رسیده بشکوه شده که از آن هر و نامه اندیزی و بعضیها بر ضعیف از آن  
 کاه دارند و بر این چنانکه گوید که از این جوی کاه دارند از بیم آنچه آنکه در آن افتد و نویسم از آن بخت  
 کاوان کاهدار بدانیم و بیل بدین را آنچه بحث است مسلمان قوی که با ایشان آمیزد تا با سازد دعوت کند **میکوید**  
 منظور است و آن بحث است از دلایل حد و شطهای هر و و آن هر و در علم کلام و لغت است **میکوید** اما نیست  
 و آن بحث است از ذات خدا و صفات او و آنکه لفظ است و فلسفه و طریقی که از علم و شوق و ناله و ناله  
 که بعضی از آن راست و بعضی بعد از مشغول اند که اعتزال علی علم نیست با احکام که روی از ایشان نقل  
 و نظر اندام و بعضیها باطل و بعد بر فلسفه همانست **میکوید** طبعی نیست و بعضی از آن مخالف شرع و بدعت  
 و آن جهل است نه علم و ادب را علمها آورده شود و بعضیها است از صفات ارباب و صاحبان آن **میکوید**  
 استقامت و تغیر آن و آن مانده با طبعی است لا آنست که نظر طیب در حق مردم است مخصوص از روی  
 که با مردم درست شود و نظری طبعی در کل ارباب از روی که در حرکت و تغیر است و لیکن طبع را افضلیت  
 چه بدان حاجت است و اینها طبعی حاجت نیست که کلام از آن صفتها باشد که قیاس کفایت است بر آن کاهند  
 دلهای عوام از تخفیات مستعان و بر آن بدعتی که بخواهد است و شایع آنکه بکسب علم عرب راه زندان  
 در راه کسب علم و حاجت است و اگر عرب نقدی بکارد و بر ادب از آن سخن کرد و عهد صحابه بود و حاجت خود پس  
 با یکدیگر محقق و بر آن مانده که غلط است و درین منزلت کجا است در راهی که کجا بیان بر کجا بیان  
 اقتصاد نماید از علم خارج شود و متکلم اگر بر ظاهر و مداخله اقتصاد نماید و سالک راه آخرت نشود و بر علم و ادب  
 و اصلاح آن مشغول گردد و اوصال از علم در نباشد و متکلم نیست چنانچه در آن کلام و در آن شریک وی اندام و از جمله  
 اعمال اهل علم را زبانت و از جای صنعت مجادله و از است تمیز نیست و اما معرفت خدای صفات اهل او و کمال  
 در علم کاشفه بدان شایسته کرد و بر از علم کلام حاصل نماید که نزدیک است کجا بیان آن باشد و از آن مانع بود و برین  
 با این محاد نیست که کجاست از مقدمه هدایت که اندام است اینها گفته است و آنکه کلام و ادب از آن کلام  
 شکلا **میکوید** اگر کوئی که در علم کلام و ادب و شوق و برهان نماید و چنانکه بگوید و کجا باشد

تلفیق  
 هم

عقل  
 مع

بزرگوار  
 کلام











از بهر اعلای کرامت و بلا فرمود پس گایند و ادب و سحر علی را امتحان کردند پس هر که گردانید و آید علی را نیز پس از بلا  
 نکرین یافت و سلیمان علی را پس از بلا در ملک که لا یجیب جبین بعدی نمک گشت و نمکین فاضله بر جرات  
 قال الله تعالی و کذلک نختک بالیسک و در حق آن علی السلام پس از صحت عظیم فرمود و اثبات اهلک و شایسته  
 معصیت گفتن سخن زنا فاعی دلیست بر آنچه او و اسرار و فرات خیر بوده است و بر مقامات مالکان معصیتان  
 انیا و اولی مطلع و آن را از علی انفرشت و شافعی را بر سید ملک مردکیان در جده رسد که در احوال و احوال  
 قریب و چون در علی که در حق ایض است تحقیق شود و علی های بکر را متعین بود و در آن نظر کند چنانچه  
 گفت که ملک علی را دار و های بسیار که جمع باشند میفرمایند معصود از آن یکی است و هم دیگرها آن را  
 است که تیری که کنجه مغزات زبان را کشنده بود پس این و امثال آن که از حضرت فرودست لیل است عظیم  
 او در معرفت حق و علی التقرین **مسکو** که تحقیق آن جوامع است که قواعد اصول آن را که جمله است  
 آن بران شریع شود اتفاق بدانند مقدم او در آن را رخ کرده و تحقیق از علو و کبر حاجت بود **اما ارادت و رفق**  
**و الله** رضای حق و کار و لیل آن است که از وی ولایت کرده اند که گفت دوستی او که مردمان ازین علو گفت  
 و چیز را از آن من نسبت باشد بگر که چون بر آفت علم و ناخوشی بدان مطلع شده است و چگونه در آن اتفاق  
 بدان منزه بود و پیش از آن ای حق را بخیر و شافعی گفت هر که با کسی نظرو نگردد و بار بار از آنچه و خطا کرد و هر که با  
 حق گفت که نه خواستم که در موقوف و معصیت باشد با عیانت و رعایت و حفظ با رعایتی که با کسی گفت که  
 با نبود از آنچه خدای عز و جل حق بر زبان من ظاهر گردانید از زبان منی گفت سخن حق و بکار کرد و از آنرا  
 قبول کرد که از وی بر سیده رود و حق و بر معصیت شده و مکار و بکار کسی یارمن در حق و محبت را مدافعت نمود که  
 در چشم من صاف شد و دستا زوی با شتم پس بر علو دانست که دلیست بر آنکه مطلوب و با و بقعه و مناظر و حوض  
 بود پس بگر که مردمان بگوید و در یک خصلت از هیچ و بر امتیاز و در چنانچه که خالف و برای بر او بود گفت منیل  
 شافعی من دیدم نه بیکان دیگر و احمد و جمل است که چنانکه گزارد که در شافعی بود که عا که در گفت در حق  
 و عا که کینه و وجه آن که و یاد عا گفت بگر و قران و امثال آن را از علو آید و در کار و آنچه میان ایشان است که گینه شود  
 با آن فایده که تا تقصیر ایشان در دعوی قبل از این بر زبان منی که احمد و جمل و یاد عا گفتی بر سید  
 که شافعی چهره می بود است که و بر اینچنین دعا و منیکولی است که شافعی چون خورشید بوده است نیار چون  
 عافیت مردمان را که از این مرد و هم خلفی بنو اند و در و احمد گفت همچنانکه گشت شافعی در کرد و در حق  
 و بجای بر بعدی گفت چنانکه است که هم نمازی بکار کرد که در شافعی و در آن عا گفت بر آن که گفت که در طوری  
 بکناده بود و ویرادران قومین صدا بخشیده و برین مقدار اندک از احوال و اقضا و نماز که آن شمار بر دست و

مصنف بگوید

مسند  
نوشته

مصنف بگوید

مصنف بگوید

خبر

مناف از آن که خواجه ضریب از بهر مقدس جلاله ساختند در منافعی و شافعی گفت که در امر **و الله**  
 نیز بدین چنان خصلت مطلق بود چه از وی بر سید ملک در طلب علم چه که گوشت در گوشت و خوشی از یکی نیست  
 و لیکن بیکر آن چیز که از صبح تا شام از فرشت توان از آن که از او و جلاله در عظیم علم و در عالم بود آنچه  
 که چون خواستی که حدیثی روایت کن و ضو ساختی و در صد بیاطاشی و موسوی وی شاز فرمودی و نظر کردی  
 و در نشانی او فار و هیبت و مکر شای پس حدیث روایت کردی پس با وی در بعضی کار رفت فرمود که من و تو  
 دارم که حدیثی به غیر از عظیم گیم و او گفت که علم تو نیست که حق تعالی آنرا خواهد داد و آن کثرت روایت  
 نیست که این عظیم و احزاب دلیست بر قوت معرفت و بحال حق تعالی و است ارادت و رضا حق تعالی  
 بعلی لیل از قولی است که فرموده است مجاهده در چیزی نیست نیز آنچه شافعی گفت که مالک را دید  
 که چنان هشت شب از وی بر سید ملک در حق و کار ادبی گفت و هر که بر رضای حق تعالی طلب فضل و مسامحت  
 نماید که با ذاتی قرار کند بدین نسبت شافعی گفت که چون فکر عالم را در مالک اشاره است و هر که با او نشست  
 که مالک را و رایت کرده اند که ابو جعفر و منصور و غیر از وی روایت حدیثی که در طایفه مکر آمده است منع کرد پس  
 به آن کسی فرستاد از وی پس با او بر ملا روایت کرد و لیکن علی بن عقیل و طلاق ابو جعفر بدین سبب ویران را به  
 نزد او و روایتان حدیث گذاشت و مالک گفت هیچ مردی نیست که در حدیث خود صادق باشد و از او  
 احتراز کن و مکر فضل و شیخ باشد و در بر از آفت و خوف و صوفی و ملک از هدا و در دنیا دلیل بر آنست  
 که روایت کرده اند که امیر المؤمنین مهدی از وی بر سید ملک نقل می فرمود که گفت و لیکن درین باب  
 روایت کنتم از زبیده بن ابی عبد الله بن شمیم که در سبب مرد سرای است و هر و ن رشید از وی بر سید ملک  
 داری گفت نه هزار دینار بوی دو گفت بدین را بخار و از آنست و در هیچ چیزی خرج کرد و چون هر و ن  
 حرکت خواست فرمود و بر گفت با ملک یا ما صاحب کتب که من هر آن را که در مردمان را بر موطا حمل کن چنانکه  
 عثمان مردمان را بر حق که دایم کن از آنرا و نام ما را را حاشیه موطا اقتضا کنند و احادیث دیگر را الحاق  
 آن باشد بکار دنیا که عثمان را از او کرد تا بر این پنج مصحف که بدین تن فرموده با اتفاق صحابا اقتضا را نماید  
 و بگوید بعضی از اصحاب آن مخالفان پنج مصحف بود و بخت و موطا آن نیست که مالک در احادیث پنج مصحف  
 کرده است و در نهایت محبت است مالک فرمود که چون بر موطا روانا شد باید آنچه اصحاب پنج مصحف را  
 از وی بشهرامتن فرستند و حدیث روایت کرد و بدین هر شیعی علم باشد و غیر فرموده است که از آنرا  
 امین خیر و اما صاحب من با تو هم نتواند بود چه به غیر علی السلام فرموده است که این تحفه که گویا که  
 یعلون و گفت الدینه شافعی که گمانی که بخت الحیدری مدینه بدی آزاد فک چنانکه گویا که

مصنف بگوید

موطا  
بر کتابت امام























































































































یقین خواسته است و قرآن چند جای محکم یقین را یاد کرده است که آن نیست که یقین را بطلان بخیزد  
و معاد است **سوال** معنی یقین چیست و قوت و ضعف آن چه باشد که چاره نیست از آنچه او را از یقین  
مژدین بطلبیدن و آموختن مشغول شود چه آنچه صورت آن مفهومی نشود و طلب آن ممکن نکند **جواب** بدان  
یقین لفظ مشترک است که در فروع و اقسام و معنی مختلف اطلاق میکند اهل نظر و متکلمان عدم ثبات میگویند  
چون بعضی نفس با تصدیق چیزی چهار مقام است اول آنکه تصدیق و کذب بر او نباشد و این را شک خوانند چنانچه  
ترا از شخص معین برسد که حق تعالی ویرا عقوبت فرماید یا نه و از دیگر تو بهیول الحال بود و نفس نیز با ثبات  
میل کند بهیول الحال که هر دو حکم نیز یک تو برابر باشند و این شکست **دوم** آنکه نفس تو یکی ازین دو حکم  
میل کند به آنکه امکا و یقین آن هم بدانی ولیکن امکا که مانع ترجیح اول باشد چنانکه از امری که ویرا بصلا  
و تقوی شناسی پرسند که اگر درین حال بر د ویرا عقوبت باشد یا نه و هر گاه میل نفس تو بهیول الحال باشد از آن با  
که اثبات آن چه علامات صلاح ظاهر است و مع ذلک بخود باقی که در باطن او کاری تو بهیول الحال عقوبت  
باشد بر تو پوشیده ماند و این بخود و مقابل آن میل است ولیکن بجهان از ادافع نیست و این نظر است  
**سوم** آنکه میل نفس تصدیق غالب باشد و یقین آن را بخاطر آنکه در ظاهر از آن میل آید نفس از آن قبول کند ولیکن  
اجال از معرفتی محقق باشد چنانکه صاحب مقام بگوید که او را کوشش بقلوب و بخود و از بخود و از آن  
خود هم محال بیند و این الحقا و مقارب یقین است و اعتقاد دعوا و در کل شریعت است نیست چه در لهای  
بخود شنیدن رایج شده است تا بخود که هر که در محقق مذهب و احادیث پیشوایان و متبع و خود و انوار و اگر  
یکی از ایشان امکان نظام پیشوای او کوئی از قبول آن بعد **چهارم** معرفت حقیقت از بهای که در آن هیچ شک  
باشد حاصل شود و ثقل و در آن صورت بنده و چون وجود و امکان شک متعین باشد متکلمان از یقین  
خوانند و مثال او است که اگر عاقل را کوئی که در وجود چیزی قدیم هست تصدیق آن بدیهه ممکن بود چه قد  
ناحسوس است و چون خورشید و ماه نیست که بر وجود آن تصدیق کند و علم بوجود چیزی قدیم اول  
ضروری نیست چون علم بر آنچه و بیش از یک است **چهارم** علم بدانچه حدوث آن یقین است چه این نیز  
ضروری است پس چون عزیزت عقل آنست که از تصدیق بوجود قدیم بر بیل بدیهه توقف نماید پس کوشش شده  
آنرا نشود و بسبب شنیدن تصدیق چیزی که در آن است و نمایند آن اعتقاد باشد و حال عوارض است و گوی  
باشد که آنرا بهر آن تصدیق کند و آن چنان باشد که گویند که در وجود قدیم نباشد هر موجودات حادث  
بود و اگر موجودات حادث باشند اما مابقی سببی حادث شده باشد و اما چیزی باشد و در آن موجودات  
که حدوث و ابی سببی بود و آن محال است و هر چه محال را در آن محال باشد پس تصدیق بوجود چیزی قدیم عقل

مجان  
مهم را میل کردن

لازم آید و در بدانچه اقسام سه است یا مبرجودات قدیم است یا محادث یا بعضی قدیم و بعضی  
حادث اگر مبرجودات قدیم است مطلوب حاصل شد چه در قدیم ثابت شود و اگر محادث باشد چه در قدیم  
باشد حدوث بسبب بر قسم سیور و قسم اول ثابت شود و هر گاه که بدین وجه حاصل شود تا یقین بخود  
خواهد بنظر حاصل شود چنانکه یاد کردیم بخود بحسب یقین عقل چون دانستن آن ایجادات فی بحال است  
یا بتواتر چون دانستن وجود مکه یا بخرمچو فی آن آنکه مطیع بحسب است یا بدلیل چنانکه یاد کردیم برین  
اطلاق اسم نزدیک ایشان عدم ثبات است و هر گاه که در وقت نبود نزد ایشان یقین باشد برین اعتبار  
یقین را بضعف صفت نکند چه در بعضی شک تفاوت نباشد **اصطلاح دوم** فقه و صوفیان و بیشتر علماء  
و آن چنانست که بخود و شک را اعتبار نکنند بل استیلا و غلبه را بر دل معتبر دارند تا چیزی که گویند فلان  
مربک ضعیف یقین است یا آنچه در آن هیچ شک ندارد و گویند فلان در رسیدن روزی قوت یقین دارد یا  
نرسیدن آن جایز است بر هر که که نفس تصدیق چیزی را میل شود و آن را غالب و مستولی کرد تا حدی که در  
نفس هیچ و خیر و عجز و یقین کند از یقین که گویند شک نیست در آن که هر دو میان شرک و یقین برک  
قاطع اند و در آن هیچ شک ندارد ولیکن کسی هست که برک و استعداد برای آن هیچ التفات نکند چنانست که بدانی  
ایمان ندارد و کوشش که آن بر دل و مستولی است و تمت و مسغرق استعداد است چنانکه چیزی که یاد کردیم  
محال آنده است و مثل این حال در قوت یقین میگویند و بر این بعضی از ایشان بگفتند یقین فی شک مانند  
بشکی یقین از غرر که ندیدیم و برین اصطلاح یقین را بضعف و قوت صفت کنند و آنچه ما گفتیم که ضایع  
علماء آخرت بقوت یقین مصروف باشد و در معنی یقین خواسته ایم و آن نفی شک است و مستولی کردن  
آن یقین بر نفس تا او غالب محکمه باشد و تصرف کند چون این معنی هم کردی مراد ما از آنچه گویم یقین را  
قوت و ضعف و قلت و کثرت و جلا و خفا و قلم است بدانی تفاوت و ضعف بر اصطلاح دوم باشد  
و آن در علم استیلا آن بر دل تواند بود و در قوت یقین در قوت و ضعف است اهل است و تفاوت و جهات  
خالق را استعداد بحسب مرکب قوت یقین ایشان است **پانجم** معانی و اقسام تفاوت بخفا جلا و دیگر  
که بخود را در آن محال باشد و آن اصطلاح دوم است و روشن است و در چیزی که شک نباشد هم که خوان کردن  
چه قوتی در میان تصدیق بوجود مکه و بوجود قدیم و تصدیق بوجود موسی و بوجود یسوع  
در هر دو شک نیست چه هر دو از تو معلوم شده است ولیکن یکی ایشان در دل روشن تر و واضح تر از دیگر  
چرا سبب یکی از آن نفی تر است و آن کثرت محض است و بخود اهل نظر و نظرات که با دل معلوم شود و  
میدانند چه آنچه بدانی بسیار معلوم شود و واضح تر از آن بود که بدانی معلوم کرد و با آنچه هر دو در



























































فرمود و تلك حجتنا التي اناها لا ريب على قوميه و در حقه نوح علی اله و مودت که کافر کشند  
 ایا فوج و قبا و کتاف که کتاف شد که کتاف میگوید که این است معلوم میشود که مجاهد نوح کافران  
 بسیار بود و مجاهد به غیر این جز در اصول و بنیاد چه مجاهد در فروع با کسی که اصول مسلک کند  
 و در قصه فزوز گفت و قماربک العالین تا اینجا که او که چنانکه میگوید میگوید که  
 حاصل این مناظره آنست که فزوز لعن الله مونی علی الصلوة و السلام از ماهیت و کثرت حقیقت آثار  
 مخلوقان را معلوم میباشند چون موسی آثار و افعال تعریف فرمود فزوز تشیع نمود و گفت من را  
 ماسیسم و او از من جواب میگوید و کی میمان ما و من فرقی نتواند کرد و او نیز با خود موسی فرمود که  
 شمار عقل باشد بداند که جواب من حق است چه تعریف چیزی را با اجزاء او باشد و اما آثار و افعال  
 او و تعریف اجزاء آن چیز را توان کرد که مرکب باشد و آن تعریف در حق باری تعالی محالست چه وی  
 فرد مطلق و واحد محض است و از ترکیب متفرق بر تعریف وی جز با آثار و افعال نتواند دانست سوال از این  
 جواب نیست که گفتیم در جمله مرقان من اذله الی آخره مجاهد که فراموش و حجت گفتن با ایشان چه  
 قریب شد صد آیت است که در حکما آمده است بر این که در بیان توحید و تقدس و تنزیه باری تعالی است  
 و اثبات حشر و نشر و لزوم ثواب و عقاب و آنچه در بعضی وارد شده است هم از برای آنکه آن مطالب است  
 چه آن حقایق چون بر طبق کلی بیان افتاده است بر سبیل جزئی هم وارد شده است تا عوار را هم  
 از انضام بیاورد چه این کلیات را در نتواند یافت جز با ثبات در باین بدینچه نزدیکی محسوس است  
 تا اینجا من در حقیقت است و از تعالیای اعیان علوم و رجوع آنها و عدم متکلمان در توحید و قوا و حقیقت  
 کونک انهم الله لا الله لفسد و در بعضی قول و قلیحیهها الذی انشاها اول مرة و غیر این  
 از دلیلیها و همیشه به غیر این است که ان و جاحدان مجاهد فرمودند و حجت گفتند و قلیحیهها  
 و جاحدان لعن الله و جاحدان لعن الله که در ندی لیکن بوقت حاجت و در زمان ایشان  
 حاجت اندک بود و اول کسی که مستعار از مجاهد دعوت کرد تا باین آید علی بن ابی طالب بود که در  
 کد این جناس را بر خوار و فرستاد تا با ایشان مناظره کند و ایشان را گفت بر امام خود چه اعتراض دارید چه  
 چیزی از وی ناپسندید میباید گفتند با جماعتی که تا فرمود و برده کرد و خیمت نکند و فرمود که این  
 و خلیفه که بجهت رضایان ما و شماست در سهم کسی را نمیآید آنچه بر ملک خود و او را بدید و یک  
 بر او داشتند گفتند و باین مجاهد و در آن کس طاعت آمدند و آمده است که من باین طاعت با فتنه  
 مناظره کرد و او از قدر رجوع نمود و علی بن ابی طالب که او را الله و جاحد با جماعتی از فتنه را من مناظره فرموده

تشیع گفتن  
 از جواب جاحد که در کتب معتزله است  
 جاحد که در کتب معتزله است

ادله

جاحد  
مرا گفته

و عبدالله بن مسعود با زید بن عفره در میان مناظره کرد و گفت اگر بگویم که مؤمن هر آنکه بیا گفت که اهل  
 بهشت میزند به غیر گفت از این و از آن که این سخن راست است و ایمان باشد مگر آنکه بخدای و فرشتگان و کتابها  
 و پیغمبران او و بعثت و تراز و حکوم و نماز و روزه و رکوع اقامت نماید و کتابها را در بر بگیرد باینکه آن  
 آموخته شده بداند که از اهل بهشت باشیم برای آنی که بگوید که مؤمنیم و نمیگوید که اهل بهشتیم این  
 مسعود گفت راست گفتی بخدای که این سخن از من نزلت بود و چون مناظرهات تلف و معلوم شد هیچ باقی  
 نماند مگر آنکه خوض ایشان را در اندک و کلام بود بسیار و کوتاه و نزدیک بود بوقت حاجت مناظره کرد که  
 بر سبیل تصنیف و تدوین و از این پیشه ساختند و جواب را باینست که اندک خوض بسبب اندک جلالت  
 بود چه در زمان ایشان بدست ظاهر نبود و اما کوتاهی بسبب کوتاهی شکل بود چه مقصود از مختصر تمام  
 و اعتبارات و معلوم شدن حق و اگر اشکال و بیاج خصم دل بودی الزام ایشان هم دراز شدی چیزی را  
 شروع در مناظره مقدار حاجت بیزانی و مسکلی و مقدار نیست و اما آنچه تصنیف و تدوین مشغول  
 نشاء اند رفقه و تفسیر و حدیث نیز همین بود است پس اگر تصنیف فتنه و وضع صورتی که واقع نشود  
 مگر بر سبیل دل و در و با باشد اما برای ذخیره و رونق و اقامه برای تفسیر خطا یا مانع از طریقهها و حجت گفتن  
 مرتب میکنیم بسبب اشکال و دفع حاجت بدینچه ششلی لید و مستعدی پیدا آید برای تفسیر خطا و برای  
 ذخیره کردن حجت با بوقت حاجت بریدن بر حال غیر باینکه میگوید و عاجز نشویم چنانکه کسی پیش ازین که  
 ساخته دارد و این است که برای هر دو فریق تقیم توان کرد و حجت هر دو فریق تقریر افتاد بخار گذاشت  
 جواب بدانکه حجت آنست که کلام را مطلقا در هر احوال محسوس یا مذکور گفت خطاست بل از تفصیل  
 چاره نیست و اول باید باینست که بجز این که اگر گویند و قسم است که آنکه برای تفسیر اهل باشد چون هر دو  
 یعنی علت هر دو و حجتی باشد در ذات و حجت است کردن و برین و چون از این قسم برسد مطلق  
 گویم که راست است و بدان که هر که میگوید که مؤمن در حال اضطراب و جرحه خود در آن حال که لغو و کلور کرد و چیزی  
 نیاید که آنرا فرود و صیاح است و در آنکه برای چیزی بگوید و چون مع برین برادر و مسلمان  
 و برین در وقت بانگ نماز جمعه و چون کل خود را که بسبب حضرت حرام است و این در نوع است که آنکه  
 اندک و بسیار اوزن با یک راست و این قسم را مطلقا هر که گویند چون زهر اندک و بسیار را کشته است و در  
 آنکه چون بسیار شود زیان دارد و این قسم را مطلقا بیاخ خوانند چون آنکس که بسیار را در هر دو را از اشکال  
 و چون خوردن کل خود را مطلقا هر که گفتن و آنکس که مطلقا جلال خوانند یا عیارا اغلب احوال است که  
 چیزی باشد که احوال در وی مشا و بی مغالب بود اولی آنست که از التماس و در آن بود که تفصیل که چون

تشیع گفتن  
 از جواب جاحد که در کتب معتزله است  
 جاحد که در کتب معتزله است

مذکور



این جمله معلوم شد بعد کلام با آن که در آن و گویند و در مسافت و مضرت هست و باعتبار مضرت  
 در وقت مضرت و محل آن است **اما** مضرت را بکجاست و بهشت است و جنانا بندگان اعتقاد دارند و از آن  
 که جزو تقصیر از آن و این را باید حاصل آید و با آنکه اعتقاد بر آن وجود بی دلیل و شک باشد و همان  
 در آن مختلف و این مضرت است و در اعتقاد حق و انان و اعتقاد مستعان مضرت است و آنست که آنرا گویند و  
 و ایشان ثابت کرد اند و بدینجه داعیه و حرص ایشان را اصرار قوی شود و لیکن این مضرت بواسطه تقصیر  
 باشد که از جهت ناپدید باری است که اعتقاد عامیست و از راه لطف زدی و از آن که در مکرر است و  
 در شهری بوده باشد که در آنجا و بعضی از هر چه اگر مستعدان و متاع آن را فراهم آید بدعت از روی  
 و در وقت آنکه در آنجا و بعضی از هر چه اگر مستعدان و متاع آن را فراهم آید بدعت از روی  
 حق منع کند تا بحدی که اگر ویرا گفته شود خواهی که بخت ترا منکشف کرد اند و بعیانه تعریف نماید  
 که خصم خود است و بدین اگر ایت در آنیم که خصم را بدین شاد شود و این در روی عظیم است که در آن  
 میان مردم ساری شده است و آن نوع فساد است که بجا دلان به غضب آنکه در هر کلام نیست که  
 تقریر افتاد **اما** استغناء را جماعتی پندارند که فایده آن کشف حقایق باشد و معرفت چیزها است که بخت  
 این مطلب بر غیر آن کلام حاصل شود و شاید که تشویش و تشلیل در آن پیش از کشف و تعریف بود و این  
 چون از محققان از حقیقت و توفیق روا که در خاطر است که مردم آنجا ندانند و در آن بدین کشف  
 که در کلام احاطی نکرده باشند است و باینکه احاطت و متابعت نمودن در آن و با قنونی رجاء و تمکین  
 رسیدن و در گذشتن از آن و در علمها و دیگر که مناسب نوع کلام است تحقق نمودن آنرا دشوار است و بی حقیقت  
 دانسته که راه حقایق معرفت ازین وجه مسدود است و بهر کلام اگر کشف و تعریف و روش کرد اند  
 بعضی چیزها خالی نیست و لیکن باید و در چیزهای روش که پیش از تعریف و بصفت کلام نزدیک باشد  
 که مضمون شود و فایده آن یک چیز است و آن حراست عقیده عوام است که آنرا باید کرد و نخواهد داشت  
 از تشویشات بدست عیان انواع جدا جدا عامی ضعیف است و جدلیست عیان که چه فاسد باشد و بر آن  
 ببرد و چون فاسد را فاسد معارضه کند و دفع شود و مردم آن بدین عقیده معتقد اند که شیخ بدین  
 وارد شده است برای آنکه اصحاب در میان ایشان را داشت و سلف بران اجماع کرده اند و عمل امثال  
 بحفظ اعتقاد عوام از تلبیسات مبتعان چنانکه سلطان سلاطین ماسورند بحفظ ظالمهای ایشان از جمله  
 ظالمان و غاصبان و چون بر مضرت و مسافت آن محیط شدی باید که چون طبعی جاز و باقی را استعمال  
 داری با خطیجه از آن موضع در در رسانند آن در وقت حاجت باشد و مقدار حاجت و تقصیر از آن

باید با این استغناء در وقت اعتقاد

سایر  
بهر مشهور شده

تشلیل  
منع بکار

توق  
باین چیز

آنست که عامیانی که بجهت و صناعتها اشتغال اند و مشغول اند **اما** عقیده حق را که یاد کرده اند  
 کرده باشند تا باینکه بسلامت عقیده های ایشان باید گذاشت چه آنکه در حق ایشان زیان محض  
 باشد چه بسیار بود که شکلی بگیرد و اعتقاد را از ایشان گرفت و از اصلاح آن بیرون آن ممکن نکرد و **اما**  
 معتقد بدعت باشند تا باینکه بطلان طاعت سوی حق عیوت باید کرد و بر غضب و سخن لطیف که نفس را مفتوح  
 باشد و در دل و غیر و بسیار از اینها قرآن و حدیث نزدیک و بقر و عظم و زساندن مرغ که آن سوی  
 از جهت هر شب باشد بر مشروط مستحکم که عامی چون تا باشند اعتقاد کنند که آن نوع صنعتیست که مستحکم  
 نام دارد و از این نوع سوی مذهب خویش برد و اگر از جواب عاجز باشد تقدیر کند که بجا دلان مذهب او دفع  
 آن توانا بکنش جلال را بر هر دو و در حرام باشد و بجهت کسی که شکلی واقع شود واجب بود از آن  
 باطاعت و عطف و دلها بی غریب مقتول و در آن نوع کلام و استقصاء جلال و کلام شود ندارد و مکرر باید  
 موضع و آن چنان بود که عامی فرض کند که نوع جدیدی شنیده باشد بدعت اعتقاد کند پس آن جلال را بشد  
 آن مقابله باید کرد تا با اعتقاد حق را از آن جدا کرد و حق کسی باشد که او را بجا دلان انقضای ظاهر شده باشد که مانع  
 آید از قناعت کردن بمواعظ و تحفوفات عامیه و این کس بحالتی رسیده باشد که شفاء و بی خبر از داروی  
 جلد نبود پس روا باشد که جلد بروی الفا کرده آید و این سخن گفتیم در شهرهای باشد که بدعت که بود و تشویش  
 مذاهب باشد پس در آن اعتقاد که یاد کرده اند ابرو اقتصار باید نمود و تعزیر آله نگردد و شبهه را چشم  
 تا اگر واقع شود جواب آن بعد حاجت گفته آید اگر بدعت شایع باشد و ترس آن بود که گوید کان بدین  
 فریخته شوند یا کسی باشد که ایشانرا آفتد بیا موزند که در رسالت قنونی هیچ کرده اند تا تا بجا دلان بدعت  
 اگر بدیشان رسد بسبب آن دفع شود و این مقدار مختص است و برای اخصاص و در کتاب ابرار کرده اند اگر  
 در روزگاری باشد و بدکای خود بر سوالی مبته شود و در نفس و شبهتی زاید علت محو پیدا آید و در دعا افتاد  
 و در حال آگاهی باشد که بر از آن درجه بالا تر بر ندیدان مقدار که در کتاب اقتصاد فی اعتقاد ذکر کرده اند  
 رسانند و آن را ندانند بخواه و وقت است و سخن در و از نظر کردن در قواعد عقاید بیرون نشود و دیگر که  
 مشکلمان غیر مدلس اگر آن و بر باشند باشد دست از بیدار داشت و اگر بدین غنا یا بدعت مزبور شده باشد  
 و در غالب کشته و بیاری هر است که در طریقی باید بقدر امکان با وی تطف که و قضای خدای در یک  
 چشم دارد و اما حق را بر وی منکشف کرد و از تشویش الهی و آنک که شبت و بی اقرار بیدار تا بدین چیز که  
 وی معتقد است و این مقدار که در آن کتاب است و در از مصنفات است که سود آید چشم توان داشت و اما  
 از این بر و دست و چشم است که آنکه بحیثیت از غیر قواعد عقاید چون بحث از اعتقادات و اکوان و ادوات و غیر

مفتوح  
باین

استقصاء  
بهر کس که در این است

مؤمن  
و اینست



در آن کمال رؤیت را ضعیف است که آنرا منع یا ناسیاق خوانند اگر مستحکم است که آن منع است از کمال  
دیدن میشود یا بعد هر یکی از این معنی است و دیگر گفته اند که کمال **میکوید** بیکان کوان اعتقاد  
بر مصلحت مشکلمان اینجا گفته شود تا خواننده را بر آن وقت باشد یاد آید که چون جوهر را میگوید و چیز  
و متاخر آن و مشکلمان بودن جوهر را در حقیقت کانت نام کرده اند میگویند که کانت نیست معلل است چون  
و کون معنی است قایم جوهر که موجب کانت نیست و بیان تحقیق با ابطال آن ملازم این موضع نتواند بود و  
چیز را که میگوید اندفاع جوهری و چیز را که خواننده را کانت ظاهر است چون دیدن و شنیدن و غیر آن چون  
خلایب احیاء علوم این ضعیف را از بر علی ایها رسید بود درین تفسیر بیلان آنرا بیان کرد و بوجهی  
رجوع نمود **و در آن** بابت تقریر آن دلیلهاست در عین آن قاعده و زیادت سواها و جوابها و این حق  
که کمال آنقدر را بر این کمال است و است که هرگز از اولی غیر از آنچه میگویند است که از اطلاق و تقریر  
آن زیادت شود **و در آن** بابت کمال زیادت کانت و اعتادات فایده نیز کرد و خطاهاست و خطاهاست زیادت  
چنانکه تفسیر است جهاد برین نیز که در آن و بایک **جواب** این سخن چنانست که کسی که در سطحی بازی کردن  
خاطر است پس از آن بازی را شده و هر است بدینچه خاطر از دیگر علمهای شرع نیز شود و در آن بازی باشد  
و بدان سخن مقدار کوهیده و مقدار شود و از کلام پیشا حق معانی که در آن کوهیده باشد معانی که در آن  
و شخصی که از آن شغف کبر و شخصی که شغف کبر بدانشی **کمال** هرگاه که اعتقاد کرد که در دفع مستند  
کلام حاجت است و امر و بدعتها شایع است و بلوی عام و صاحب ماسه بیچاره نیست که قیام نمودن بدین علم  
از فرض کفایت با شایع آن قیام نمودن نگاهداشت مالها و دیگر چیزها بقضا و ولایت و غیر آن و تا علم بیان  
آن مشغول نشوند و بدین بر و بحث آن قیام نماید فایده اندک کفایت بکار نماند پس شود و غیر طبعها  
و قلم حل شده باشد تا کفایت کند پس بایک تدبیر کلام از فرضهای کفایت باشد بخلاف زمان صحیح که بحث  
در آن ماسته نموده **جواب** بدانکه است کفار نیست از آنچه در هر یکی بایک بدین علم قیام نماید دفع  
شبهای است که در آن نه گفته باشند مستقل بود و لیکن تدبیر بر او علی العنود و صواب نیست چون تدبیر  
و فقه که این مشکل اوست و فقه و تفسیر غذا و از منقذ غذا تر شود و از زبان او بر سر بود بدینچه  
مضرت و یاد کرده اند پس عالم بایک بر علم علی الخصوص کسی را آموزد که در وی مه خصلت بود **و در آن** کمال  
باشد بر این وجه پیشه و در اشغول و مانع باشد از استکمال بر علم و از آنکه که حادث شود  
**و در آن** کفایت و وضاحت چه بگوید بگوید که در بسته زبان حجت تقریر تواند کرد و بر حق ایشان  
هم مضرت کلام باشد امید و منفعت آن **و در آن** کمال طبع خود مصلح و مستدین و متقی باشد و شوقها بر

در کتاب کوروز  
آن سخن باین

استفصا  
بجای تفسیر

عنوان  
طریق و شرح

کتاب  
بجای تفسیر

بجای تفسیر  
کتاب

کتاب  
کتاب

زمان بدان

غالب بود چه فاسد که شریعتی ازین برود تا بدین سبب بنده و کشاده شود و سدی که میان او و لذتها بود  
برخیزد پس بر ازلت شبهت حصر باشد بل آنرا غنیمت شمر تا از آن تکلیف برده و فاسد و حقیقت معلومیش  
از اصلاح او بود و چون این تقسیمات پیشا حق را در روشن شد که حجت ستوده است که این سخن چنانست که  
از همان لطیف آنرا گفته در دلها و خست کرد آنرا نفعها را بی با لغت تقسیم و تدقیق بیشتر و  
آنرا نیز افشاند چون پی افتن اعتقاد کنند که آن ضعیف و ضعیف است که صاحب این چنانست است را که  
تلبیس و چون کسی که مثل او باشد و صنعت مقابله کند مقاومت و نتواند که بدو کاشا فو رضی الله عنه  
و کمال است از خود کردن در آن و بختی شدن بر آن باز داشته اند جز برای آنکه در روزی است که بر  
تنبیه کرد و بدینچه از مناظره این عباس با حجاج و مناظر علی که از الله وجه در قد و مناظره دیگر ایشان  
کرده اند یعنی روشن ظاهر بوده است و در محل حاجت و آن در همه حالها ستوده است بل عصرها در بسیار  
و اندکی حاجت مختلف باشند و در نیست که حکم بسیار مختلف شود و این حکم اعتقادی است که بخلاف  
بدان معتقد اند که حکم برین ضریح و نگاهداشت آن و اما ازلت شبهت و کشف حقایق و معرفت چیزها  
چنانکه هست و دریافت اسرار که ظاهر الفاظ این عقیده عبارت از است کمال آن نیست مگر بخواهد و  
آز و ها و روی بخند آوردن بکلیت و لا فکر کردن فکر که از ثواب مجادلات صافی باشد و آن حجت الهی است  
که بر آن کفایت میشود که خود را پیش فحاش آرد و بقیه آنچه زود است و بحسب آنچه خود را پیش آرد  
و بر اندازد قبول محل و بایک آن در ایام است که عو و آن در توان یافت و باطل آن توان رسید **و در آن**  
درین سخن اشارت است که اینها را ظاهر و باطن است و بعضی روشن است که در اول پیدا شود و بعضی پوشیده  
که روشن شدن آن بجاهد و ریاضت باشد و طبعی نیست بل بلیغ و تکرر صافی و متخلی از همه اشغال تا نماند  
مطلوب و این نیز یکست که مخالف شرع باشد چه شرع ظاهر و باطن و نهان و آشکار نیست بل ظاهر و  
و نهان آشکار نیست بل ظاهر و باطن و نهان آشکار است **جواب** آنکه انتظام این علمها با خود مستعد  
بسیار پیشه و دیگر روش معادل بصیرت نمیکند و کار کنند تا آنکه گناه بینا که در او بود که چیز  
با کفر فتنه باشد و بر آنه و با آنرا بعد از رکع مقامات علما و اولیای فاضل باشد و این را در لایحاه شرع ظاهر  
میشود **و در آن** کمال آنرا **و در آن** کمال آنرا **و در آن** کمال آنرا **و در آن** کمال آنرا **و در آن** کمال آنرا  
حجة کو و بحدت لها حکمة و بعبود علی التلادم فرمود سخن معانی **و در آن** کمال آنرا **و در آن** کمال آنرا  
قدر عقولهم و نیز گفت ما أحدث احدنا ما أحدث کریم الله عقولهم **و در آن** کمال آنرا **و در آن** کمال آنرا  
و تامل الانسان صریحا للناس و ما یعلمها الا العالِمون و بعبود علی التلادم

سخن  
بجای تفسیر

تفصیل  
بجای تفسیر

بجای تفسیر  
کتاب

و از این پیشه خود کرد









و بعضی صفات حق تعالی و تائیدیه اشارت بمثل آنست در قول غیر علی الصلوة والسلام این بقیه معبود  
 حقا امین و یزید کشفها لآخر وقت سبحان وجه کل ما اودر که کفر ای باری بجز او و تعالی افاضه است  
 از نور او که اگر آگشت که جلال وجه او بوزن اندر چیزی که بصری از او یافته است **شماره** در حق تعالی  
 که غیر این و صدیقان از ذکر آن متناع نمایند آنست که در نفس خود معبود است و فهم از او را از آن  
 نیست و لیکن در آن بیشتر شوق نماز از یاد او و انبیا و صدیقان از با کفار باشد و هر قدر که اهل علم را  
 از فاش کردن آن باز داشته اند ازین قسم است و در دنیا باشد که در بعضی حقیقتها بعضی خلق با زبان داد  
 چنانکه در خورشید چشم شب بیدار و بوی گل جعل با و چگونه در دنیا باشد که این چنین گفت و ناله و مصیبتا  
 و شهادت و مشیت و ارادت باری بجز او و تعالی است با آنچه خواست جماعتی را زبان داشته است چنان  
 تو هم کرده اند که این سخن دلیل مقلد و تقیض حکمت است و از حق بودن بشتی و این مرادند و طایفه از محدثین  
 بمثل این سخن در الحاد افتاده اند پس چنین اگر شرفی رفاش کرده شود بیشتر خلق را از آن و هم بجز او باشد چنان  
 قاصد باشد از ادراک آنچه این همه را از ایشان نازل کرد و اندک کسی گوید که وقت قیامت اگر تعیین کرده اند که  
 پیران هزار سال بیشتر یا کمتر باشد معبود شود و لیکن برای مصلحت ندان معین نشده است چه باشد که در دنیا  
 پس امل را از شود و مردمان چون دانستند مدتی مدتی مملکت عباد با وقت حساب و عقوبت آید و اگر  
 ایشان غالب شود و یا شاید که در عبادی نزدیک باشد چون نزدیکی آن بداند و خوف استیلا با بدو  
 اگر اهل ایمان را نبرد نیاز آید شود و اگر این معنی بجهت باشد و دست کرد و مثال این قسم تواند بود **شماره**  
 آنکه اگر کسی گفته آید معبود و شود و زبان ندارد و لیکن بطریق رمز و استعارت گفته آید و واقع آن در  
 شنونده بزرگتر باشد و مصلحت او در آن بود که وقع آنرا عظیم و اندک آنکه کسی گوید فلا ند و بگویم که  
 از رفاده مصلحت و مراد او آنکه اهل از اعلو و حکمت می آید و حق فهم شنونده بظاهر آن سابق شود  
 و لیکن محقق چون آنکه او در زبان و در آن موضع حوکان بنده تر از این سخن بداند و باطن آن در باید  
 و بدین سبب مردمان در آن متفاوت شوند **شماره** گوید که وقع استعارت از آن خوی می باشد که معقول  
 بخصوصی باطن را بظاهر عبادت کرده میشود و محسوس ظاهر در بیشتر فهم آید و در آن از معقول و لیکن  
 چنانکه خوی و در شتی خوک محسوس است و نفاس علم و حس است اهل معقول و معنی این در بیت علم  
 قلم است **شماره** بجلال خیاط و کفر حاکم است **شماره** بلان علی التماس و الا اول **شماره** الا لا شیخ و الا آخر **شماره** و  
 و خیاط صاحبیه **شماره** فی القابل و این در بیت پاری و غیر اینست بدان سبب بر او آن افشا نموده شد  
**بیت** بظلمت و مرد پیشه و زندان کج و زنی و کجگاه این نذر و مکر و قیام مملوک و ان بنافه

و اینست در حق تعالی  
 و اینست در حق تعالی

و اینست در حق تعالی

در خواب

مکر کلیه عباد **شماره** آیه ای است که اقبال و ادبار از آن باشد و صریح باشد و عبارت کرده است و جمیع این  
 نوع بدانت که از معنی معبودی که متضمن این معنی باشد آن باشد عبارت کرده آید و هم **شماره**  
 قول غیر علی السلام **شماره** فی السجده **شماره** فی السجده **شماره** فی السجده **شماره** فی السجده **شماره** فی السجده  
 و این خود را در کتب و چنانکه پوست از آنش و می باشد و میکی که راحت مسجد از آن بعضی انقباض می پذیرد  
 و معنی آنست که روح مسجد و معنی آن عظم بودن است و آب دهن و و انداختن بختی است  
 و تحقیر را با تعظیم و ضدیت است چنانکه ضدیت آنرا اتصال الحرای پوست و هم ازین جهت است قول **شماره**  
 اما بخشی من رفیع راسه قبل الامام **شماره** آن **شماره** راسه را **شماره** و این از راه صورت هرگز نبوده است  
 و نباشد لیکن از روی معنی بود نیست چه بجهت سرد را در گوش چون و شکل و مشیت بجهت آفتاب  
 و این بلاد و صورت و هر که پیش از امارت بر آید و سر او از روی عبادت و حماقت سرد را در گوش نه باشد  
 و معصوم و معنی است نه شکل و قالب معنی است چه از غایت حماقت بود که با آنکه اقتدا کند مقدم نماید چه  
 اقتدا منافض مقدم است و این اسرار و خلوت ظهور هر توان شناخت مکر دلیل عقلی یا شرعی **شماره**  
 آنکه اهل و بطاهر ممکن باشد چنانکه غیر علی السلام گفته است قلب المؤمن من اضعف من اضعف من اضعف من اضعف  
 که چون از دل های مؤمنان نفی شده شود آگشت و این موجود باشد بر معلوم کرد که آنکس است  
 از قدرت که آگشت و روح پوشیده است و از قدرت با گشت بدان کایت فرموده است تا قیام آن  
 در تفهیم قدرت عظیم نباشد و قوله **شماره** انما قولنا لئن لم یفارقنا الله لکن یفارقنا الله **شماره** کون  
 آنکه قدرت هم از نوع است چه ظاهر و متناع است با آنچه خطاب کن از کوش از وجود شتی است  
 محالست چه معبود خطاب بفهم کند تا اشتغال نماید اگر بر از وجود است از کون مستغنی باشد و لیکن  
 چون قیام کایت در تفهیم نهایت قدرت بیشتر بود بدین عبارت رفت **شماره** انما قولنا لئن لم یفارقنا الله لکن یفارقنا الله  
 ممکن باشد لیکن و این آیه که مراد از آن بظاهر است چنانکه در قوله **شماره** انما قولنا لئن لم یفارقنا الله لکن یفارقنا الله  
 آید و **شماره** که آمده است که مراد از آن فراتر است و از او جدا است و بعضی آید بیشتر گفته اند که آمده است  
 و بعضی که بعضی هم احتمال کرده است و گفته **شماره** انما قولنا لئن لم یفارقنا الله لکن یفارقنا الله  
 و هدایت که مراد ما را سواد دارد تا نباشد و درین قسم جماعتی تعمق نموده اند و آنچه در کثرت و از حد  
 از ترا و صراط و عریان **شماره** که مراد از این دعاست است چه در آن و ایالات و ایاتی بنامه است و این  
 آن بظاهر محال نیست پس باطنی باشد که ظاهر آن آید **شماره** که مراد در سبیل اجمالی چیزی زیاده است  
 پس از آن سبیل تفصیل بدو و تحقیق آنکه حال ملا بل شود و این دو علم متفاوت باشد و اولی و

که در گوش

و اینست در حق تعالی

در خواب

و اینست در حق تعالی



ظاهر باشد و در چنین غرض باطن و آنچه انباشته که در شخصی را از وی بردارند و از او بماند  
 علی حاصل شود و چون آن شخص را در نزد یکی پس از زوال از یکی بین میان ال اول و حال آخر فرقی باشد آخر  
 صدا اول نباشد بلکه استعمال او بود و در علم و ایمان و تصدیق همچنان باشد چه آدمی بوجوه عشق و بیگانه  
 و مراد پیش از وقوع آن تصدیق کند و لیکن تحقیق او بدان در حال وقوع کاملتر از تحقیق او باشد پیش از  
 وقوع بل آدمی در شکی و عشق و دیگر احوال به حال تفاوت و سه اول و متباین است **اول** تصدیق  
 آن پیش از وقوع **دوم** در حال وقوع **سوم** پس از گذشتن آن چه تحقیق و دیگر کسی پس از زوال آن مخلوق  
 تحقیق آن باشد پیش از زوال پس همچنین از علمهای دین چیزی باشد که در وقت خود کمال پذیرد و این چون اطمینان  
 باشد باضافه آنچه پیش از آن بوده باشد چه فیما بین دانستن و احوال و دانستن نزد دست آفرینش و در  
 چهار قسم خلقت متفاوت باشد در هر قسمی آن باطن منافض ظاهر نیست بل متضاد و مکمل است چنانکه  
 مغز پوست را و الله اعلم **فصل** اگر بیان مقال از زبان حال عبارت کرده شود پس که فهم او با قاصد باشد  
 بظاهر باشد و اعتقاد آن خلق کند و محقق صاحب بصیرت نیز آن انداز چنانست که در صورتی که گویند  
 دیوار من را گفت چو ایستگاری مرا می گفت گویند و در هر چه سنگی و در اینست و در اینست و این عبارت  
 از زبان حال از زبان مقال و از هر قسم است **فصل** قول حق تعالی **قَالَ لَهُمُ اللَّهُ كَلِمَاتٍ أَنْتُمْ حَكِيمُونَ**  
 طالعین و در فهم این سخن باید محتاج شود بدانکه بقدری که آسمان و زمین و حیوان و عقل و نفس آفریده  
 تا خطای که بصورت و حرف باشد بشود و بصورت و حرف جواب باز دهد و گوید آیتها طالعین و صاحب  
 بصیرت و اندکان زبان حال است و خبر سبب از آنچه او ضرورت و محضر است بخیر بودن از این  
 جمله است **قَالَ لَهُمُ اللَّهُ كَلِمَاتٍ أَنْتُمْ حَكِيمُونَ** چه باید در فهم آن محتاج باشد باینکه چهار اجزای  
 و عقلی و لفظی بصورت و حرف باشد تقدیر کند تا آنجا که الله بگوید آنچه او محقق شود و صاحب بصیرت را بداند  
 که مراد لفظی زبان نیست بل مراد سخن و دانست بوجوه او و مقدس بذات و شاهد بوجدانیت حق تعالی چنانکه  
 گفته است **وَلِكُلِّ شَيْءٍ كَلِمَاتٌ** آیه **تَكَلَّمَ عَلَىٰ أَثَرٍ وَاحِدٍ** چنانکه گویند در صفت محکم کو اهری و در کلام  
 او نیکو تدبیر و کامل علم بوده است نه بدان معنی که لفظ باشد میگوید بل بذات و حال این چنین میگوید  
 که شاد و در نفس خود محتاج است بهست گفته که او را هستی بخشد و بقادهد و صفتهای او را بداند  
 و در اطوار او را بداند پس او از روی حاجت خود کو اهری میدهد بقدری که از خود و شهادت او را بداند  
 بصیرت اندر کسی که بظواهر میاند و بر آن **وَلِكُلِّ شَيْءٍ كَلِمَاتٌ** و **تَكَلَّمَ عَلَىٰ أَثَرٍ وَاحِدٍ** چنانکه  
 بیان از صلا فم کند و مقرران و علماء را می آید اگر چه فهم کنند تا آنکه کمال از او نیاید چه هر چه از آنها و آیت

مختلف است و تقدیر و تشخیص پس هر کس بر قدر و وف و بصیرت خود دریابد و شوق آن شهادت لایق  
 علوم حاصلت نباشد و این خبرها دانست که احباب ظهور و ارباب بصیرت در علم آن متفاوت باشند و تفاوت  
 باطن ظاهر بدان پیدا آید و در تفاوت ارباب بصیرات و ارباب اقصا است طایفه در رفع ظهور از  
 نموده اند و مظهر ظاهر بایشان تغییر کرده تا جایی که آیت **قَالَ لَهُمُ اللَّهُ كَلِمَاتٍ أَنْتُمْ حَكِيمُونَ** و **تَكَلَّمَ عَلَىٰ أَثَرٍ وَاحِدٍ**  
 و **قَالَ لَهُمُ اللَّهُ كَلِمَاتٍ أَنْتُمْ حَكِيمُونَ** تا **قَالَ لَهُمُ اللَّهُ كَلِمَاتٍ أَنْتُمْ حَكِيمُونَ** و **تَكَلَّمَ عَلَىٰ أَثَرٍ وَاحِدٍ** و **قَالَ لَهُمُ اللَّهُ كَلِمَاتٍ أَنْتُمْ حَكِيمُونَ**  
 خطای که از منکر و نیکو بود و در راز و حساب و مناظر اهل آن و اهل بهشت در آنچه گویند از انصاف  
**عَلَيْهِمُ السَّلَامُ** و جمله را بر زبان حال حمل کرده اند و طایفه دیگر در بیان و غلو و بافت نموده اند و کسی  
 از ایشان که در بحسب است تا جایی که تاویل کند که کون با هم منع کرده است و گفت که آن خطای بجهت  
 وضوح است که در هر خطبه بعد از هر آیه از خوف الی موجود شود تا جایی که از بعضی اصحاب وی شنیده  
 که او مطلقاً در تاویل بسته است مگر در سه لفظ **قَالَ لَهُمُ اللَّهُ كَلِمَاتٍ أَنْتُمْ حَكِيمُونَ** **قَالَ لَهُمُ اللَّهُ كَلِمَاتٍ أَنْتُمْ حَكِيمُونَ** **قَالَ لَهُمُ اللَّهُ كَلِمَاتٍ أَنْتُمْ حَكِيمُونَ**  
 و **قَالَ لَهُمُ اللَّهُ كَلِمَاتٍ أَنْتُمْ حَكِيمُونَ** **قَالَ لَهُمُ اللَّهُ كَلِمَاتٍ أَنْتُمْ حَكِيمُونَ** **قَالَ لَهُمُ اللَّهُ كَلِمَاتٍ أَنْتُمْ حَكِيمُونَ** و **قَالَ لَهُمُ اللَّهُ كَلِمَاتٍ أَنْتُمْ حَكِيمُونَ**  
**قَالَ لَهُمُ اللَّهُ كَلِمَاتٍ أَنْتُمْ حَكِيمُونَ** و ارباب ظهور پس بر این در رسل کرده اند که آن در حق احدی بحسب است که او میداند  
 که استوار و استوار و انتقال نیست و لیکن از تاویل منع کرده است تا آن در بسته که در صلاح خلق و رتبه  
 زیرا که اگر در کشاده آید از ضبط بیرون شود و از حد اقصا بگذرد چه حقا قضا در اضبطی نباشد و در  
 منع بگویند و بصیرت سلف شاهد است چه ایشان می گفتند که این را ندانند چنانکه آمده است تا جایی که  
 که چون مال را از حق تعالی **قَالَ لَهُمُ اللَّهُ كَلِمَاتٍ أَنْتُمْ حَكِيمُونَ** از استوار رسید گفت استوار معلوم است و کیفیت آن مجهول و ایمان بآن واجب  
 و سوال از آن بدعت و طایفه میان روی اختیار کردند در آنچه تعلیم صفات حق تعالی دارد و تاویل  
 بکشادند و آنچه با خبرت متعلق است بر ظهور بکشادند و تاویل آن باز داشتند و ایشان شعر باشند  
 و معتزله از ایشان در گذشتند از صفات حق تعالی **قَالَ لَهُمُ اللَّهُ كَلِمَاتٍ أَنْتُمْ حَكِيمُونَ** و ارباب بصیرت را و این را و تاویل کردند و در  
 اسم تاویل خوض نمودند گفتند که آن بن نبود و عذاب کور و راز و صراط جمله از احکام آخرت می آید  
 کردند و لیکن بحسب اجماع از آن نمودند و اقرار آوردند که بهست هست و مشتمل است بر ماکولات و مشروبات  
 و لذتها و منکوحات و در خارج هست و مشتمل است بر جمیع محسوس و مزید که پوینتها را بسوزد و پیمایان  
 و باینچه تا بدقیقا مرتقی نموند قلاشه اقدام و افتخار بیفزودند و کل از آن در آخرت آمده است تاویل کردند  
 و گفتند در راه و لذتهای عقلی و روحانی خواهد بود و خشر اجماع را منکر شدند و گفتند نفوس را فی جوار  
 عالمی نادر عذاب و از آن در نعمت که آن هر دو را بچشمه شوق دید و این جماعت تا آنکه اسیر کردند اند و حقیقت

اقتصاد  
باین سخن می آید

اقتصاد  
در این سخن می آید



میان این افراد و تقریباً آن باریک و پوشیده است که بران طمع نشود که اهل فقه و کارها را امور الهی را  
 مانند نشیندن پس از کارها چون ایشان را مستکشف شود چنانکه هست و تعینات و لفظهای که وارد شده است  
 نظریه را بدینجه موافق آن باشد که ایشان بخواهند مشاهده کرده اند اما مقدر دارند آنچه معانی است  
 تاویل کنند تا کلی معرفت کارها از سطح بزرگتر قدم او را قرار ندهند و او را در مقام معین نشود و  
 بر جمع بجز اقتصار نماید بحدیث و مقام احمد بن حنبل و اکنون حدیث را بر روی کارها پیدا کنیم و برده اند  
 بر این وجه استقصاء آن داخل علم و کاشفه است و همچنین آن را از استخوان خوض کنیم و عرض آن بود  
 که توافق باطن و ظاهر و مخالفان میان کنیم و بدین جهت آن مقصود روشن شد و چون اختیار کرده  
 که برای کل عوام بر وجه عقیده که تحریر کرده اند اقتصار نماید بر وجه ایشان در درجه اول بجز آن کلمات  
 مکرر در حال که سبب شایع شدن بدعت و تشویش اعتقاد بود و لازم آنکه بدیهه دورتر و قایل و انتخاب  
 باشد که دلایل آن عقیده بر وجه اختصار و تمیز بگویم پس آن دلایل در کتاب یاد کنیم و بر آنچه  
 تحریر کرده ایم برای اهل قدس و آثار سال قدسی نام نهاده اقتصار نمائیم و آن است که در رب

**فصل سوم در بیان اعدای دین و اهل ایمان که از ایشان جدا شود**  
 بسم الله الرحمن الرحیم

شایسته و خداوندی که اهل سنت را با نور یقین میزد و مستند کرد اند و اصحاب حق را به هدایت ارکان دین رساند  
 و مجتهدی که از بدعت مستندان و ضلالت المحدثان کاه داشت و کشف حفظ و عصمت خود را نمود و توفیق  
 اقتدا بسید انبیا اصل الله علیه اله و صحابه کرام را و متابعت آثار سلف صالحه تشریف فرمود تا از مقتضیات  
 عقل و بحسب مبدء اعتقاد نمودند و از سیر مقتدیان و عقاید ایشان سالک صحیح مبین شدند و در قبول قضایای  
 شرع منقول با تابع عقل جمیع نمودند و بحقیقت بدانستند که گفتن بکفر طیبیه که لا اله الا الله محمد رسول الله  
 و یا انشای اقطاب و اصول و فایده است و عدل و محصول و شناختن دین و ذکر شهادت آنچه در غایت ایجاز و  
 اختصار است متضمن اثبات ذات حق تعالی و اثبات صفات و افعال او و اثبات صدق پیغمبر خدا راست و بداند  
 که بنا بر این بدین چهار رویه است و مدار هر یکی برده اصل استوار است **در معرفت ذات حق تعالی**  
 و مدار آن برده اصل است و دانستن هستی و نیستی و یگانگی و وحدانیت اگر جسم و جوهر و عرض نیست و  
 مخصوص و در مکان مستقر و در بدنه است و یگانگی **در معرفت صفات و افعال** است برده اصل  
 آنچه او نهاده است و عالم و قادر و مری و مبین و بصیر و متکلم و منزله از مخلوق و حادث و کلام و علم و ارادت و  
 قدیر است **در افعال او** و آن هم در اصل است و دانستن آن که افعال بندگان مخلوق خداست و بندگان

در بیان اعدای دین و اهل ایمان که از ایشان جدا شود

تفصیل

اعتقاد

در بیان اعدای دین و اهل ایمان که از ایشان جدا شود

اقتضای

از اینها

ایشان و مراد حق تعالی است و او را فریدن تفضل است و تکلیف است الاطلاق و ایلام برکت که او را راست  
 و رعایت صلح و بر روی اجتناب و وجوب جزئیت باشد و بعثت انبیا جبار است و نبوت پیغمبر باطل است  
 صلی الله علیه و آله و سلم ثابت است و مؤید بجزئیات **در معرفت ذات حق تعالی** و آن اثبات حقیقت

کود و سوال و فکر و تراز و وصول و آفرینش است و در نسخ و الحکام امام است **در معرفت ذات حق تعالی**

**از انکار انبیا و معرفت ذات حق تعالی** و مدار او برده اصل است **اصل اول در معرفت ذات حق تعالی**

و مدار او بر وجهی از انوار که از ان روشنا و طلیعه شود و طریق اعتبار در ان سلوک نموده اند آنست که قرآن  
 که بر بیان راه نموده است و کتاب حکیم بدان شارت فرموده چه در بیان حق تعالی بانی تواند بود  
 و او فرموده است **الْحَقُّ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَالْحَقُّ يُخْلِقُ مَا يَشَاءُ وَتَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَتَخْلُقُ مَا يَشَاءُ**  
**سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَجْعَلُ اللَّيْلُ لِلنَّاسِ وَتَجْعَلُ النَّهَارُ لِلنَّاسِ وَتَجْعَلُ اللَّيْلُ لِلنَّاسِ وَتَجْعَلُ النَّهَارُ لِلنَّاسِ**  
**وَتَجْعَلُ اللَّيْلُ لِلنَّاسِ وَتَجْعَلُ النَّهَارُ لِلنَّاسِ وَتَجْعَلُ اللَّيْلُ لِلنَّاسِ وَتَجْعَلُ النَّهَارُ لِلنَّاسِ**  
**خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَخَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالْحَقُّ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَتَجْعَلُ اللَّيْلُ لِلنَّاسِ**  
**وَتَجْعَلُ النَّهَارُ لِلنَّاسِ وَتَجْعَلُ اللَّيْلُ لِلنَّاسِ وَتَجْعَلُ النَّهَارُ لِلنَّاسِ وَتَجْعَلُ اللَّيْلُ لِلنَّاسِ**  
**وَتَجْعَلُ النَّهَارُ لِلنَّاسِ وَتَجْعَلُ اللَّيْلُ لِلنَّاسِ وَتَجْعَلُ النَّهَارُ لِلنَّاسِ وَتَجْعَلُ اللَّيْلُ لِلنَّاسِ**

**وَتَجْعَلُ النَّهَارُ لِلنَّاسِ وَتَجْعَلُ اللَّيْلُ لِلنَّاسِ وَتَجْعَلُ النَّهَارُ لِلنَّاسِ وَتَجْعَلُ اللَّيْلُ لِلنَّاسِ**

**وَتَجْعَلُ النَّهَارُ لِلنَّاسِ وَتَجْعَلُ اللَّيْلُ لِلنَّاسِ وَتَجْعَلُ النَّهَارُ لِلنَّاسِ وَتَجْعَلُ اللَّيْلُ لِلنَّاسِ**

**وَتَجْعَلُ النَّهَارُ لِلنَّاسِ وَتَجْعَلُ اللَّيْلُ لِلنَّاسِ وَتَجْعَلُ النَّهَارُ لِلنَّاسِ وَتَجْعَلُ اللَّيْلُ لِلنَّاسِ**

**وَتَجْعَلُ النَّهَارُ لِلنَّاسِ وَتَجْعَلُ اللَّيْلُ لِلنَّاسِ وَتَجْعَلُ النَّهَارُ لِلنَّاسِ وَتَجْعَلُ اللَّيْلُ لِلنَّاسِ**

**وَتَجْعَلُ النَّهَارُ لِلنَّاسِ وَتَجْعَلُ اللَّيْلُ لِلنَّاسِ وَتَجْعَلُ النَّهَارُ لِلنَّاسِ وَتَجْعَلُ اللَّيْلُ لِلنَّاسِ**

**وَتَجْعَلُ النَّهَارُ لِلنَّاسِ وَتَجْعَلُ اللَّيْلُ لِلنَّاسِ وَتَجْعَلُ النَّهَارُ لِلنَّاسِ وَتَجْعَلُ اللَّيْلُ لِلنَّاسِ**

**وَتَجْعَلُ النَّهَارُ لِلنَّاسِ وَتَجْعَلُ اللَّيْلُ لِلنَّاسِ وَتَجْعَلُ النَّهَارُ لِلنَّاسِ وَتَجْعَلُ اللَّيْلُ لِلنَّاسِ**

**وَتَجْعَلُ النَّهَارُ لِلنَّاسِ وَتَجْعَلُ اللَّيْلُ لِلنَّاسِ وَتَجْعَلُ النَّهَارُ لِلنَّاسِ وَتَجْعَلُ اللَّيْلُ لِلنَّاسِ**

**وَتَجْعَلُ النَّهَارُ لِلنَّاسِ وَتَجْعَلُ اللَّيْلُ لِلنَّاسِ وَتَجْعَلُ النَّهَارُ لِلنَّاسِ وَتَجْعَلُ اللَّيْلُ لِلنَّاسِ**

**وَتَجْعَلُ النَّهَارُ لِلنَّاسِ وَتَجْعَلُ اللَّيْلُ لِلنَّاسِ وَتَجْعَلُ النَّهَارُ لِلنَّاسِ وَتَجْعَلُ اللَّيْلُ لِلنَّاسِ**

**وَتَجْعَلُ النَّهَارُ لِلنَّاسِ وَتَجْعَلُ اللَّيْلُ لِلنَّاسِ وَتَجْعَلُ النَّهَارُ لِلنَّاسِ وَتَجْعَلُ اللَّيْلُ لِلنَّاسِ**

**وَتَجْعَلُ النَّهَارُ لِلنَّاسِ وَتَجْعَلُ اللَّيْلُ لِلنَّاسِ وَتَجْعَلُ النَّهَارُ لِلنَّاسِ وَتَجْعَلُ اللَّيْلُ لِلنَّاسِ**

الشمس

وآن هم در اول است

و توفیق

جز آنکه



نمود و حدوث خود انوار بخیر کما در سبب بی نیاز باشد و شش است چه هر قدری باوقتی معین باشد  
 و در عقل و است که پیش از آن باین که بودی بر اختصاص او بوقتی معین نه پیش از آن و نیز باین که بصر  
 از شخصیتی نماند و اما این سخن که با وجود آنست که جسم عالم از حرکت و سکون خالی نیست  
 و ایشان حادث اند هر چه از حوادث خالی نباشد و اما هم حادث بود و در برهان سه دعوی است اول  
 آنکه جسمها از حرکت و سکون خالی نباشد و این بدن ضرورت میتوان دانست و بنام فکر و حرکت حاجت  
 ندارد چه هر جسمی را از حرکت و سکون خالی اندازد و در عقل منور شده باشد و در رطبه بماند و در  
 آنکه حرکت و سکون حادث شد و دلیل آن بقا نیست و است شدن بعضی بر بعضی و آن شتر  
 در جسمهای خاص مشاهده است و آنچه خاص نیست هیچ ساکن نیست که در عقل حرکت و بی و است و آنچه  
 متحرک که در عقل حرکت و بی و است و هیچ متحرک که در عقل سکون و بی و است پس آنچه سکون حرکت را  
 طاری است حادث باشد دلیل طریقیان و آنچه سابق است هم حادث است چه اگر قدیم بودی نیست شد  
 محتمل بودی چنانکه در اثبات بقای صانع برهان این گفته خواهد شد **سوم** اگر چه از خود و خالی  
 نباشد پس از خود نباشد برهان آنست که اگر چه در تبارش در آینه پیش از وجودی خواهد بود که اول نداشته  
 باشد و آنرا جمله نکرده و توبت هستی بدین حادث معین که در حالت نرسد و گذشت تا نشاء بحال است  
 و نیز اگر فلان در راهی لهنتاهی باشد عدد آن یا حجت بود یا طاق یا هم حجت بود و هم طاق یا حجت بود  
 و در طاق و هم حجت و هم طاق و حجت و نظایر محال است چه اجتماع نفی و اثبات می باشد که در اثبات  
 یکی نفی دیگریست و در نفی یکی اثبات دیگری و محال است که حجت بود زیرا که حجت زیادتی گمان شود  
 و نشاء هر چه که در آن عددی که بر باشد و بر یکی محتاج باشد و شود و محال است که طاق بود زیرا که طاق باید  
 که حجت شود و همان سخن باز آید و این مقدمات حاصل آید که عالم از حوادث خالی نیست بر او هم حادث  
 بود و چون حدوث و ثابت شد از این احتیاج او بحدوث ضروری باشد **چهارم**  
 دانستن آنکه باری تعالی قدیم است و همیشه بوده است همی او را اول نیست بل اول مجربها و مثل است  
 و پیش از این مرده و زنده است و برهان آن آنست که اگر حوادث باشد و قدیم بودی بحدوث محتاج شود  
 و محدث و بحدوث دیگر و متسلسل شود بی نهایت و آنچه متسلسل شود با حاصل شود و با بحدوث  
 قدم بخاطر آنکه او اول باشد و این مطالب است که در اصانع و محدث عالم میجو است **پنجم**  
 دانستن آنکه حجتی با آنچه از نیست ابدیت ای وجود او را آخری نیست پس او نیست و آخر و باطن ظاهر  
 زیرا که آنچه قدم او ثابت شود و عدم او محال باشد و برهان این آنست که اگر او نیست شود نیستی او باینست او

طریق  
توجه

طریق  
پیشین

باشد یا نیست که که خدا بود و اگر روا باشد که چیزی که دوام او متصور بود بنظر خویش شود و روا  
 که چیزی که نیستی او متصور بود بنظر خود هست شود چه طریقی است چنانکه کسی محتاج است طریقی  
 نیستی چیزی محتاج بود و باطل است که نیستی می نیست که خداوندی بود چه آن نیست که اگر قدیم  
 باشد هستی و آن متصور نشود و بدو اصل تا بوقتی نیستی می نیستی شده است و هستی او در رطبه و آنچه  
 خدا و او بود چگونه متصور شود و اگر حادث باشد محال بود چه حادث در مضاد است قدیم تا هستی او  
 منقطع کرد اما اول نیست از قدیم در مضاد است حادث تا هستی او را متدعی کند چه دفع از قطع است  
 و قدیم حادث قوی تر است **ششم** دانستن آنکه باری تعالی جوهری غیر نیست بل معالی متعالی  
 از نسبت خبر برهان این آنست که هر چه می که متحرک باشد و مخصوص است بحد خود و او در این عالم  
 باشد از حرکت از آن و از حرکت و سکون که حادث خالی نباشد و حادث بود و اگر  
 جوهری غیر قدیم متصور شود جوهر عالم را قدیم تصور توان کرد و اگر کسی باری تعالی را جوهری بخاند و بدان  
 متحرک و متغیر او را باعتبار لفظ محلی بود نه باعتبار معنی **هفتم** دانستن آنکه حجت محتاج نیست  
 از جوهر نیست چه جسم آنرا گویند از جوهر نیز آمده باشد و چون ثابت شد که جوهر غیر نیست  
 ثابت شد که جسم نیست زیرا که هر جسمی که هست محتق است بحد و مرکب از جوهری و غرضی بخالی بود  
 او از اجتماع و افتراق و حرکت و سکون و هیئات و مقدار و محال است و این همه علامات حدوث است  
 و اگر روا باشد اعتقاد آن که صانع عالم الحسوس روا باشد اعتقاد الهیت خورشید و ماه یا چیزی دیگر  
 از اقسام اجسام و اگر کسی دیری ناید بر آنکه باری تعالی واجب خود را بدی ارادت تالیفات جوهر را در غلط  
 کرده باشد آنچه در نفی معنی جسم مصیب بود **هشتم** دانستن آنکه حجت محتاج نیست به جسم  
 یا حال و محلی نیست چه حجت آنست که جسم حال باشد و جسم که هست محدث است و محدث و پیش  
 از آن موجود بوده است پس چگونه بخدای تعالی جسم حال باشد که او را زلیتها موجود بود و جز او با او نبود  
 اجسام و اعراض با احداث کرد و نیز عالم و قادر و مرید و جبار است چنانکه بیان او نخواهد آمد **نهم**  
 این اوصاف مستحیل است با عقول نیست مگر موجودی که بنفس خود قائم باشد بذات خود و شغل از این  
 اصلا معلوم شد که او موجود نیست فایده بنفس خود و جوهر و غرض جسم نیست و معال جوهر و غرض  
 پس هیچ چیز را نماند هیچ چیزی را نماند بل می شود است و چیزی مثل نیست و اینها مشابیه است  
 با خالق خود و متصور و مقدور و مقدر خود و موجد و موجد و موجد و موجد و موجد و موجد و موجد و موجد  
 بخالت مشابیه است که باشد **دهم** دانستن آنکه باری تعالی متعالی است از خصوص بودن جسمی



در جهت با بال است یا فرو یا راست یا چپ یا پیش یا پس یا بر یا زیر جهت است که فوق است آفریده است واحد را که  
 بواسطه آفریدن مرد چه و بر او و طرف آفریدن که در زمین اعتماد کند آن است و در مقابل و در پیش  
 و جهت را بالام باشد و جهت پای را فرو باشد که اگر موجه فرو و پیش گوشت و در جهت لا در جهت  
 فرو باشد که چه در جهت بالا بود و در دست فرید برای ایشان کی قوی تر از دیگران را قلب و قوی از جهت  
 و مقابل و در جهت و در سمت و در نام معبر گشت و در جانب فرید جهت و از کی میزند و سوار  
 حرکت کند و در پیش نام کند و مقابل و در پس و در جهت و در سر و در حادث شد و اگر آدمی برین خلقت  
 آفریده نشانی بگرد بودی چون گوی بر جهت را البته هستی نمودی پس چگونه فوق است و در آن محض  
 بجبهی جهت حادث باشد و چگونه می شود بر آنچه در جهت نبود و آنچه عالم را جهت آفریده معانی آن  
 از آنچه ویرا فرود باشد چه او متعالی است از آنچه ویرای بود و فرود عبارتی است از جانب پای کل  
 آن در عقل محالست چه معقول از بود و در جهت است که محض باشد و نیز چنانکه جوهر را محض باشد  
 جوهر چنانکه عرض جوهر را عرض بود و ظاهر شد که مستحیل است بر مختص بودن و جهت محال باشد و اگر چه  
 جزای محض خواسته شود غلط باشد و در اسم آنچه در معنی مسا عدت بود و نیز که فوق است فوق عالم باشد  
 و آنکه محاذی او بود و هر چه محاذی جسی بود یا مثل او باشد یا که از او یا پیش از او و برین تقدیر است که در  
 بمقدار حاجت بود و خالق مدبر از آن مستغنی باشد و اما دست برداشتن وقت سوال سویی آمان بدان سبب آن  
 آمان قبله دعاست و نیز در آن شارقیت بدایچه صفات فوق است از جلال و کبریا و تنبیهی بقصده است  
 بالاربع صفت مجده علا که بار و عطا فوق هر موجود است و نیز استیلا **مسئله** در آن جهت بر جهت  
 بر غیر است و است بمعنی که آن خواسته است بلفظ است و آن معنی است که وصفت کبریا را معانی نیست و علا  
 حدوث و فساد در آن مدخل فی و آن است که با شوا سویی آمان آن را خواسته است آنجا که در قرآن گفته  
 ثم استوی السما و الارض و الخان و آن جز بر طریق قهر و استیلا نیست چنانکه شاعر گفته است فلا سویی ثم علی العرق  
 من عنین صیغ و هم ثم از اهل حق بدین تاویل همان چیز مضطر کرد آمده است که اهل اطل را با تاویل  
 قول حق و هو ثم صیغ که اینها کنش چه اتفاق بر احاطت اهل جمل افتاده است و قول غیر علی السلام محض الا  
 قائم المومنین من اصحاب الرحمن بر قدرت و در جمل افتاده است و قول غیر علی السلام محض الا  
 بمیزان فی ارضه بر تشریف و اگر اهل افتاده است چه اگر بظاهر گذاشته شود از آن محال است و نیز  
 نیز اگر بظاهر گذاشته شود که شمل جسی که ترعش باشد یا مثل او یا برتر از او و نیز در آن محالست  
 و آنچه محال دانسته شد **مسئله** در آن جهت فوق است از آنچه منزه است از صورت و مقدر

استفاد و کتب

و مقدر است از جهات و اقطار و بدین است در سرای کثرت بعین و ابصار برای قول حق تعالی  
 کونتم فی ارضه الانها اظرفه و در نادیه شود برای تصدیق قول و لا تدركه الابصار و هو  
 يدرك الانصار و برای قول و در خطاب موسی علیه السلام کن ترابا و اکت بدانی که معنی چگونگی  
 از صفت حق تعالی چنانکه موسی علیه السلام ندانست یا چگونه موسی علیه السلام طلب رؤیت کرد و آنچه  
 محالست و نسبت جهل اهل بعثت و هو الزجالات و بغیا ساز و از ترانیت آن بانی و اما وجه آنکه  
 بظاهر رانده میشود است که مؤذی نیست بحال چه رؤیت نوع کشفی و علی است الا آنست که تمام تر و واضح تر  
 از اقطار است و چه با علق علم بد و و اما باشد و او در حق تعالی غایتی رؤیت هم روا باشد و چنانکه رواست که  
 حق تعالی را ببیند و در مقابل ایشان نباشد و او را خلق را ببیند و در مقابل او نباشد و راست که کشفی  
 و صورتی نباشد شود همچنان روا باشد که کیفیتی و صورتی دیده **مسئله** در آن جهت فوق است  
 یکست و او را شریک نیست یکان است و او را امتیاز نیست منفرد است بخلق و ابداع و مستند ایجاد و اختراع  
 و مثل نیست و آنکه شرکت و برابری طلب و ضد نیست یکبار و دشمنی جوید و برهان آن قول حق تعالی لو کان  
 الهة الا الله ففسدنا و بدان این است که اگر د و بودندی یکی با ارادت کاری بودی و در آنست اعدا و مضطر شد  
 مقهور و عاجز بودی اله قادر بودی اگر بجهل لغت و مدافعت قادر گشتی و قوی تر بودی از او ضعیف  
 قاصر بودی قادر بودی **مسئله** در آن جهت فوق است و مدافعت او برده اصل است **مسئله** در آن جهت  
 دانستن آنکه صانع عالم قادر است و در آنچه گفته است و هو علی کل شیء قدیر صادق و زکرا کصفت عالمه  
 محکوم است و خلقت و مرئوب و هر که د بای پسند که هیچ و تأیید آن رعایت حسن باشد و نظر بر نظریه  
 آن رفاهیت مناسب بقیه که آنرا مرده و استطاعت و مروری با قدرت یافته است از غیوت عقل بیرون  
 شده با خود و در سلک اهل جهل آمده **مسئله** در آن جهت فوق است بهر موجودات عالم است  
 و جمله مخلوقات محیط مشقالات و در زمین و آسمان از علم او و در نشود و در آنچه گفته است و هو کل شیء  
 علیم صادق است و بصدد خود را نماید بدیچه گفته است الا یکلم من خلق و هو الطیفة الحیة بخلق  
 علم استلال فرموده است بدیچه تاریخ نیست در آنکه خلق لطیف و صنع آراسته بر تپا کچه در جبر  
 حقیر باشد و کطیف و لالت کند بر علم صانع و کیفیت ترتیب و تصیف بر آنچه فوق است یا کرده است نهایت  
 در هدایت و تعریف **مسئله** در آن جهت فوق است چه هر که علم و قدرت او ثابت شد حیات  
 ضرورت ثابت شود و اگر عالمی را در عالمی در حیات صورت نداده که در حیات حیوانات در آن حال  
 که در حرکات و سکات ترقه و دنیا بیندیشد آن در حیات اهل جرف و صناعت ربیعی باشد و برین شدت

در آن جهت فوق است

ترسیف دیگر بر نهان  
خشت و سنگ در با کوان























وَكَيْفَهُ وَرَسُولَهُ وَبِالْبَيْتِ بَعْدَ الْمَوْتِ وَبِالْحَسَنِ وَالْقَدْحِ وَبِشَرِّهِ وَبِجَنَابِ رَسُولِهِ وَبِجَنَابِ رَسُولِهِ  
 یا کرد و بلفظ اسلام عبارت فرمود از تسلیم ظاهر بقول عقل و در حدیث سعد آمده است که پیغمبر علی السلام  
 مردی را عطا داد و دیگر براندا سعد گفت ترک فلان و هو موسی بن جعفر علیه السلام و موسی بن سعدان  
 سخن کرد و پیغمبر جان جواب عادت فرمود و این سخن دو معنی است اول آن که بلفظ اسلام خواسته است  
 که در ظاهر تسلیم است و در دیگر او را قاضی و ممان نیست و مقام او بر تو پوشیده است بدان سبب که در ظاهر  
 شریعت با ایشان مساوی میدارند و در روایت آمده است که پیغمبر علی السلام پرسیدند ای ایها الفضل  
 الاسلام گفتند انی الاسلام افضل فقال الایمان و این دلیلست بر اختلاف و داخل آن موافق بر استماع  
 مقتضی لغت است چه اسلام عملی است از اعمال و قاضی بر عملهاست و اسلام تسلیم است اما بلی و اما بربان و اما  
 جوارح و قاضی بر تسلیمهاست و آن تصدیق است که ایمان گویند و تسلیم اسلام هر دو را بر سبیل  
 اختلاف و تفاوت و داخل هر دو بر غیر لغت بیرون نیست اما اختلاف از روی که ایمان بار بار باشد و تصدیق  
 دل بر موافق مقتضی لغت و اسلام عبارت از تسلیم ظاهر و این هم لغت را موافق است چه تسلیم محلی از  
 محلهای تسلیم تسلیم باشد چه حصول اسم آن نیست که معنی عام باشد و در آن محلهای که موجود آن در بعضی کلمات  
 چه اگر کسی بگوید که بعضی از خود پس باید بر اسم گویند آنچه حرم تر و بنسبده باشد تسلیم ظاهر را آنچه  
 تسلیم باطن باشد اسلام خوانند از موافقت لغت بر حدیث و آیه قالنا لا عرب ایمانا و بلفظ پیغمبر و سلم  
 در حدیث سعد بر نیوچه است زیرا که یکی از دیگری جدا کرده است و باختلاف تفاضل و دوستی خواسته  
 و اما داخل گفته شده است که موافق تر بر استماع لغت راجحه اسلام عبارتست از تسلیم هم بلی و هم بقول  
 و هم بعمل و ایمان عبارتست از بعضی آنچه در اسلام داخل است و آن تصدیق و تسلیم و بتداخل آنرا میخوانند و این  
 و این موافق لغت است و خصوص ایمان و عموم اسلام هم در حدیث الایمان و در جواب ما الکلمت انی الاسلام  
 افضل بر نیوچه آمده است یا آنچه ایمان را خاص تر گردانند و اسلام و در داخل گردانند و تفاوت از روی  
 بود که اسلام عبارت از تسلیم باطن و ظاهر چه کل آن تسلیم است و ایمان بجهت بر نیوچه تصدیق بر تعظیم ایمان  
 باشد و در آورده و معنی آن درین جایز است چه تسلیم ظاهر بقول عقل و تجربه و نتیجه تصدیق باطن است که  
 رجعت اطاعت کنند و بدان رجعت بامیوه خواهند بر سبیل ناسخ و بدین قدر تقسیم ایمان را بر دو قسم اسلام و ایمان  
 و طاعت این دو بابت و نقصان و آیه و جملة فیما بیننا و بینکم بر نیوچه آمده است **بحث**  
 از حکم شریعی اسلام و ایمان از دو حکم است اخروی و دنیوی و هر دو را در دست از اثنی عشر تحلیلهای  
 علی القلم و القلم و السلام گفته است **تحلیل** از اثنی عشر متعلق از روی ایمان و اختلاف کرده است

در حدیث

ایمان

تاسع  
احوال تیردن

تحلیله  
چهار و بیست و یک

در نیوچه این حکم بر چه چیز مرتب شود و عبارت از آن است که ایمان چه چیز است بعضی میگویند بر چه چیز است  
 و بعضی میگویند اعتقاد و دل و شهادت و زبانت و بعضی میگویند از ادب و زبانت و بعضی میگویند از ادب و زبانت  
 آن گفتند که هر دو را بر داریم و گوئیم هر کدام این هر سه باشد و در آن خلاف نیست که جای و بهشت بود و این  
 یک درجه است و درجه و در دیگر اعتقاد و شهادت و بعضی از اعمال بجای آید و اگر کسی را بعضی کلمات را بگوید  
 درین مقام معتقد است میگویند که از ایمان بیرون آید و در بعضی داخل شود و ایمان او فاسد باشد و این مرتبت بر این  
 و جایز است از آن باشد که این اصل است چنانکه اگر با خواهم کرد و درجه سیور اگر تصدیق بر شهادت زبان باشد  
 و عمل جوارح و در آن حکم اختلاف کرده اند از روی طلب یکی گفته است عمل از ایمان است و یکی او تمام باشد و یکی  
 دعوی اجماع کرده است و در لایها آورده که شعر است بقیض عرض و چون قول خدا و تعالی الایمان بمسوا و عملوا  
 الفعلیه چه این بلیست بر آنکه عمل و رای ایمانست و ناسخ این است و لا ذکر عمل مگر زبانی و عملی آنکه در  
 مسئله دعوی اجماع کرده است و مع ذلک روایت آورده که پیغمبر علی السلام فرمود که گفته است لا کفر الا کفر  
 لا یجوز و اما فرموده ای میگویند که فرموده مگر با کفر آنچه بدان فرموده است و بر معتزله انکار میکنند که صاحب  
 کبر و با وجود این میگویند چه هر یک گویند که گفته است عین مذهب اعتزال گفته باشد چه و اگر گویند  
 که کسی بلی تصدیق آورد و زبان کواهی آورد و در حال وفات کرد و یا او در بهشت باشد بر فضیلت هر یک بگوید  
 که باشد و درین سخن حکم است بوجود ایمان بی عمل تر بین زیادت کنیم و گوئیم که اگر نه با تفاوت نماید  
 و او نماز را ترک کند و بر جایز باشد از آنکه بگوید یا نه مذهب معتزله همین است و اگر گویند باشد  
 ضریح گفته که عمل بر فضل ایمان که نیست و شرط نیست در وجود و وز در اعتقاد و بهشت بود و اگر گویند  
 بدین آن میخوانیم که مدق در این بایا و نماز نکارد و اعمال شریعی یا در دین کوی مضطرب آن مدق چیست و  
 طاعتها که ترک آن بگوید یا نه بار کتاب آن ایمان اصل شود و عدد آن چند است و حکم تقدیر آن مکان دارد  
 و مذهب میگویند **درجه چهارم** آنکه بلی تصدیق کند و پیش از آنکه زبان بگوید یا عمل مشغول شود  
 وفات کند که هم که بینه و بین الله مؤمن مرده باشد یا نه و درین اختلاف کرده اند و هر که در عالم اثنی عشر  
 شرط کرده گویند که پیش از ایمان مرده است و این سادست چه پیغمبر علی السلام گفته است **تحلیل**  
 النار من کما ان قلبه متعلق الایمان ای بیرون آید از اثنی عشر که در دوزخ ایمان باشد و این  
 راست از ایمان پس چگونه و دیده را آن باشد و در حدیث جبر بر علیه السلام شرط کرده است ایمان را که  
 تصدیق بخدا و فرشتگان و کتابها و پیغمبران و روز قیامت چنانکه پیش رفته است **درجه پنجم**  
 آنکه بلی تصدیق کند و عمل مسامحت نماید که در کفر شهادت بخواند و جوی آن میداند و دیگر گفتند

یا از آن پس مرده



















نشسته بود که مردی رفت بروی بسیار گفتند را نشاء آن و طالع شود و آب از روی چکد از آنرا آید  
و غلبه بر دست گرفته و از خود میان دو چشم و ظاهر گفتند رسول الله این مرد است که دست وی گشتم  
بغیر و مردی علامتی سیاه شیطانی می بینم بر چهره است غیر آمد و ملا گفت و با مردمان است  
بغیر و بر گفت الله کل حدیث فکک جین شرف علی القوم که کس غیر من بخیر نیک ای می کند  
می دهم ترا بخدای که چون برین طور مطلع شدی هیچ در دل نوا آمد که میان ایشان بران تو گشیت گفت آری  
بغیر علی بن ابی طالب و دعا خود گفت اللهم انی استغفرک انما عقلت و لیا اظلم ای من آرزو من بخوانم آنرا  
داشته ام و از آنچه ندانسته ام و را گفتند رسول الله آیا می بینی هر مود ما یومرینی و القلوب برین است  
من اصابع الابرار نکات ای چه چیز است که مرا که دلهای میانه و اصبع است از اصابع جزین  
می کرد انداز آنرا که خواهد نکات می گوید که مراد از اصبعین ملک و شیطانست که حق تعالی بواسطه آنرا  
دلهای سکر و اندوهی یکی بدی و چنانکه کسی چیز را بداند نکشت بگوید و آله عبارت باشد از داعیه  
و داعیه مغزی بواسطه این دو داعیه دلهای کرد اند و غرض اصل از حسن بیان سبب که چنانکه افاضه هدایت  
خاص است در حق بعضی بندگان جهت جمالی خاص است و آن نوعیست از رحمت که تعلقی بشعادت است و دارد  
و دور است از مقصد ذات بندگان و بدان سبب هر کس نزد یک نام الله و در شتاب علم است و بدین  
و بر این از الله آورده است و پیش از حیم و در مقابل الله یاد و مود قل ادعوا الله و ادعوا الکریم  
و با آنچه اسم رحمت است اما بدین جهت است که بعضی از آن محروم و را به عبادت عظیم دارد و برای او گفته است  
الملك يومئذ الحق للرحمن و کان یوما علی الکریم و اگر اسم حسن شاعر و مهابت نباشد که در عبادت  
و رعایت آن ملازم و مناسب بود تا آنچه حق من حیث است و اینجا بر تیب احیاء جمع افتاد و حق تعالی گفت و بگو  
و ان الله ما لا یكون الا حی و تفسیر این را گفته اند که راهی کرد که از احسان نباشد و گفته اند  
نشست و بر سر عطی چراغ گفت اگر مردی درستانی بود که در آن همه احسان رخا بود و بر آن رخا همه  
انواع سرغان باشند هر مرغی بخت خود و بر او که استلام علیک یا ولی الله اگر نفس وی بر آن آرام گیرد این مرغی خوش  
باشد و از بر اخبار و آثار روشن میشود که خطرا رسیده فایز نفاق و شرک خفی عظیم است و از آنرا من توان بود  
تا حدی که مرغی از حدیقه از انفس خود پر سیدی که آباد و منافقان مکر و دوست و ابروین را بداند که از  
او می گذرند چنانچه جو اسم که بر وی کار کنم افتاد رسیدم که مرا کش می نماید و ترسم از مرگ نبود از آن بود و در  
مغافرت نیازی خلق تریز و قصع در دل من آید بدان سبب از آن بودم و بر آن نفاق است و نفاق ضلالت و غیبت  
و صدق کمال فصاحتی است نصوصا و اصل ایمان و نفاق و نوعی که اندر پروردگار و در کمال

و در آن سخن اندک داند که اگر موجب عذاب باشد مذمت از درجات علی که کن و از مراتب صدقان و نور  
آید و آن مشکوک فيه است و برای این استغنائی که می آید و اصل این نفاق تفاوتی بر عیالیه است و از آنرا  
مکروه نکات و عیب بکارهای که بر کبر صدقان از آن خالی نباشد و چه در کبر است  
آنست که شک از پیوختن است که از اندک ایمان در حال مرگ مانده اند که اگر امانت بر کفر باشد ایمان این  
باطل شود و چه موقوف است بر ملاست آخر و اگر روزه در اینجا شکا علی نصحت و روزه او بر وی و گوید که حرام  
قطعا و اگر بر آن افکار کند پیدا آید که دروغ گفته بود چه صحت موقوف است بر اتمام آن تا خوب خوردید  
و چنانکه در روزگار تمام روزه است و تمام صحت ایمانست و صحت کردن آن بصحت پیش از آن بنا  
بر استیجاب دارد و او مشکوک فيه است و عاقبت موقوف است و پیشتر که ایمان بر آن نبوده که آنرا بحکم  
سابق و مثبت از امانت کبر ظاهر و خاتمت ظاهر شود و بیشتر بر آن مطلع کرد و در حق و خاتمت برای خوف و ماله  
و روا که در حال چیزی ظاهر باشد که حکم سابق بغیر آنست و است اگر بدانند از حق تعالی و وجه تیکونی  
شده است و در تفسیر نکات است سکت الموت یا نحو چنین گفته اند که مکران مرگ سابقه را ظاهر کرده اند  
و کبر آن صفت است که از امانال روزگار نباید که خاتمه های آن و اید و از حیل می گویند که اید و در کمال از سلب  
ایمان این نباشد که ایمان و سلوب شود و گفته اند بعضی از گناه آنست که عقوبت آن موخا من است و حق  
و گفته اند که آن عقوبت بر عیالیه است و کرامت و باغز او یکی از عارفان گفت اگر شهادت را بر سر  
سرای صحنه دارند و مردن را بجهنم مردن را بر شهادت اختیار کنم چه ندانم که از جبهه و در سبب الله  
چه پیش آید که موجب تقدیر شود از جبهه یکی از ایشان گفت اگر کسی را چاه سال بجهنم شنا هم بر میان بر او است  
حایل شود و در حال وفات کند که بجهنم رفته باشد و در حدیث است من قال لا اله الا الله و هو کافر  
و یزال انا عالما بجهنم ای هر که دعوی نموی کند کافر باشد و هر که دعوی عالمی کند جاهل بود و در تفسیر  
گفت من قال لا اله الا الله که صدق بر آن کس که بر ایمان وفات کند و عدل بر آن کس که بر شرک مرد و کافر  
گفته است و لا اله الا الله که درین شک و درین ثبات باشد استغناء واجب و وجه ایمان عبارتست از آنچه  
موجب بخت باشد چنانکه در روز عبادت است از آنچه ذمت بر او گرداند و آنچه پیش از خوف نباه شود ذمت را  
بر آن کس که ایمان بجهنم شد و اگر کسی از دور که گفته بدین فرامی که در آن مکی نبود بر سبب دلی روزه او و اید و کوبد که  
الله الله چه درو حقیقی آنرا شک معلوم بود و قبول از غایت این بر آن مطلع شد و ازین روی استنداد بر اعمال از حق  
آید آن شک در میان باشد چه بر از آنچه ظاهر و صحت حاصل آید بیست اخفی باشد که مانع قبول در و بر آن مطلع نشود و بر  
و ازین رو در آن شک خوب باقی است از ایمان و جواب ایمان این است که اگر در کمال و کمال علیا برین ختم کنیم و الله اعلم بالصواب

استغناء  
برای شدن  
مسند  
برای کمال







و در این وقت که خواستند و از دره خویش بروی کشتند و از غلظت و محاسن آن نیک دارند پس باز در آن  
 که از این است قدرت نام کرده اند و رعوت را طافت و پس چگونگی منکر و منکر شده است و  
 منکر و چگونگی منکر منکر شده است چنانکه تحقیق و علوان اندر اس پذیرفته **سوال** در رعادت  
 کصوفیان گرفته اند از هیات و نظامت ایشان چه میگوید از مخطورات و منکرات است این **جواب**  
 معاذ الله که در این باب جوابی مطلق گویند و تفصیل و لیکن میگویند که کثافت و نطفه ساخته کردت  
 آنرا و آلتها و غلاف و دم و جامه که برای دفع غبار بر سر و کتف اندازند و غیر آن از اسباب کردت و منکر  
 آن نظر کنی مباح است و لیکن اگر آنها و تنها بدان بپوشند که بپوشانند آنرا که میفرماید باشد و کاهلی و منکر  
 اما اگر در نفس خود مباح است پوشیده نیست چه صاحب آن در تن و مال و جان خود تقصیر میکند  
 و این تقصیر و چون اصاحت و اسراف نباشد مباح بود و اما اگر منکر شود بدیست تواند بود اگر آنرا  
 اصلاح بر مازد و قول خبر علی السلام که می آید عليه السلام که از نظر آن بدان تفسیر کنند که کسی که در آن مساهلت  
 و در چنانکه مسامت و زید ندی کار نماید **و در آنکه مقصود او از اسراف ظاهر باشد** برای خلق و متو  
 نظر ایشان از خوب داشتن چه این راه مخدور باشد پس بدین دو اعتبار منکر کرد و اما آنکه معروف کرد  
 بدان تواند بود که مقصود او خیر باشد از اسراف و بر کسی که آنرا بگذارد اکتفا نکند و بسبب آن ناز از آن  
 وقت با خبر نیندازد و بشغولی آن از عملی که فاصله از آن باشد و از تربیت علم با غیر آن باز نماید چون این  
 اسباب چیزی بد و زیاده و مباح باشد که از این جهت قریب توان ساخت و لیکن آن بهتر نشود و مکرر طافا  
 که اگر اوقات خود در آن صرف کرد و اندک آنرا بجهت بدین و اما بجهت بدین مالا یعنی مشغول شود و بدین  
 ایشان بدان اولی بوجه مشغول شدن بطهارت ذکر خدای عزوجل و ذکر عبادات ناز کرده اند پس بدان که  
 نباشد چون منکری یا سرفی او آنکه در اهل علم و عمل را نباید که اوقات خود را در این بگذارد از قدر  
 حاجت صرف کند و زیادت از آن در حق ایشان منکر باشد و تضرع عمره تغیر و عزیز و جواهر است  
 در حق کسی که از آن منفعت تواند گرفت و از آن جهت نباید که در کسناست بر اسراف و زیادت و طافا  
 نباید که طافت بگذارد و بر متصفان اکتفا کند و بیکدیگر بپوشد و بنمایند چه نسبت بدیشان آنرا باشد  
 مهم تر از آن مشغول شدن و بدان نیز بپوشد و او طافا بگفتن چرا حساس را شانه کنی گفت من چنین فاعلم که بشان  
 کارها را از مرد برای بر معنی و اندازد و لیکن اگر علم و عمل مشغول باشد که روزگار خود در شستن و جانیان و شستن  
 کار و نباید و بخیال آن که کار در شستن و تفسیر کرده باشد چه در عصر از او بپوشد یا بپوشد و اگر بپوشد  
 و میان بپوشیدن بپوشد و طهارت و نجاست و فی ظلم است بل از نجاست آن وقت بپوشد

در وقت حال شدن  
 و در شکل شدن  
 و در شکل شدن

تغییر در  
 کثافت

در وقت حال شدن  
 و در شکل شدن

اولی  
 کثافت

کثافت

که مشاهده شدی و در این آورده اند احتیالهای را و یک غلو کردی که آنرا و نظر ایشان در قایم بر او ظاهر  
 بودی تا بعد که سفین شوری رفیق بلکه در متابعت و میرفت و نظری بر روی رفیع معقول افتاد  
 و در آن ظاهر کردی منکر را که اگر مردمان درین منکر تصاحب و چندین اسراف نکنند پس چنان  
 معین و باشند و از آن سلف و سلف مجموع و هر یک از استنباط مثل این قیضا صرف کردی و در احتیال  
 غاشها و اگر عالمی را بداند از وی بزرگ جانه و با احتیاط باشد و با فاصله چه احتیاج با طاعت مساهلت  
 بهر آن عالمی نیز بدان منفعت که در چه نفس را و با علی مباح مشغول کند و در حق آن بعضیها امتنع شود  
 و نفس چون مشغول گردد و با بداند که صاحب خود را مشغول کند چون قصد غای بدان تقریب عالم باشد و با فاصله  
 قریبی بوجه وقت عالم شرفتر از آنست که در مثل این کارها صرف شود و بدین سبب وقت و محظوظ ماند  
 و شرفتر از قی عالمی آن بود که بمثل آن مشغول شود پس در جواب سبب است و بدین جواب  
 امثال این کارها و ترتیب فضیلتها و آنچه تقدیم بعضی از آن بر بعضی باید دانست پس با یک حساب در کاهند  
 لحاظ عمر با آنچه و برادر و کارای صرف کرده شود هم تر از آن حساب باشد و در کاهند کل مالهای دنیا  
 و چون انقضای بشناختی تر از روشن شدن طهارت و طهارت است بدانکه ما درین کتاب جز در جبهه  
 چهار بخش نخواهیم گفت و این یکی طهارت است زیرا که فاصله هر یک از این کتاب جز برای طهارت نیست  
 پس میگویم که طهارت ظاهر است طهارت اخلاص و طهارت از نجاست و طهارت از فضیلت  
 بدن که بچیدن و سزیدن و آهنگار و بشستن و ختنه کردن و غیر آن اصل آید **سوال** و در طهارت خبت و خنثی  
 در و بیه چیز متعلق است آنچه زایل کرده شود و آنچه بماند زایل کنند و از آن **جواب** در آنچه زایل  
 کرده شود و آن بلیه است و **اصیان** است جمادات و حیوانات و اجزاء حیوانات اما جمادات هر یک  
 مکبر و هر یک که مسکری باشد **سوال** میگوید نزد یک ابوحنیفه رحمه الله عمر بلیه است بلیه غلیظ و  
 منکر و نضیع و بلیه و نضیع و باده و در روایت است در یک روایت پاکست و در یک روایت نجاست  
 معطله و بلیه یا بوسعت معطله و اثر بر یک روایت است و حیوانات هر یک است که مسکری و خوک و آنچه  
 از ایشان متولد شود یا یکی از ایشان از حیوان طاهر و در یک روایت است ابوحنیفه مختلف و در دست راست است که  
 خنثی العین نیست و چون حیوانات بپوشد منکر و مکرر میگوید مکرر میگوید مکرر میگوید مکرر میگوید مکرر میگوید  
 و هر چه خون روان ندارد چون منکر و خنثی و در یک روایت است و آب و بوقع چیزهای ازین مع در و بلیه نشود و اما  
 اجزاء حیوانات و قسم است که اگر از و بریده شود و حکم آن حکم مرده باشد و سوی پیردن و مرده بلیه  
 نشود و از حیوان بلیه شود و بلیه بلیه ابوحنیفه هر دو بلیه نشود **و در روایتها که از اهلان و بیرون آید**

الاولی  
 نیست

استیفاء  
 بر آن عالمی

ابوحنیفه  
 میگوید

اصحاح  
 قال شریح

این سخن شود



سختی  
کبدانه  
مغز  
مغز  
مغز  
مغز

و هر چه سختی نیست و معتدل دارد و پاکست چون آب چشم و خونی عاقل و نجات و آنچه معتدل از سختی است  
مگر چیزی که مادت حیوانی باشد چون منی بیهضه **میکوید** بزرگ **ابوحنیفه** و **ابوحنیفه** میگوید است  
و تر از آب منی و لاجب است از خشک مالیدن بسته است از روی احسان اما خون در ریه و کمر و بول  
میان را در بلیه است و بچای ابرغان که از هوا اندازند **میکوید** بزرگ **ابوحنیفه** و **ابوحنیفه** با کست و الله  
و بسیار این بلیه ها معوضه است مگر از چیز که از غلیظ که پس از استیحا که باقی مانده چون از هر چه گذشته  
باشد و در کل شایعها و اعتبار بر این در راهها با آنچه بلیه آن محقق است چون اینقدر باشد که احداث  
از معتدل بود و این مقدار باشد که گوشت از آب بصره را در افتادن نسبت نتوان کرد و سبب از آنچه در فرود  
منوره باشد از بلیه که راهها از آن خالی نبود پس از مالیدن چهارم از آنک و بسیار از آن خون یک مگر از آنکه  
از حد اعتدال بگذرد و خواه در جاب و خواه در جاب و در کوی که بوشید باغی تخم خون میسکها و آنچه  
از جاب شود از ریه و زرد ابل بر منی **میکوید** و میگوید بر روی ی بود به بالید خون بر من مدو از آنست  
و غار که از ریه و آلودگیهای منی که پیوسته باشد از ریه و منی که دارد مگر آنچه از ریه و منی که دارد  
که چون استخوان منقش شود و در معنی میسکها که آویخته و اجزای خود از اجزای بدن بود و مساحتش  
در این پنج نجاست و نیست بلکه در طهارت و به طهارت و به طهارت و به طهارت و به طهارت و به طهارت  
اصلی است **میکوید** بزرگ **ابوحنیفه** و **ابوحنیفه** با کست و الله و کوز است مغالطه محققه و مغالطه آنست که  
نقض نجاست آن وارد شده باشد و آنرا معارضی بود و از آن چون پیش از در میان شش نجاست بود و اعتبار در میان  
بمساحت است و آن مقدار کثرت و در جاب و منی و در شقای بود و محققه آنکه در طهارت و نجاست  
آن و معارض شود و از آن چون کثرت شش نجاست بود و مقدار آن را معارضی است از معضو و از طرف جامه  
**طهارت** و در آنچه بدو را کثرت آن را جامه است یا مایع جامه سنگ است نجاست و او پاک کننده است از آنکه  
تخفیف بدان شرط که صلی باشد و پاک نشسته و ناختم **میکوید** بزرگ **ابوحنیفه** و **ابوحنیفه** با کست و الله اعتماد  
نجاست آنچه پیش از در منیست معفوس و کار بر من سنگ و نجاست و اگر پیش از آن باشد استعمال آب  
لازم بود **و اما** **ابوحنیفه** و **ابوحنیفه** با کست و الله و کوز است مغالطه محققه و مغالطه آنست که  
سستنی بود و آن متعلق نشده باشد **میکوید** بزرگ **ابوحنیفه** و **ابوحنیفه** با کست و الله و کوز است مغالطه محققه و مغالطه آنست که  
پاک معتدل شده باشد و هر مایعی پاک که مزاج بر او اثر نکرده و با کست و الله و کوز است مغالطه محققه و مغالطه آنست که  
او یا بوی و ملاقات نجاست بگردد و اگر بگردد و در وقت جامه باشد که با کست و الله و کوز است مغالطه محققه و مغالطه آنست که  
با آنچه معبر علی السلام فرمود و از الماء قلین **ابوحنیفه** و **ابوحنیفه** با کست و الله و کوز است مغالطه محققه و مغالطه آنست که

ماهات  
نوشته

صفت  
نوشته

**میکوید** بزرگ **ابوحنیفه** و **ابوحنیفه** با کست و الله و کوز است مغالطه محققه و مغالطه آنست که  
در روایت بر یوسف غسل است و در روایت محمد با بدست این چو آب آید استاده است و اما آب و روایت  
نجاست متغیر شود و اعتماد که متغیر شده باشد بلیه بود و آنچه بالا فرود آن بود پاک باشد چه رفتنهای  
آب و شفاصل است و بچای نجاسات روان چون بر آب برود و موقع او آب بلیه باشد و دست راست  
و دست چپ او چون که از زو قله بود و اگر رفتن آب قوی از رفتن نجاست بود آنچه بالا نجاست بود پاک  
باشد و آنچه فرود آن بود بلیه که چه دور باشد و بسیار مگر چون مقدار و قله در حوضی فراموش **میکوید** بزرگ  
بزرگ **ابوحنیفه** و **ابوحنیفه** با کست و الله و کوز است مغالطه محققه و مغالطه آنست که  
کردن از روایت دیگر احتیاط آن نزد دیگران است و چون در قله از آن که بلیه است حکم بلیه بر روی افتاده باشد  
فراموش که پاک پذیرد و بسبب فقر و بلیه نشود این همه مذهب شافعی است و محمد با کست و الله و کوز است مغالطه محققه و مغالطه آنست که  
خواستی که مذهب و چون مذهب مالک بودی و محمد با کست و الله و کوز است مغالطه محققه و مغالطه آنست که  
چه حاجت بدان مایه است و شرط قلین سبب نجاست و سوسه ها می باشد و برای آن برود مان کران میگوید  
و **میکوید** بزرگ **ابوحنیفه** و **ابوحنیفه** با کست و الله و کوز است مغالطه محققه و مغالطه آنست که  
مشروط بودی هیچ موضع طهارت چنان دشوار نبود که در مکتب مایه چه آبهای روان و آبهای استاده  
بباران کثرت ندارد و از آن عصر به عصر و از آن عصر به عصر و از آن عصر به عصر و از آن عصر به عصر  
نجاست نقل نشده است و آنچه های آب باقی در دست کوکان و کبریا بود که از نجاست احزان نکردند  
و **میکوید** بزرگ **ابوحنیفه** و **ابوحنیفه** با کست و الله و کوز است مغالطه محققه و مغالطه آنست که  
تغیر آب و الا بظن قریب توان است که غالب آن باشد که زن ریا و آند و بلیه بود پس شوری قیام شود  
بدین مذهب و عدم سوال در آن عصر ها دلیل است و فعل عمر **میکوید** بزرگ **ابوحنیفه** و **ابوحنیفه** با کست و الله و کوز است مغالطه محققه و مغالطه آنست که  
علیه السلام آورد رایش که بر داشتی و آوند از کوکان نوشیدندی پس از آنچه موش خوردن کوکان معاینه  
شده بود و در شهر های ایشان حوض های آب نبود که کوکان در آن ولوع کنند و معلومست که در جاهها  
نموده می رفتند و چه را اگر بنظر شافعیست **میکوید** بزرگ **ابوحنیفه** و **ابوحنیفه** با کست و الله و کوز است مغالطه محققه و مغالطه آنست که  
و چون متغیر شود بلیه پس چه فرصت میان آنکه آب نجاست رسد یا نجاست آب و آنچه گویند قویست  
برود آب نجاست با دفع کند چون ورود مانع مخاطت نجاست نیست معنی آنچه باشد اگر گویند که  
سبب حاجت آن موت ثبات کرده میشود و چه اگر اثبات کنیم از آن نجاست متغیر شود حاجت در آن  
نجاست آب هم محقق است پس فرقی نیست میان آنچه آب در تغاری دین مذکور در احادیث بود و با

ماسه  
نوشته

آورد  
نوشته







نرسد و در وقتیکه برای چپ کند و اگر بخاند باشد وقت درون رفتن ایستاد و بوقت  
 بیرون آمدن پای راست را و ایستاده بگوید عاشیه رضی الله عنها گفت هر که شمارا وایت کند که پیغمبر علیه السلام  
 ایستاده بگوید که استوار مدارید و عمر رضی الله عنه گفت که پیغمبر علیه السلام مراد آن دیدن فرمود و درین باب  
 هم بخصت آمده است و حدیقه روایت کرده است که ایستاده بگوید که آوردیم و وضو ساخت و  
موزه مسح کرد و در جای غسل بویا بیدار که پیغمبر علیه السلام گفت بیشتر و سوسه از آنست و این بار را گفت  
 کرد و آب روان باشد یا کند خود و چیزی که بران نام خدای و رسول و پیغمبر باشد را حال بخونند و در آنجا  
 سر هفت فروزد و در حال رفتن بگوید بسم الله اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و در آن  
 برون آمدن الله اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و در آنجا بگوید بسم الله اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و در آنجا  
 ساخته دارد و در موضع آن آب استیفا کند و استیفا بویا بیدار که پیغمبر علیه السلام گفت بیشتر و سوسه از آنست و این بار را گفت  
 آن آوردن سه گانه بار و در آن بسیار نیندیشد که سوسه آرد و کار بروی شوار شود و اگر ترس حساسی که با خود  
 گوید که باقی آلت و اگر آن خطره و یا رخنه دارد و آب بران نفاذ نفس و بی قدری قوت گیرد و شیطانی  
 بروی سلطان شود و در خبر است که پیغمبر علیه السلام هم برخیله کرده است و آب زده و در صحابه که استیفا  
 سبکتر بجای آوردی فقیه تر بودی و سوسه در آن دلیل آنکه فقه است و در حدیث سلمان آمده است  
 که پیغمبر علیه السلام ما را هیچ چیز با موت تا آداب خدا حاجت و فرمود که با استخوان و کبریا استیفا نکنیم و مرا  
 باز داشت که در قبول و حدیث روی بقبله آری و مروی بعضی صحابه را از اعراب رجاء حاجت گفت پندار  
 که تو آری حدیث نیکو ندانی و گفت بلی هر چه در آنجا دهم و در روم و کفر را ساخته دارم و روی نبایت در دست خود  
 بیاد آور و مستوفی بر پیش قدم اعتماد کن و سر بر دارم و بخصت آمده است که در نزدیکی خود بگوید که پیغمبر  
 علیه السلام با کمال عبادت که داشت برای خدایم که بخت استیفا آن کرده است پس استیفا کند به سنگ اگر باک باشد  
 و الا چهار مرتبه هم کار بندد و اگر بدان کند شود هیچ هم کار در وجه طاعت کردن هم تحلیلت قال علیه السلام  
من استیفا بقلوبه ای هر که بسنگ استیفا کند یا بکافور کند و سنگ بدست چپ گیرد و از پیش نشکند و بجا  
 همد که بپایند و مسح و ادارت تا پیش نشکند و برساند و در آنجا بگوید و همچنین از پاره پیش رساند و سوره را اگر می  
 بگوید و اگر کرد اندر شوار بود و از مقدمه تا مؤخر مسح کند پس به سنگ بزرگ بدست راست بگوید  
 بدست چپ است چپ را بچپانند و سه بار به موضع بمالد یا به سنگ یا به جای از دیوار یا بچوب مسح نکند  
 و اگر بعد با حاصل آید سوره یا رسم کند و آن واجب بود اگر خواهی که بسنگ یا قصار نماید اگر چهار حاکم  
 چشم مستحب بود تا طاق باشد که از آن جای بجای بکشد و اگر آب استیفا بدست است بچپانند رساند و بدست

تا آنکه گفت دست بچپانند و در آن استیفا بجای نیاورد و تعریف باطن بکنند چه آن شمع و سوا است  
 و یا یکدانه که هر چه آب بدوزد باطن باشد و فضلات باطن را حکم بپایدی باشد تا بیرون ناید هر چه  
 قاهر بود و حکم بپایدی و در آنجا بگوید که آوردیم و وضو ساخت و موزه مسح کرد و در جای غسل بویا بیدار که پیغمبر علیه السلام گفت  
 و چون استیفا فارغ آید بگوید بسم الله اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و در آنجا بگوید بسم الله اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و در آنجا  
 بمالد یا به سنگ یا به کافور کند و در آنجا بگوید و همچنین از پاره پیش رساند و سوره را اگر می  
 نازل کند بگوید بسم الله اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و در آنجا بگوید بسم الله اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و در آنجا  
 گفتن هر چه پاک است که حق تعالی بر شما می گوید بکنند یا با آب و سنگ جمع کنیم و استیفا گفت بسم الله  
 چون از استیفا فارغ آید وضو و غسل شود و پیغمبر علیه السلام را هرگز ندیده اند از حدیث بیرون آید که وضو  
 ساخت و ایضا زبوا کند پیغمبر علیه السلام و السلام گفته است انما انا فاکهکم طراکرا فکفوا  
یا ایها الذین آمنوا ای هنای شمارا هر ای قرآنست بمسوا کردن آن وضو شاید داشت و یا یکدانه در وقت مسواک  
 کردن نیست آن شد که در هر برای خواندن قرآن و در خدای عزوجل و نماز پاک کرد و اندو پیغمبر علیه السلام  
صلواتی علی ان السواک افضل من غیره و بچپانند بسم الله اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و در آنجا بگوید بسم الله اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و در آنجا  
 بی نماز مسواک و گفت کلا انما انا فاکهکم طراکرا فکفوا یا ایها الذین آمنوا ای که از استیفا فارغ  
 نیاورد باشد بر اینست خود هر گاه برای هنای یا یا از اسواک فرمودی و گفت ما انا فاکهکم طراکرا فکفوا  
علی قلینا ای که ای چه افتاده است که شمارا می بینم باد نمازهای نزد من در می آید مسواک است  
 علیه السلام در شب و اها مسواک کردی و این چنانست که بسم الله اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و در آنجا بگوید بسم الله اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و در آنجا  
تینیل علیه فیه شیئی ای همیشه ما را مسواک فرمودی تا پنداشتم که درین باب چیزی روی نازل شود و  
 علیه السلام گفت علیکم بالسواک فانه مطهره للفتور و صلاه للرب ای هر که مسواک را که او پاک کند  
 و هفت و خشو کرد و آنده برورد کار و علی بن ابی طالب که را الله و حکمت السواک بسم الله اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و در آنجا  
البغیر میگوید که مسواک کردن در طوینها و بلبغها را از دعا فرود آرد و آنرا تمغیت کند  
 و بدان سبب حفظ بفرایند غلبه و طوینت مانع حفظ باشد و صحابه رضی الله عنهم شاکه عا نه اند  
 مسواک را بر کوش نهاده و کیفیت او آنست که مسواک را بچپانند و از آنجا بگوید بسم الله اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و در آنجا  
 زردی نماند آن کند در پهنای او را زردی که بر روی او قرار نگیرد و مسواک است و در  
 و هر بدستی که پس از روی نماند و در هر حال که بر روی می گردد بخواب یا بکشد یا بخورد و چیزی که در  
 بپزد و چون از مسواک فارغ آید برای آید بچپانند و بگوید بسم الله اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و در آنجا بگوید بسم الله اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و در آنجا

قله زردی دندان  
 مسواک است



















که به بلای خود و گفتن او در کرم بر مالیده بود خواستم که مکافات کنم چیزی که سبب خوش شدن او باشد و قدین  
 وصیت خود را نمود و بعد از آن دلیل است آنچه بعضی از اصحاب روایت کرده اند که پیغمبر علیه السلام در سفر غزوه  
 نزول نمود و بخت شکم و بند سبزه پست وی می آمد گفتیم یا رسول الله چه شده است گفت اشتر مرگت  
 بکشیده است و چون آنرا گرفتار فغان شود و حق تعالی را بین نعمت محکوم بدیده نصیبش کند و تو شکر از نعمت  
 آمده است که آنکه در روزستان از نعمت است که از آن نخواهند پرسید و بعد از آن بخت گرفتار مرگت است بعد از  
 کرده اند این بخت که تقریر افتاد شما وادهای شرعی است و از راه طلب گفته اند که خدا و کرم را پس از کار بر آن  
 امانت از عذاب گرفته اند و در راهی که از آن راه که ازین سفر از او و فغان و ناله راضا کرد اند و در میان  
 پیغمبر و کرم را در روزستان ایستاده بود که در نافع و از خوردن و داروی بود و خوابی پس از کرم را در تابستان  
 کاش می کند و پس از آن آمدن آن کرم را به فغان و آب سرد شدن نافع و نفع است و آب سرد بر سر ریختن و خوش  
 در حال بودن آمدن و کرم و هست این حکم و در آنست اما در حق زمان پیغمبر علیه السلام گفته است لا یحل لرجال  
أن یخلوا علیکم الحکماء و فی بیت المشجعه ای مرد را خلای نیست که زن خود را در کرم را بفرستد با آنچه  
 در خانه جای غش باشد و مشهور است که حرل علی الرجال دخول الحکماء الا یمنوا و حرل علی المرأة دخول  
الحکماء الا تقصا او مریضه ای حرام است بر مردان در کرم را رفتن مگر با این شرط و حرل است بر زنان در کرم را  
 رفتن مگر در حال فاسد یا جاری و عایشه رضی الله عنها سبب جاری در کرم را بر رفته بود و کرم و در آن باشد و  
 مکملین در مابعد و مکرم و است که مرد و زن هر دو کرم را به بدیده معین باشند و آن و یایع **دوم** که ازین  
 زایل کرده شود اجزاست و آن هشت است **اول** موی مرگت در ستره آن بکشت آنکه که نظف خواهد  
 از آن وقت گذشتن آن هم باکی نیست آنکه که روغن کند و شانه و مکر و چون به جای پاره و گذارد که آن عادت  
 شطارت است یا کین و فر و گذارد و بر هیات اهل شرف که آن شعاع ایشان شده است چه اگر شریف نباشد آن پس  
 بود **دوم** موی پرواست پیغمبر علیه السلام گفت فصل الثواب و در روایتی جزو آمده است و فصل  
 و خبریدن و در روایتی فصل الثواب و عقوبه الای ای باب بر او در و صفات کرد و بر کرد و گویند قوله  
تعالی تعزیری که حقایق و قولی العزیری و شکر از وی بگریز و عذر گرفته و در روایتی فصل الثواب  
 ساه و کند و این شعر است و قول پیغمبر علیه السلام فرمود حفظوا لکم برکت ازین میکند قوله تعالی  
إن یتالیکم موها فلیحفظکم ای اگر بخوانید از شما و بر شادانان شفاکان و خلق و در و نیست و احفا  
 نزد یکست بخلق و بخت این اصحاب روایت کرده اند که از تابعین مری و دی که احفا کرده بود گفت همای و بار  
 من ادوی و معتبره بر شعبه گفت پیغمبر علیه السلام در من گریست و موی پس در آن شده بود گفت با او آن

و آن مال بود

دوای

تقریر  
در کرم و شکر از وی  
و در آن مال بود

موی  
و در آن مال بود

است مال  
و در آن مال بود

است مال  
و در آن مال بود

است مال  
و در آن مال بود

بر موی که برود و گذشتن سال آن نیست و آن طرف موی است و در غیر او گذشتن آنچه آن در آن باشد  
 و در اطعام در آن مانده آن نرسد و اعضا و الجی آن باشد که بسیار گردانند از گذشتن آن و در رخت است  
 که چو در آن موی بگذارند محاسن بر بدنش ثواب بخلافت آن کشید و بعضی علمای آنرا گزافه داشته اند  
 و بدعت شمرده **سوم** موی زیر بازوست و در هر چهل روزی یکبار زنت آن مستحب است و آن بر کسی که در دنیا  
 عادت کند آنسان بود و آنرا که عادت او خلوت است همان و بر آنسان است چه در رخت تعذیب و الا و است  
 و مقصود نظافت است و آنکه و در میان آن فرام یاید و آن بخل و حاصل است **چهارم** موی عورت است و آن  
 مستحب است اما بخل و انا نبوده و باید که از چهل روز در گذرد **پنجم** ناخن است و چیدن آن مستحب است  
 برای آنکه چون دراز شود و شمع نماید و در آن فرام آید پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت یا اباعبیده  
قلیظ فک و فان لظیان یقع علی اطال منھا ناخن خود بچین که آنچه از آن دراز شود شیطان بر آن نشیند  
 و اگر در ناخن شخی باشد صحت آنست را مانع شود از تاب آنکه رسیدن آنرا باز ندارد و اما برای آنکه  
 حاجت در وی شاهر رفته است خاصه در ناخن پای و شوخی آنکه در بندهای انگشتان نیست دست و پای  
 عرب و اهل سواد را فرام آید پیغمبر ایشان را ناخن چیدن فرمودی آنچه از او سواد و در زبان ناخن  
 ایشان را بدی که کردی و باز کرد ایند نماز فرمودی و اگر فرمودی و آن فایده دیگر بودی و آن تعلیل طاهر  
 باشد از آن و در کتب خبر مری و در قریب چیدن ناخن ندیده ام اما شنیده ام که پیغمبر علیه السلام را است  
 بمسحه دست راست و کردی و با بهام آن ختم فرمودی و در حجب استلخض بودی یا بهام و در راست  
 از سجده ناخن ختم فرمود و با بهام دست راست و چون درین تأمل کردم آنچه دلیل صحت این روایت است  
 از معنی در خاطر افتاد آنچه مثل این معنی و الا و اسطه بی نور نبوت کشف کرد و قاعا صاحب بصیرت غایت  
 او آنست که از فعل استنباط کند آنچه بی پس از فعل فعل بد و آنچه مراد از آن روش شد و علم خدا راست  
 آنست که از چیدن ناخن به دست و پای چاره نیست و دست شریف تر از پای است پس ابتدا بدو باشد و راست  
 از چپ آغاز بدو بود و در دست راست تکثرت است فصل الثواب چه او اشارت کنده است  
 در کلمه شهادت آنکه پس از آنکه از این و بدو چه شرع بود و جز از بر راست او را بدو که بر زمین  
 پیش دست آن پیغمبر با بهام باشد و اگر دست نهی سطر داشت چون با طبع او گذاشته شود که با مال بود  
 بجهت زمین چه جهت حرکت دست راست سوی دست چپ است و استلخض حرکت سوی دست چپ است  
 گفت را عا لکند و مقصود طبع اول بود و چون گفت برکت نهی انگشتان در حرکت حلقه دایره داشت و در دست  
 اند و در رفتن زمین مسحه آن انقضای کند که مسحه باز آید و در دست چپ آغاسته باشد و ختم با بهام و با بهام

نقط  
کرم موی

دوای  
چهارم

شروع  
در کرم

است مال  
و در آن مال بود

است مال  
و در آن مال بود

است مال  
و در آن مال بود



















و عبودیت خود را بر ندارد ای عباد الهی یارب و گفت اما یحییٰ و یونس فی الصلوة و ان یحییٰ  
الله و یحییٰ و یحییٰ ای کسی که در نماز روی کرد با نماز سجد و گفت و یونس فی الصلوة  
من صلی الصلوة لوقتها فاستمع وضوءها و قیامها و سجودها و خشوعها عجزت و هی بضاعة  
قلوب الحافظات الله که حفظ کنی و من یحییٰ الله فی قیامها و سجودها و خشوعها و عجزت و هی بضاعة  
و کاشو عجزت و هی بضاعة مطلوبه قلوب الحافظات و یحییٰ الله فی قیامها و سجودها و خشوعها و عجزت  
ثم یحییٰ القلوب الخلق یحییٰ بها و یحییٰ ای هر که نماز بوقت گزارد و در وضو و طریقهای آن در رکوع و  
و خشوع آن تمام رساند نماز وی سپید و روشن با آسمان رود میگوید یحییٰ ای ترا نگاه دارد چنانکه تو مرا  
نگاه داشتی هر که نماز بوقت گزارد و در وضو و طریقهای آن در رکوع و عبودیت و خشوع آن تمام نکند نماز  
سبیه و تارک با آسمان شود میگوید یحییٰ ای هر که نماز را در آن نماز با لایزال و تارک با آسمان  
نماز خود را در هر یک از این دو نماز با آسمان بنشیند و گفت استمعوا لیس من ینزل من صلاته  
ای بهترین مرد نماز در نماز است که از نماز خود زود و این سعود و سلمان گفتند یحییٰ ای هر که نماز  
هر که تمام دهد تمام سازد و هر که دهد معلوم است که یحییٰ ای هر که نماز را در رکوع و خشوع آن تمام نکند نماز  
بمعبر علی الصلوة و السلام گفت صلوة الکعبه اذ یصل من صلاته الفریسج و یحییٰ ای جماعت  
فاصله از نماز نماز است بر بیت و هفت و رجه و ابویه روایت کرد که بغیر علی السلام طایفه را در وضو  
از نمازها در وضو و کعبه است ان من رجل یصل بالناس فیکمل الی جبال یخلفون علیها فامروهم  
فیرجوا علیهم و یحییٰ ای هر که نماز را در رکوع و خشوع آن تمام نکند نماز  
ای قصد آن کردم که مردی را بفراهم تا امامت کند و من بسوی آن کسان روید که از نماز خلف بینایند و بفراهم  
تا خانهای ایشان را بجزایر بفرستد و اگر یکی از ایشان بداند که استخوان فریاد بر آید در آن حاضر شود بعین  
و غلظت و غبار و صیقل گفت و از بغیر علی السلام مرفوع آمده است من یصل العشاء فکما قام فاص  
لیله و من یصل الفجر فکما قام لیله ای هر که نماز خلف جماعت حاضر شود چنانست که بفرستد زنده  
داشته باشد هر که نماز با امام حاضر شود چنانست که بفرستد زنده داشته باشد و بغیر علی السلام گفت من یصل  
صلوة الفجر فکما قام لیله ای هر که نماز جماعت گزارد سینه وی پر عبادت شده باشد و عبادت  
مسبب گفت نیست مسأله است که با آن نماز نشیند که بفرستد زنده داشته باشد و بغیر علی السلام گفت من یصل  
الزهد و یکره صبر یکره و سق که بفرستد میل کم مرا بر استیلا دارد و قوی از روزی که آسمان و قیامت بر سر  
و نماز جماعت که همان از من مرفوع باشد و فضل آن حاصل و روایت کرده اند که هر چه بود بر جماعت

جماعتی را یکبار امامت کرد و چون بازگشت گفت اکنون همواره دیو با من القامی کم دست از من نشاند  
تا چنان بنشینم که مراد بر یکبار رضایت است هر که امامت کنم و کعبه گفت اقتدا میکنم بکسی که بر عیسا  
اختلاف نکند و جمع گفت مثل کسی که امامت مردمان کند علم و مثل آنکه باشد آب در دریا پاشد  
و افزون آید از آن نمائند و امامت کنم کعبه گفت نماز جماعتی از من فوت شد با احتیاج بخاری نماز جماعتی  
کرد و اگر وفات فرزند بودی نموده از ده هزار کس مرا تقریب کند و ندی بر آنکه مصیبت دین نزد من  
حقیر تر از مصیبت دنیا است و این بقایا گفت هر که با آن نماز بشود و اجابت کند مریدین باشد و  
وی خداوندی را ارادت خیر نمود و ابویه گفت کوش فرزندم را در نماز بخسته باشد به آنکه آنکه  
نماز بشود و اجابت کند و آورده اند که میمون بن هارون در مسجد آمد و گفت که مردمان نماز گزارند  
و بازگشتند گفت یا الله و یا الله و یا الله و یا الله و اینها از زبانی من و من از زبانی ایشان  
الصلوة و السلام گفت من صلی از این یومنا الصلوة فی جماعه لا یقوی کرمها بحکمة الاخیر  
کعبه که بر آنان براه من النفا و براه من الشار ای هر که چهل روز نماز جماعت گزارد و کعبه  
احرام را زوقوت شود بر این می و نیز بر می نویسد یکی از فاق و دو روز از آنش و آمده است که روزی  
جماعتی را بر آنکه بدویشان چون ستاره روشن بود ملائکه از ایشان پرسند که اعمال شما چه بود کعبه  
با آن نماز نشیند و رجال وضو ساختنی و بغیر آن مشغول نشدند طایفه دیگر را بفرستد و ایشان  
چون ماه با شادان پس از سوال ملائکه که ما پیش از وفات آمدست کردی کس و هیچ یک را بفرستد  
رویشان چون خورشید پس از سوال کعبه که ما با آن نماز در مسجد نشیندی و آمده است که سلسله  
تجلیل امر فوت شدی سه روز تقریب داشتند و چون نماز جماعت غایت کثرت یافت روز فصل  
بغیر صلی الله علیه و آله و سلم گفت ما تقریب العبد الی الله شیء افضل من عبودیت خفی ای هر که  
تقریب نماید چیزی را بعبودیت از عبودیت پوشیده و گفت ما من شیء یجود لله عبودا الا کعبه الله بها ذکر  
و حطها عنه خطیئة ای هیچ مسأله ای بعبودیت خداوندی ندارد که خداوندی را در درجه زیادت کند و آن  
از و بدان کرد که اند و آورده اند که مردی بغیر علی السلام گفت که از حضرت حوشتی رخصه  
و امر او بر پشت مرا رفت تو روزی که مرا بغیر علی السلام فرمود ای کعبه الخیر ای و تحصیل این  
مطلوب بکثرت عبودیت مرا باری کن و آمده است که در هیچ حالی بعبودیت چنان نزدیک نباشد که  
عبودیت و این حق قول خداست و عباد و تقریب و در تفسیر این آیت بما هم فی جوارحهم من الذنوب  
گفته اند که آنست که از زمین بر روی ایشان پیوندد و گفته اند که نور خشوع است که از باطن ظاهر

در دنیا

تا از اهل شفاعت کند



فایض شود و این در رست تراست و گفته اند پیدایش است که از آنرا آید رست و رقیامت و در روی  
 ایشان ظاهر شود و پیغمبر علیه الصلوة والسلام گفت إذَا قَرَأَ الْقُرْآنَ دُمُ الْبُحْدَةِ فَجَاءَ عَزَلُ الشَّيْطَانِ نَكْبًا  
وَقَالَ يَا بَلَاءَ اسْرْ هَذَا بِالْبُحْدَةِ كَلْبَةُ الْجَنَّةِ وَأَمْرَتْ بِالْبُحْدَةِ فَخَصَّصَتْ قَبْلَ الْقُرْآنِ أَيْ لَمْ يَخْرُجْ  
آيَةُ بَحْدَةٍ بَحْدَةً كُنْ شَيْطَانٌ كَيْفَ شَاءَ و میگوید و توجه میکند و میگوید و او را بجهنم فرمودند  
 مطاعت نمود بهشت و او را مسلم کردند و او را فرمودند تا فرمائی کردم آتش بر من مقرر گشت و ای کلام  
 که علی بن عبدالله بن عباس هر روز هزار سجده کردی و او را بخواند ندی و او را دعا نمائد عمر بن عبد  
 الله بن مسعود سجده کردی مگر بخاک و بوسعت بر اسباب گفتی ای جوانان بهادرت نماید و تحت پشیمان  
 عقیقت شمرید که مرا بهیچکس منافقتی نماند مگر کسی که کوع و بحد را تا که کعبه من آن نیست از کرد و  
 بر چاکش بر هیچ چیز از نیاننده نیست مگر بر سجده و عقبه بر مسلم گفت هیچ خصلتی بر بنده محبوبتر از  
 نیست در حضرت حنفی از بنده که لقای خدای یادوست دارد و در هیچ ساعتی بنده خدای عزوجل  
 نزد یکتر از آن نباشد که در حال سجده و ای هر چه گفت نزد یکتر چالی که بنده را با خدای بخند حال سجده است  
 پس در حال عابسان بایک گفت **فضیلت سجده** وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّ الصَّلَاةَ لِلَّهِ كَرِي وَأَقْبَلُ  
 کن تا بواسطه آن مرا یاد داری برین قول حرف می مغفول باشد گفته اند اس نرا با یاد کن و برین قول عمل کن  
 و سجده کنی هم گفته اند ای چون پس از غفلت مرا یاد کنی گفت وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ و گفت وَلَا تَكُنْ مِنَ  
الصَّالِفِينَ و آنهم سگاری حتی عیلمو اما نقولون و در تفسیر سگاری آمده است که از بسیاری اندیشههاست  
 باشد و بر قول بگزار و بگو یا و آنگاه که مراد ظاهر است باشد و این هم تیره است بر سق یا به علت  
 بیان فرموده است و گفته حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ و بسیار نماز کنند باشند که اگر چه خمر بخورده باشد  
 نماز کند در نماز چه میگوید از بسیاری اندیشه و پیغمبر علیه السلام گفت مَنْ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ لَمْ يَحْدِثْ فِيهِمَا غَفْلَةً  
لَيْسَ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا غَفْلَةٌ مِّنْ دُونِهِ ای هر که دو رکعت بگزارد که در آن با خود حدیث دیا کند  
 که از آن مقدم و کمتر زده شود و این حدیث در صحیح است و گفت إِنَّمَا الصَّلَاةُ تَمْكُرُ بِكَ بَيْنَ نَوَاصِعٍ وَنَقَصٍ  
وَبَيْنَ رُفْعٍ وَنَقْصٍ بدین گفت لَا تَقُولُ اللَّهُ اللَّهُ فَمَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ حِدَاثٌ ای از اظهار بچار که  
 و فروتنی و ناری و در روی و بیانی است و بر داشتند و سبب آنکه شکری میگویند و میگویند و خدا را بخواند  
 هر که این شرطهای یار و نماز وی نقص بود و در کتب آمده که بر اینها مستند نازل شده است آمده است  
 که هر نماز کننده نماز وی قبول کنند و شرف قبول نایب مگر نماز که کس خطمت را نواضع نماید و بگویند  
 نکنند و در پیش گرفته و اطعام دهد برای من پیغمبر علیه الصلوة والسلام گفت که فرضه کردن نماز و

مناجات  
 سجده بر زمین

تسبیح الله عز وجل  
 ای از تسبیح قاسم

حج و طواف و اشعار و مسالک نیست مگر برای کجوتغالی و چون مذکور که مقصود و مطلوب است در این  
 تو باشد عظمت و هیبت نبود ذکر آنرا چه قیمت باشد گفت إِذَا صَلَّيْتَ صَلَاةً فَصَلِّ صَلَاةً مَوْجِبَةً  
 ای چون نماز کنی نماز و دعا کن که کرا را بر سر و هوا و در خود را و دعا کن که و بجز در نماز خود  
 شونده چنانکه حق تعالی گفت يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ ای یوسف نایب  
 زی برود که بخود و بپند آید گفت وَأَقْصُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مَلَائِكَةُ اللَّهِ ای بر سیدار خدا  
 و بدانید که نماز و بر بخوانید و پیغمبر علیه السلام فرمود مَنْ لَمْ يَتَعَفَّ صَلَاتُهُ لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الْخَطَاةِ و آنکه  
 نزد وَمِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ ای هر که نماز او از غشا و منکر او را مانع نباشد و از خدا چیزی دوری نباشد  
 نشود و نماز مناجات است و مناجات با غفلت چگونه صورت بندد و بجز بر سجده که برای بجز  
 چون خواهم که بر مولی خود بیازن در روی تو ای پرمسند که آن چگونه باشد گفت آید سخن کمال اینجا  
 آری و در محراب روی پیش آگاه تو بر مولی خود بیازن در رفته باشی و بی جبران او بجز گفته باشی و عاقبت  
 رضی تعالی عنهما گفت پیغمبر علیه السلام با ما و ما با او حدیث گفتیم و چون وقت نماز آمد از شوخی بپشت من  
 چنان شدی که گویم ما را نشانخته است و ما او را نشانخته ایم پیغمبر علیه السلام گفت لَا يَنْظُرُ اللَّهُ تَعَالَى إِلَى  
صَلَاةٍ لَا يَحْضُرُ الرَّجُلُ فِيهَا قَلْبَهُ مَعَ بَدَنِهِ ای حقیقی نظر فرماید بر نمازی که نماز کننده در آن لحظه  
 با بن خود حاضر نگردد و اندوایم علیه السلام چنانها زیادت پیدا شد و او بر و میل شنیده شدی  
 و سخن چون نماز کنی از آنکه از جوار بر محاسن وی منقطع نشدی و پیغمبر علیه السلام مرید او دید  
 در نماز با محاسن خود بازی میکرد فرمود لَوْ خُشِعَ قَلْبُ هَذَا لَخَفَّتْ جَوَارِحُهُ و روایت کرده اند  
 که حسن مریدی دیکه بسنگ ریزه بازی میکرد و میگفت اللَّهُمَّ رَوْحِي مِنَ الْغُورِ الْعَمِيقِ گفت بعضی از  
 نوحوالین خطبه میکند و خود را از بازی و حلف بر آن بوی که گفتند از مکر در نماز و بجه نیندا رود  
 که از آنرا که است نفس خود را عادت نفرمایم و چیزی که نماز را بر من بیاورد که نماز کنند چگونگی برات  
 صبر میکنی گفت شنیده ام فاسقان در زین نماز با نهای سلطان صبر میکنند تا بگویند که فلان صبور است و بدان  
 افتخار می نمایند و من در حضرت اعلی یتاده ام آری میگویند و از مسلم بر بسیار آمده است چون نماز  
 خواستی کن از راهل خود را گفتی شام حدیث گوید که من آنرا خوانم شنیده ام آمده است که روزی در جامع  
 بصره نماز میکرد در طرفی از مسجد افتاد و مردمان بسبب آن جمع شدند آنرا احساس کردند آنرا از آنرا فرغ  
 شد و علی بن ابی طالب که مراد و وجهه چون وقت نماز آمد بر زمین و کوشا و بکشتی و بر آفتاب انداختند  
 زیاده پیش و گفت وقت آمده است اداء امری را که بر آسمان و زمین و کوه و جنبه افتاده و ایشان با آن

الزهد

چشمه



که آنرا تحمل کنند و از آن بترسند و علی حسین رضی الله عنهما چون وضو ساختن کوثر و روزگشتن باهل و دریا  
گفتند که این چه حالت است که در وقت وضو و نماز میباشند و در حضرت که میفرمایم  
بایستم و این عبارت گفت که داور علیه السلام گفت الحق ما کن خائفاً لربک و باشد نماز را شرف قبول از آن  
فرمایند حق تعالی بروی دخی فرستاد که ای داور در خانه کسی مکن شود و نماز را کسی قبول فرمایم که عظمت  
مرام تواضع باشد و در خود را بیکار من قطع کند و نفس خود را از شهواتها برای من باز دارد و کرسنه را  
طعام دهد و غریب را جای سازد و بر مصیبت زده بخشداید و او انکس است که نور او در آسمان روشن شود و حق  
خورشید در زمین را گویا بخندد حاجت فرمایم و اگر چیزی در خواهد بود هم و بر علی رحمت بخشیم و در غفلت  
ذکر و در تارگی نور و شغل او در مردمان نیست مگر چون فردوس بهشت اجویا آن خشک نشود و سوره  
آن اعتبار نپذیرد و آمده است که حاتم اصم را از نمازی پرسید ملک گفت چون وقت نماز آید وضو  
کامل ببار و بموضعی بروم که نماز در آن خوانم که از او در پیشتم تا جوارح من ساکن شود پس نماز ایستم کعبه  
در میان و ابروی خود تقدیر کنم و صراط را از بر و قدم خود و پشت را بر راست و آتش را بر چپ ملک  
الموت را و پس نماز آخر نماز خود بنده را بر سر میان بخوف و بجا بایستم و بیکر بخیم و بگویم و قرآن بخوانم  
بخوانم و در کوی تواضع و سجود و شمع بجای آورم و بر سر بچوب بنشینم و پشت قدم چوب بکشتارم  
و قدم راست را بر باهام بایستاد و اخلص را متابع آن دارم پس تمام نماز من قبول افتاده بانه و ابر عباس  
رضی الله عنهما گفت و در رکعت باقتضاد بافتخار از قیام شکی دل از آن غافل باشد **فصل در سجده**  
حق تعالی و تعالی گفت **إِنَّمَا يُعَلِّمُهُمُ اللَّهُ سَجْدًا فَالَّذِينَ سَاءُوا فَعَمِلُوا فَسَادًا** ای مسجد های خدای آبادان کنند مگر کسی که  
خدای ایمان دارد و پیغمبر علی السلام گفت **سَجْدَةُ سَجْدَةٍ لِلَّهِ وَكُلُّ مِثْلٍ مَخْصُوفَةٌ بِحَقِّ اللَّهِ** که قصر است  
لقبه ای هر که سجده بر خدای بکند اگر چه در خوردی و جوی ایشان سنگ خورای باشد حق تعالی برای  
کوشکی در بهشت بنا فرماید و گفت **سَلَامٌ عَلَى الْمَسْجِدِ الْعَمَّاءِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ** ای هر که با مسجد العت کبر و حق تعالی ویرا  
حضرت خود مخصوص کرد و اند و الف بخشد و گفت **إِذَا دَخَلَ أَحَدُكُمْ الْمَسْجِدَ فَلْيَرْكَعْ رَكْعَتَيْنِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَ**  
**الْمَجْلِسَ** ای چون یکی از شما در مسجد رود باید پیش از نشستن دو رکعت نماز را کند و گفت **لَا صَلَوةَ لِمَنْ لَمْ يَسْجُدْ**  
**لِللَّهِ** ای مسجد مرا در حق کمال و فضیلت نماز است و اگر رجعت حاکم کنی در انصورت باشد که از خانه نما  
مسجد افتد آنکه گفت **لَا صَلَوةَ لِمَنْ لَمْ يَسْجُدْ عَلَى أَحَدٍ كَمَا دَامَ فِي صَلَاةِ الَّذِي يُصَلِّي فِيهِ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُ**  
**وَأَهْلَ بَيْتِهِ** آخر نماز بخندت و بخند من مسجد ای فرشتگان برای یکی از شما آفرینش خواهند و مغفرت و در  
طلب عبادت که محدث نشود یا از مسجد بیرون نرود و گفت **إِنَّ الْخَلَائِفَ الْأَرْشَادَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ النَّبِيِّ**

حق تعالی

فصل در سجده

حق تعالی

نفس

فَيَقْعُدُونَ فِيهَا أَحْقَابًا كَرِهُهُمْ اللَّهُ لَكَ وَحَبَّ الدُّنْيَا لَكُمْ أَلَسَوْكُمْ فَلَيْسَ اللَّهُ بِكُمْ حَاجَةً إِلَيْهِ رَاحِلًا لِمَا  
مردمان باشند از امت من که در سجده آیند و حلقه حلقه بنشینند که ایشان در دنیا و دینی آن بود  
و با ایشان دشمنی میکند چه ایشان را در حضرت الهی اعتبار نباشد و گفت **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ** ای پیغمبر  
**فِي الرُّضَى الْمَسْجِدِ** و آن روزی که عمار را قتل کردند **فِي الرُّضَى الْمَسْجِدِ** ای پیغمبر  
**الْمَرْوَةَ** آن کبریا که از خانه های من در زمین مسجد هاست و از این بر آبادان در آن مکان آن نماز و ذکر  
بر خند من بنده را که در خانه خود طهارت سازد آگاه بزیارت من در خانه من آید و خواست پیرو و  
که از این را اگر فرماید و گفت **إِذَا تَوَضَّعَ الرَّجُلُ لِلْعِبَادَةِ فَاسْتَعِذْ بِالْإِيمَانِ** ای چون مرد یا  
بنشیند که ملازمیت مسجد را عادت گیرد بایمان و بی کراهی هید و سعید بن مسیب گفت هر که در مسجد  
با حضرت الهی بایست نموده باشد پس نماز او برود کج چیزی که بگوید در اثر یا در خبر آمده است که در مسجد  
حق تعالی حسنات را همچنان بنشیند که که ستور کیه را و حق تعالی که ملت در شب تا ریل مسجد  
موجب استندای می موجب بهشت و آن بر مالک گفت هر که چراغی فروزد در مسجدی ملاک کج حله  
برای می آید ش خواهنده روشنائی آن چراغ را بی مسجد بود و علی بن ابی طالب که الله چه گفت چون بنده  
وفات کند از زمین جای نماز او را آسمان جای رفیق عمل او بر وی کبرند پس این است بخواند **مَا بَكَتْ**  
**عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا بَيْنَهُمَا** ای مسجد ای پیغمبر حق تعالی که چهل حج زمین بر وی کرد  
و عطا جزا می گفت که هیچ بنده سجده نکند خدا بر او بر بقیه از قیام زمین کند و روز قیامت کواهی دهد  
بر آن سجده و روز وفات و بر وی کبرید از آن بر مالک گفت که هیچ بنده نباشد که حق تعالی بر وی بکند  
نماز یا ذکر وی که بر بقیه های که در حواله آن باشد تا بخشد و بد خدا می عز و جل شرف طلبد تا من بهشت  
زمین و هیچ بنده در نماز نباشد که زمین خود را برای وی بپارید و گفته اند که هیچ کس روحی را بر زمین نراند  
که آن نماز را ایشان را دعا گوید لعنت کند **و در رکعت**  
**اعمال ظاهر نماز** و بدایت بکبر است و آنچه پیش از آنست نماز کنند را باید که چون از وضو فارغ شود  
و پاکیز و بیجا و موضع نماز را بپدید با حاصل کند و عورت را از نماز تا نوبت شود که روی و قبله  
بایستند **سجده** و میگوید بنده ای پیغمبر حق تعالی که نوبت عورت است از نماز پیوسته و بماند و قدم  
دارد بمقدار چهار انگشت و فراموش نارد چه کشاده داشته و لیافته است و غیر علی الصلوة و السلام  
صغیر صغیر که در نماز و صدق آن باشد که هر دو قدم فراموش دارد و از نجاست قبل حق تعالی  
فی الاضطرار ایست با کرد و نماز او رده در غل و صحن آنکه بای بردارد و از نجاست قبل حق تعالی

بیشتر

نور











بسم الله الرحمن الرحيم

الصلوة وهو عطف ولا يصلح ان يحل في حال تركه في حق من شرع  
 مكنت وحسن كلف هر نازی که دل در احوال حاضر باشد آن بعقوبت مشاهده وجود و در خبر است سبعة  
 اشیاء فی الصلوة من الشيطان الرجاف والعاصر والنوسه والشاوب والحكاک والاغاثات  
 بالشیء ای هفت چیز در نماز زیاده باشد خون بینی عقد خواب و وسوسه و قاذره و غار و غثا  
 و نازی کردن بچیزی و در روایت بعضی التهور الک زاید است و بعضی آنست گفته اند چهار چیز  
 در نماز رجفا باشد التفات نمودن و دست بر روی مالیدن و سنگ ریزه دست کردن و بر راه  
 گذاشتن ناز کردن و نیزه بچیزی می کرده است از انکشتن بهم در گذاشتن قاذره آنکه آوردن از آن و از  
 روی پوشیدن و از آنکه گفت بر دیگری نهادن و هر دو را میان راهها داشتن در رکوع و از آنکه بگوید  
 کوبید و بعضی از چهار گفته اند که تطبیق میکرد بر او از آن باز داشت و نیزه می کرد و دست که در حال  
 سجده در زمین بید برای پاک کردن آن و سنگ ریزه دست راست کردن چه آن کارها بی است که بدان  
 حاجت نیست و یکدم بر ندارد و آنرا بران بندد و در حال قیام بر روی آن بکشد و اگر تکیه کند چنانکه  
 متکاوی علی کتبند یا ظاهر آنست که نماز وی باطل شود **تیسرین چیزها از چهار گفته** یاد کرد و در روایت  
 بر ششها و هیاتها و ایها که جوینده راه آخرت کل آزار عابت کند و فرض از سجده و از دو چیز است <sup>حاصل است</sup> شستن  
 و قیام و خواندن فاتحه و کوفت شدن در رکوع چنانکه دست بر زمین رسد آرام و از رکوع با اعتدال از اینان  
 و وجود با همانند و دست بر زمین نهادن در سجده واجب نیست و از سجده با اعتدال شستن بر زمین  
 اخیر و تشهد اخیر و درود بر پیغمبر و سلام اول و اقامت بیرون آمدن واجب نیست و آنچه بیرون است  
 واجب نیست بل شستن و هیات و شستن و فریضها در آن **چهارمین** میگوید بزرگ ابویضه و در حدیث  
 و خبر از شرایط نماز است نداشتن نماز و هرگز که شاه با روی باشد و سر او از آن تعظیم او چون الله اکبر و  
 اعظم و الرحمن اعظم یا اهل الحمد لله یا سبحان الله یا لا اله الا الله شروع در نماز دست باشد و اگر بیای  
 گوید یا ایها الذی یزکری با خدای بزرگ هم درست بود و از نفس نماز شستن چیز است قیام و قنات و رکوع و سجود  
 و انتقال از رکوعی بر یکی و قنات اخیر و اگر کان اصلی چهار است چه اگر کسی بگوید یا و کند که نماز بکند و در رکوع  
 رکعت را سجده مفید کند اما حاشا شود اگر چه قنات اخیر و سجود نشده باشد تا آنکه در رکوع نیز فرض است  
 و نماز آن را و باشد خواندن فاتحه فرض نیست بل بی است سبده است و در هر رکعت است هر چه است بل در  
 رکعت اول فرض است و فرض رکوع و سجود اصل کوفت شدن و بر زمین نهادن است و آرام و در هر فرض نیست  
 و اعتدال از رکوع و سجود و درود بر پیغمبر و سلام و لفظ سلام هم فرض نیست بل بر فرضی عمل که از نماز

کوش  
پنداشتن

بیرون آید دست باشد اگر چه آن بخل جدای بود و اجابات نماز هشتاد و هشت است خواندن فاتحه و سورت  
 در دو رکعت اول و آنرا و دهان خواندن در نمازهای چهری و سورت تعدیل رکعات بزرگ بعضی  
 مشایخ و بزرگ بعضی شست است و رعایت ترتیب در رکوع یا اگر او مشروعت و آن سجده است  
 و قنات اول و تشهد و رعد اخیر و قنات و تکبیرات عیدین و آنچه جزای است شستن و ادبهاست  
**و اما شستن** در افعال چهار است دست برداشتن در بیکر لجرام و در حال رفتن بر رکوع و در حال برداشتن  
 از رکوع و سجده برای تشهد اول **چهارمین** میگوید بزرگ ابویضه در بیکر رفتن بر رکوع و برداشتن از آن  
 دست برداشتن و اما آنچه یاد کرده اند از کیفیت کشاده داشتن انگشتان و حذر داشتن آن و شستن آن  
 که باغ ابر شست است و یزید و افان تراشید است که باغ عجله است و بر پیش انداختن و التفات کردن  
 هیات قیام است و عین صورت آن سجده است لحت را از اصلهای شستن که در احوال است نظیر  
 زیرا که این عین هیات برداشتن از سجده سوی قیام و در نفس خود مقصود نیست و بدین جهت  
 مغفوب یاد کرده اند **و اما شستن** دعا است استیفاست است بر توفیق بر تکیه سنی مود است بر خواندن  
 سورت پس بیکرهای انتقال پس سجده رکوع و سجود و اعتدال و در تشهد اول و درود بر پیغمبر و آل و در  
 پیش عاد را تشهد اخیر پس سلام دوم و بر خصال اگر چه در رسم شستن داخل کرده اند از احوال شستن  
 چه چهار از آنجمله سجده سوجه یا دیگر اما از این چهار آنچه از افعال است که است و آن سجده اول است  
 برای تشهد اول چه آن در ترتیب نظم نماز و اثر است با عین چشم بیندگان و بدان است شده که چهار کا  
 یا شغلان برداشتن دست که آن در ترتیب نظم از یکدیگر از آن بعض عبارت کرده اند و میگوید بعضی  
 چهار یا دیگر **و اما اول** آن سجده سهوا قضا کند و بکمره قنوت و تشهد اول و درود بر پیغمبر علیه السلام در آن  
 مخالفت بکبرهای انتقال و سجده رکوع و سجود و اعتدال از آن زیرا که صورت رکوع و سجود مخالفت عادت است و بعضی  
 معنی عبادت حاصل شود با آنچه از ذکر و بکبرهای انتقال خاموش باشد پس عدم آن ذکرها صورت عبادت را بکند  
 و اما سجده برای تشهد اول فعل معاد است و مقصود از وجو شستن پس ترک آن از ظاهر بود و اما دعا  
 استیفا و سورت ترک آن مؤثر نیست با آنکه قیام با فاتحه معبر شده است و از عادت بدان میگذرند و دعا  
 و تشهد اخیر بختی است و قنوت و در ترتیب چیز است که آنرا بجهت دیگر و لیکن مذااعتال بر بیکر  
 در نماز با مدار مشروعت بر بختی آن باشد که مدخل است شستن چه بیدار تشهد سجده تشهد اول باشد پس  
 این قیامی محدود معناد باشد که در رکوعی واجب باشد و در محدود احتیاز است از غیر نماز با مدار و در حال  
 بدون و یاد ذکر واجب احتیاز است از اصل قیام در نماز **چهارمین** میگوید بزرگ ابویضه رضی الله عنه



بود که گویند

مجموعه سهوی و چیز واجب شود بلکه واجب علی نماز و در وقت نماز آن چون یکی ازین دو وسیله  
 سهوا حاصل آید و فرائض و واجبات و مذاهب او را نکرده شده است و بزرگ شتاب و ادبها و اجتناب  
 تیرست از فرض معقول است چه بقوت فرض تحت قوت شود نه بقوت سنت و عقوبت بزرگ فرض محکوم  
 شود و بقوت سنت نه تحت قوت فایست کرد و نه عقوبت متوجه شود اما تیرستی از سنتی چون در سبب اجتناب  
 مانع است و در بزرگ سرعوت و غلبت و بر فعل بر ثواب مرجع است چه معنی در **جواب** است که در طاعت  
 و عقیاب و استعجاب با نفع تفاوت نباشد و این معنی بمشایب منکشف گردد و آن مثال است که مردم مردمی  
 موجود کامل باشد مگر بعضی لطف و اعضا ظاهر معنی لطف حیوة و ریح است و ظاهر اجسام و اعضا و ازین  
 بعضی است که بدم آن مردم منعدم شود چون دل و دماغ و جگر و دیگر اعضا که حیوة بقوات آن فوت  
 گردد و بعضی که بقوات حیات فوت نشود ولیکن مفاسد حیات فایست شود چون چشم و زبان و دست  
 و پای بعضی که بقوات او زجیات فوت شود و نه مقصد حیات ولیکن حسن جمال فوت شود چون پا و  
 و مژده و محاسن و کونی و کجی و بعضی که اصل جمال هم بقوات آن فایست شود ولیکن کمال جمال فایست گردد چون  
 خیمه کمالی و وسایح و وی روی و تناسب خلقت اعضا و لون و آمیزش و تنوع پیدایی کونی و این جمیع  
 متفاوت است پس هم بچهار عبارت صورتیت که شرح آنرا تصور کرده است و ما را با کتاب آن تقدیر  
 پس روح و حیات لطف آن خشوع و ریت و حضور دل و اخلاص است چنانکه خواهد آمد اما اکنون در ذکر اجزاء  
 ظاهر پس رکوع و سجود و قیام و دیگر رکعها در مناسبت دل و بر جگر است چه بقوات آن نماز فایست شود  
 که یاد کرد و باز بر دشت و دست و دعا استفتاح و تهلیل و تهلل چشم و دست و پای که بصورت نماز بقوات آن  
 فایست کرد چنانکه حیات بقوات این اعضا و ولیکن مردم سبب آن زشت خلقت و بگویند بنوعی  
 در روی غلبی بود و تحت هر که اقتضای نماید بقل آنچه نماز بدان جایز باشد چنانکه کسی بود که در حضرت باو نشا  
 از پادشاهان بنده زنده بریده اطراف هدیه فرستد و اناهیها و آن ما و راه شتاب است همچون سبب جمال  
 از او مژده و محاسن و بخیلی لون و اما اطاعت ادبها در آن شتاب و آن کامل گرداند و اما است چون در حدیث  
 ز کردی محاسن و بخیلی آن بنماز تحفه است که بحضرت مال التالوک میفرستی و بدان تقرب میانی همچون و بر  
 طالب قرب بحضرت ماطا فرستد و این تحفه در حضرت **جواب** میفرستد و در روی عمر که بر توبه از من  
 و اختیار بدست است و در خوب کردن و زشت کردن این صورت آنرا که خوب کنی منفعت آنرا باشد که  
 زشت کردی و نیشی آن توبه رسد و نباید که نصیب تو از ماست فقه آن است که سنت را از فرض میزد و آنکه و از  
 صفات حسنیه رفاه تو چیزی نیاید و بزرگ مکرانکه ترک آن را بود و این سخن چنان باشد که طیب گویند که بزرگ شتاب

تاریت  
در هر یک از این  
دو مورد

وجود مردم را باطل کرد اند و لیکن اگر کسی چنین بنده را بسبب تقرب بحضرت پادشاهی فرستد و بد  
 دارد که قبول فرماید و صادق بود پس مراتب شتاب و هیاهو و ادبها بر ضلعه فهم باید که در هر نماز  
 که رکوع و سجود آن نام نبود آن نماز ختم نماز کنند شود و گویند خدای عزوجل ترا ضایع کرد و اند چنانکه  
 تو مرا ضایع کردی پس چیزها که در کمال گردانیدن آن نماز او را دریم مطالعه باید کرد و تا موقع آن ظاهر شود  
**باب سی و دوم در غلطیهای بطن از اعمال** و درین باب ارتباط  
 نماز خشوع و حضور و لایکیم پس معنیهای بطن و جها و سبها و علاجهای آن بر حسب آنچه باید که در  
 هر یکی از نماز حاضر آید تا زاد آخرت را بشاید **باب شانزدهم در غلطیهای بطن** باید که در لایکیم آن است  
 و یکی از آن غلطیها است و **وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي** و ظاهر امر وجوب بود و غفلت ضد ذکر است و ذکر  
 در نماز را غافل باشد چنانکه نماز بر آن کردی و ای قامت نماید و غلطیها را **وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي** است  
 و ظاهر آن خبر را تواند بود و قول **وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي** اما **تَقْوَى لَوْ نَقَابِلُ** است از نماز و آن علت  
 در غافل که منتهی شمر باشد در وسوسه و فکرهای ناسطوات و قول **وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي** است  
 و تواضع بافت و نام نماز محصور کرده است و اما تحقیق مذکور و تحقیق آنرا اندود و فقه آنرا قول بهر  
**أَمَّا النُّفْعَةُ** فیما **الْوَقْتُ** حصص یا فایز اند و اثبات شفعه در غیر مشهور و نفی آنرا در مقوم فهم کرده اند  
 و بهر علی السلام گفته است **مَنْ لَمْ يَهْتَفِ صَلَاتُهُ عَنْ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ لَمْ يَزِدْهُ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بَعْدًا** و نماز غافل  
 مانع غشائش تواند بود و نیز گفت که **فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا** و **الْحَنِيفَ** ای بسیار نماز کننده است که  
 نصیب وی از نماز تعجب و نصیب نیست و بدین جز غافل یا خواسته است و نیز گفت **لَيْسَ لِلْعَبْدِ مَوْلًى**  
**إِلَّا مَا أَحَقَّ** و تحقیق و روانست که نماز مناجات پروردگار است و سخن غفلت البته مناجات نباشد و بیان  
 این سخن آنست که دادن رکوة اگر چه در حال غفلت اتفاق افتد از مال محبوبی نهی نشده است و دانستن  
 روزی از شهوت مطلوب با زیادتان و در نباشد که با غفلت اذان مقصود حاصل شود و همچنین اتفاقا  
 حج مشتی عظیم و مجاهد بزرگ و ابتلا بدان حاصل آید اگر چه در افعال او حاضر شود و اما در نماز جز  
 ذکر و قرائت و رکوع و سجود و قیام و قعود نیست اما اگر چه او را وسع حاجت با حق تعالی پس مقصود از آن  
 اما مخاطبه و محاوره باشد و اما آخرو و اصوات تا زیاده را بعلیلا باشد چنانکه معده و ریح را در روز  
 با مال و تن را بشکفتای حج و دل را برنج دادن رکوة و کوشدن مال محبوب و هیچ شک نیست که این مقصود  
 باطل است چه جنبانیدن زبان بر پیورده در غایت آسایش نیست و در آن محتانی نباشد از آنکه جنبانیدن  
 با هر و با اعتبار بطن مقصود است و بطن نباشد مگر آنکه حکایت بود از صغیر و حکایت از صغیر نباشد







آن روح در اجزاء نماز منبسط شود و بسیار زنده حرکت باشد که نزدیک بود بمرد و نماز که در کل نماز اقل باشد مگر در کمال کبر زنده حرکت است **میان جنبه های باطن حیوانه نماز بدان تمام شود** بدانکه کبارتها از زمین عالی بسیار است ولیکن کل آن در شش خصلت منقسم شود حضور دل و فهم و تعظیم و هیبت و حیا و حیاء و تفصیل آن بر اسماء آن بر علاج کتاب آن یاد کنیم **انما تفصیل آن** اول حضور دل و فهم و هیبت آن میخواهیم که دل را غیر آنچه ملائمت نموده است و سخن آن میگوید فارغ باشد و علم بفعل و قول و غیره بود و در غیر آن اندیشه نکند و هرگاه که اندیشه از غیر آنچه در است منصرف شود و در آنچه در است در دل او ثابت گشت و از هیچ چیزی از آن غافل نبود و حاضر شده باشد لیکن فهم معنی سخن در آن حضور است و باشد که دل را لفظ حاضر بود و با معنی آن حاضر نیاشد و چون از این معنی لفظ مشتق بود فهم باشد و این مقامی است که مردمان در آن متفاوت اند چه در فهم معانی قرآن و تسبیحات مشرب باشد و بسیار معنی لطیف باشد که نماز کنند و در افتاد نماز در یاد پیش از آن در خاطر او نبوده باشد ازین روی نماز را دارند و باشند از غشا و منکر چه در نماز کارها میفهمد شود که آن لامحاله مانع باشد از غشا **و اما تعظیم** کاری است و رای حضور دل و فهم چه که باشد و خود سخن گوید و دل در آن سخن حاضر باشد و معنی آن را فایده و لیکن در معظمه حضور دل و فهم را باید بود **و اما هیبت** از یاد است بر تعظیم دل آن عبارتست از تری که منشاء و تعظیم باشد زیرا که جاهلی که تری نباشد هیبت نبود و تری که از کرد و کرد و بدخوی که از بند باشد و آنچه مناسب آن بود از رسیهای خیر که تمام هیبت نویسد بل تری که از یاد شا معظمه باشد از هیبت گویند بر هیبت خوبی است که از بزرگ داشت صادر شود **و اما اجابت** آن نیست که زیاد است و بسیار که باشد که تعظیم و هیبت پادشاهی در دل و باشد چه از فهمی برسد ولیکن از احسان و رحمت دل امید ندارد و بنده باید که با او نماز امیدوار شود **و اما تعظیم** بتوسعه عقوبت برسد **و اما تسبیح** چه را زیاد است زیرا که سبب او بر تعظیم و توحه کناه باشد و تعظیم و خوف و حیا و خیاست تصور شود جای که توحه تعظیم و ارتکاب کناه نباشد **و اما تسبیح** این سخن معنی باید که سبب حضور دل و فهم است چه دل تابع محبت باشد و حاضر نشود مگر در چیزی که مهم دی بود و چون کاری را فایده اندک خواهد یافت و حاضر شود چه او بر آن محبوس است و در آن سخن و چون در نماز حاضر نشود معطل نباشد و حاضر بود و چون که محبت و معرفت از کارهای ناپس حضور دل را حلیتی و علاجی نباشد مگر آنکه معرفت در نماز صورت شود و کل نیست بر آن موقوف گردد و محبت در آن صورت نشود تا آنکه غرض مطلوب بدان متوسطت و آن ایمان و تصدیق بود بدانکه آخرت بهتر و پادشاه است و نماز سبب رسیدنست بدان و چون حقیقت علم

نست محبت و خوف  
خودش در نماز

بحقارت و نیاز و ثبات آن با آنهم شود و سبب نوع آن سبب حضور دل باشد و نماز و مثال بر موجب دل و در حدیث بزرگان حاضر می شود و ایشان در حقیقت بر معرفت و منفعت توفیق دارند و چون در این پادشاه پادشاهان که مملکت و ملکوت واقع و ضرر و فتنه قدرت است حاضر میشود که آن بر که از سبب آن خضعت ایمان پس در تقویت ایمان یکوشید و طریق آن در عین موضع باسقتصا بیان کرد و خواهد شد **و اما سبب تقویت** بر آن حضور دل مداومت فکر است و مشغول کردن ذهن به راه حق معنی و علاج آنچه علاج حضور دل است با روی بدکار آوردن و در دفع خاطرهای مشغول کننده کوشیدن و علاج دفع خاطرهای شاذ قطع مآذهای آنست و آن مآذها منقطع نشود خاطرهای منصرف نکرد چه هر که چیز را دوست دارد ذکر آن بسیار برد و ذکر محبوب هر لحظه بضرورت بر دل بدو برای نیست که هر که چیز را دوست دارد نماز و از خاطرهای صافی نشود **و اما تعظیم** حال آنست که اگر آنکه از معرفت حاصل شود **و اما تعظیم** جلال و عظمت باری تعالی آن را از اصول ایمانست چه هر که عظمت کمال عقاید کند نفس او در تعظیم او افتخار نماید **و معرفت** حقارت نفس خاست آن و دانستن آنکه بنده مقهور و مختار است تا ازین معرفت بچاکی فروغی خدای را سجا از تعالی حاصل آید تا آنرا تعظیم گویند و با معرفت حقارت نفس با معرفت جلال الحق تعالی را نشود حالت تعظیم و خشوع انعام پذیرد چه کسی که از تعظیم خود بی نیاز شد و بر نفس خود آسود و آنکه صفات عظمت آن عزیز را سد و خشوع و تعظیم حال او نبود بدان سبب که قرینه دیگر آن معرفت حقارت نفس و حاجت آنست بدان نیست **و اما هیبت و خوف** حالتی است که نفس را حاصل شود از معرفت نفاذ قدرت حق تعالی و شناخت جباری قهاری و وفوق مشیت او در آن با قنوت مبالات بدان که الخلق اولین و آخرین را هلاک کرد اند یکدفعه نقصان بملک او نیابد و این دانسته است که بر اینها و اولیا از مصیبات و انواع بدبختی چه گرفته است با آنچه دفع آن کن بود است و قدرت در غایت کمال بخلاف آنچه از ملک زمین مشاهده میشود و در جمله هیبت عکس فیه علمست و هر چه علم افزون شود خشیت و هیبت افزونی پذیرد و اسباب آن در کتاب خوف ازین باب خواهد آمد **و اما سبب** و معرفت لطیف و کریم حق تعالی است و انعام عام و لطایف صنع او و دانستن صد او و درود او و بهشت را بنابر و چون یقین بوعده او و دانستن لطافت و حاصل آید از تعظیم آن لامحاله رجا زیاد شود **و اما تسبیح** سبب او دانستن تقصیر است و در عبادت و شناختن عجز از قیام نمودن بخوار و تقویت این که و چون تواند بود **و معرفت** عیبا و افتخار نفس و قلت اخلاص و خشیت دخله و میل آن در کل کارها منصب دنیوی **و معرفت** آنکه جلال الحق تعالی چه تعظیم اقتضای کند و بر برابر قضا

استقصا

و نماز این برای







پذیرفته باشند بدین داری سکنی ما کن نشود و بر اینها مذکور است که مادت علت را از غیر که قلع کند  
 و این مهمل آن بود که در کارهای و برصاف باشد از احضار دل بکند و شلک نیست که رجوع آن به مادت  
 او بود و آن کارها سبب شهوات و هم شده باشند پس باید که نفس خود را باز بودن از شهوات اعتقوت کند  
 و آن علائق را منقطع کرد از چه هر چه او را از نماز و مشغول کند چندین بار باشد و بنگری بلبس بود که  
 دشمن او است و نگاه داشتن و زینکار و تراکداف غرا و باشد بکذاشتن از خلوص یا بچنانکه آمده است  
 که پیغمبر علی السلام کلمی با علم و کلام بجهنم آورده بود پوشید بران نماز کرد و پس از نماز کشید و گفت  
 ایله بر اوجم بر یک مراد برین حال از نماز مشغول کرد ایند اینجا می آید **میکوید اینجا می آید**  
 بفتح با کلمی باشد مشوب بفتح کبر و اوج شیری است از شهرهای شام و آمده است که بنده این را تازه فرمود  
 و در نماز نظر او بر آن مدغم بود تا آنرا دور کرد و بنده کهنه با بنجای آورد و نموده است که تعلیم کرد  
 کرد و خوبی آن و بر خوش آمدن سجده کرد و گفت **قوا صفت لری کیک لا یقینی پس از آن برود و آورد و**  
 سالی که براد بدوی او و علی اکبر را که بکجه فرمود آن پیشتر که تعلیم بنیت بر خرد و در وقت نماز این تعلیم  
 از پوست کاوی بسته فی موی برای می خورد پس آنرا در پای کرد و در دست انگشتی زد داشت پیش از تحنیه  
 زرد و بر منبر بود انگشتی بپنداخت و گفت **نظرة الیه و نظرة الیک** ای بظنر سوی و یک نظر  
 سوی نما آمده است که طالع رسول الله صلی الله علیه و آله داشت با درختان در آن نماز میکرد و مویچه بر خردی  
 بر پادان از پنج مویست و آن را بر لحنش آمد ماصی نظرا و بدان مشغول شده ندانست که چند کلمت که آورد  
 و آن فتنه که بوی رسیده بود در خدمت پیغمبر عرضه داشت و گفت یا رسول الله آنجا صدقه کرد و  
 در هر عصری که خواهم خرج تو می آید از مردی بگر آمده است که نماز کرد و در راهی که داشت و درختان  
 خرمه آن با خط و شمع بود نماز بر لحنش آمد ندانست که چند کلمت که آورد و آن در عهد خلافت عثمان  
 بود وادی برین حال فقر میکرد و گفت نماز در راه خدا صدقه کردم و عثمان را نماز بر عمار هزار درویش و رحمت و الله  
 آن کرد و بدی برای قطع مادت اندیشه و کفارت نقصان نماز و اوج و نیست که مادت علت را قلع کند  
 سود ندارد و آنچه پیش ازین گفته اند از شکستن بر سیل لطفت آن شهواتهای ضعیف تواند بود و در این  
 که جز خواستی را مشغول کرد اندامها با شهوات قوی تکلیف کنند و شکستن سود ندارد بل همیشه آنرا با تو را  
 با آن مجاذبت باشد و نماز تو را بجا نیست بود و آخر الامر غلبه کند و شال برین مردی باشد و مردی که  
 که قدرت وی صافی بود و او را کج شکار بر استوار کند و پیوسته کج شکار را بچوبی براند و بنگری معاود  
 نماید و کج شکار را از آید و او را از آید بر کند و این هر که انقطاع پذیرد اگر خلاص کلی خواهد بود چنانکه از

پس از او در راه خدا  
 صرف می کند

بفتح قلع باید کرد بر پنجین درخت شهوات چون شاخ زلف شاخهای آن متفرق شود المینها سوی آن بر آید  
 چنانکه کج شک سوی رحمت و مکس سوی بخت و مکس با چند آنکه برانی با آید و بر این بازی را  
 ذباب خوانند که ذب آن باشد که را نه شد آب آنکه با آمدن بچین خاطرها و شهوات بسیار است و کو باشد  
 که بنده از آن خالی بود و جامع کل آن را صل است و آن در سق نیست و در سق نیاست که کنا هاست و کنا  
 نه نقصانها وضع هم شده و هر که باطن و بر دوشی یا مشتمل باشد تا بچیز از آن میل کند نه برای قد  
 و استعانت بدان بر آخرت و بر اطعم آن نباید داشت که لذت مناجات در نماز و بر اضا فی شویچه هر که بداند  
 شاد شغلای تعالی و مناجات و شاد باشد و منت سرور با قوت عین آن بود و اگر قوت عین او در دنیا  
 باشد منت اولیایه بدان منصرف شود و لیکن مع هذا باید که مجاهده و باز گردانیدن از نماز و کمر  
 کردن اسباب مشغول کننده بکوزد و نیست که داروی رطبت است و بسبب تلخی آن طبعها از وی  
 رسیده است و علت مزمن شده و در دوح زمان کشته تا بحدی که بر کان کوشیده اند که در وقت نماز  
 گزاردند در نفوس ایشان حدیث کارهای میا باشد و عاجز شده اند و امثال اینها در این طمع نتواند بود  
 و کاشکی نیز نماز ما یا لک آن از وسوسه مسلم باشد و بدان سبب ما از انجمله با ش که خطا و عاصی  
 و آخرت و در جهل منت آخرت و منت دنیا در دل چون آب صافی است که در دوحی بزی که در وی می کشد  
 و با ندازه آنچه آب در وی شود که از وی بر آید و با هر جمیع نباشند **بفصل آنچه باید کرد**  
**حاضر شود هر کتی و شرطی از عملهای نماز میگویم که اگر از خوانندگان آخری واجب آن باشد که از**  
**تیممهای که در شرط و ارکان نماز است غافل نشوی** **اما** **مکروه و موانع آنک نماز و طهارت است و پوشیدن**  
**عورت و روی قبله آوردن و بر پای بستادن و بیت و چون نماز مؤذن شوی و بولی نماز قیامت**  
**در دل حاضر کن** **و بطاهر و باطن مستقر اجابت و مسامحت شویچه شتابانان برین نماز و زرع من اگر بطلیف**  
**نماز میاید و دل خود بدین نماز صحن کن** **اگر از شادی است بشمار بر پای و بر غیبت در پیش شوی و استار**  
**مشغول بچیز دیگر و رخصتا ترا مرده و سرگساری خواهد بود و برای آن پیغمبر علی الصلوٰة و السلام گفت**  
**ای خدایا بلائی بنده نماز ما را از رنج و نیازها نجه قرة عین او در نماز بود و انما هی ایت** **که چون بجا**  
**که طهر و در برت و جگر که غلاف نزدیک بر تو است نزد کجست بجای آوردی نمازها و متعز که در است**  
**و آن دست غافل مشو و بر و شبیهانی بچینه رفته است در نظر بر آن کوش و در مستقبل غیبت ترک**  
**مستمر کن و با طری که موقع نظر عبودیت پاک کردن و اما است عورت** **بدا که معنی آن پوشیدن رشتنهای**  
**تو است** **اچشم خلوق چه نماز تو واقع نظر خلوت است برین عورتها و فضیلتها می که بجز بر و رکوع نماز**

و من  
 لیسست

است از سوی بخت  
 شایسته



















و عاصم بن عبد الله از نمازکنندگان خاشع بود و چون نماز گزاردی خست و رفت زدی و نماز خست و خست  
 در خانه گفتندی و او نشنیدی و نماز خست و رفت زدی و نماز خست و خست گویی گفت  
 آری ربا بایستاد و خود در موقف حساب الهی بازگشت تا اینجا انباشت و اما بدو رخ گفتند  
 او کارهای نیا چیزی رخ رفت خود بای گفت سنانها بدل و جگر من رسد و ستر از آن دارم که در حال  
 نماز در خود آن با به که گشای باید و گفتی اگر پرده بردار ندی من زیادت نشود و مسلمین بسیار از جمله  
 ایشان بود و نقل کرده اند که افنادن ستون مسجد الحرام کرد و در عرضی اعضا یکی از ایشان علت  
 آنگاه ظاهر شد و بقطع آن حاجت افناد و او نیک داشت گفتند نماز هر چه بروی و در دنیا بدین آن  
 عضو را در نماز بر بند و بعضی از ایشان گفتند که نماز از آخرت و چون نماز در آتی از دنیا بر بند  
 باغی و دیگر گفتند که در نماز چیزی از حدیث یا اندیکتی گفتی شد نماز و در عین آن یکی از ایشان  
 پرسیدند که هیچ چیزی را در نماز یاد کنی گفت از نماز چیزی نبرد یک من و در نهایت که از نماز یاد کنی  
 و او بدو گفت که از فقه مراد آن باشد که حاجت خود پیش از شروع نماز و آنکه نماز در پیش فایز بود  
 و بعضی از ایشان نماز سبک گزاردی از هم و سوسه و عمار یا سنها سبک گزاردی ویر گفتند تحفیت  
 کردی گفت هیچ دیدند که از حدیثی آن چیزی گوید که گفتندی گفت برهوشان پیش سنی نمودم و  
علیه السلام گفت انما یصلی الصلوة لا یکتب له نصفها ولا ثلثها ولا ربعها ولا خمسها ولا سدسها  
ولا عشرها **گفتی** انما یکتب له نصفها **گفتی** انما یکتب له نصفها **گفتی** انما یکتب له نصفها **گفتی** انما یکتب له نصفها  
 در تحفیت نماز مبالغت نمودندی و گفتندی بوسه شیطانی پیش سنی میکند و روایت کرده اند  
 که هر چه پیش بر میبرد گفت که در اسلام بر شود و برای خدای نمازی نام کرده باشد گفتند آن چگونه باشد گفت  
 خشوع نماز و تواضع آن و روی خدای آوردن و در تمام کند و با اعالیه و از برایت برسد و اندک  
 عن صلواتی بر ساهون گفت ایشان طایفه اند که در نماز سهو کنند و ندانند که شمع گزارند و ندانند که  
 ایشان آن جماعت اند که نماز غافل شوند و وقت بگذرد و بعضی گفتند آن کرده اند که نماز را اول وقت  
 گزارند و نشوند و اگر از اول وقت بیرون بر نمانند و بگویند که نماز را اول وقت گزارند و نشوند  
 ندانند و بدانند که نماز بعضی محسوب و مکتوب باشد و بعضی نچنانکه اخبار بدان و در دست اگر چه فضیه  
 گوید که صحبت نماز چیزی پذیرد و لیکن آنرا معنی دیگر است که یاد کرده اند و بر بعضی احادیث دلیل آن  
 چه در خبر آمده است که نقصان فرائض بخواهد جبر شود و عیسی علیه السلام گفت خست از نماز که  
 من فرائض از من بجات باید و تو اهل بن تقریب نماید پیغمبر علیه السلام گفت باری تعالی فرمود لا تجوروا

عبدی که یاد آور ما افتضحت علیه ای بنده من از من بجات نیاید که یاد آور آنچه بروی فرموده اند و اما  
 که پیغمبر علیه السلام نمازی گزارد و در قرات آنی نکرده چون نماز بیرون آمد گفت من بچه خواند و  
 خدا موش را ندانم پس او یکبار پرسید گفت فلان صورت خواندی و فلان آیت بگذاشتی و فلان کلمه  
 شده است یا مرفوع پیغمبر علیه السلام فرمود ای بی تو نماز را بدوی و روی بگردان و گفت من با آن  
 آفریدم خبر و ان صلواتهم و تموت صوفهم و یسجدون **گفتی** انما یکتب له نصفها **گفتی** انما یکتب له نصفها  
 من کتاب و بهم آلا ان بی استراکف لوانا و فی الله الی الله انما یکتب له نصفها **گفتی** انما یکتب له نصفها  
 و تعظیبا لیسک و تعظیبا لیسک انما یکتب له نصفها **گفتی** انما یکتب له نصفها **گفتی** انما یکتب له نصفها  
 میشوند و صفها تمام میکند و پیغمبر ایشان پیش ایشان است نماز کند که ایشان کتاب رب ایشان بخواند  
 بدانند که بخیر است و بعضی که در حق تعالی پیغمبر ایشان در فرمود که قور خود را بکوی که تنهای خود را  
 حاضر میکرد اند و زانهای خود بر میسید و باطن از غیب می باشد و نیز سید و این حدیثی است  
 بدانکه استماع آنچه امام خواند بدل خواندن سورت نبضه و یکی از ایشان گفت که بنده عجمی آرد  
 و چنان بخار د که در حضرت حق تعالی بدان تقریب نموده است و اگر گناهان و در سجده او بر اهل شرا و  
 قنبت کرده شود هر هلاک کرد نمکند آن چگونه باشد گفت خدا بر آنچه کند و دل و سوی هوا باشد  
 و مشاهد باطلی را که بروی مستولی است و آنچه گفتی بر صفت خاشع است و این حکایات و اخبار آنچه  
 پیش رفته است دلیل است بر آنکه اصل نماز خشوع است و حضور دل بیکار است بجز با غفلت از رجال نماز  
 که فایده است والله اعلم **گفتی** انما یکتب له نصفها **گفتی** انما یکتب له نصفها **گفتی** انما یکتب له نصفها  
 بر امام و طایفه است پیش از نماز و در قرات و در اوقات نماز و پس از سلام اما وظیفه های پیش از نماز  
 شاست **اول** آنکه امام است که روی کند که ایشان و بر کاره باشند و اگر بختلعت شوند اعتبار بیشتر را بود  
 و اگر اندک از اهل خیر و بر باشند اعتبار ایشان اولی و در حدیث است ثلثه الاجتهاد و الصلوة و التوکل  
العبد لا یقوی امره الا بهذه ثلاث الاجتهاد و الصلوة و التوکل **گفتی** انما یکتب له نصفها **گفتی** انما یکتب له نصفها  
 از سر ایشان در گنجه و ندانند که بختی و زنی که شوی و وی بخشم باشد و امام قوی که و اگر اهیت دارند  
 و چنانکه گفته اند و بر و هر که و اگر اهیت دارند و هر کسی که از وی غنیه نرو فایز باشد  
 هم منی است مگر چون آنکه که اولی باشد استماع نماید آنکه او را تقدم باید کرد و اگر چه بی از بر که گفتیم باشد  
 و او را تقدم بکنند و او را از من خود میداند که بر شرط امامت قیام نماید و او را تقدم باید نمود و اما  
 درین حال مکرره باشد و آمده است که قومی امامت را پس از امامت مدافع نموده و حق تعالی ایشان را لعنت

درین حال مکرره باشد و آمده است که قومی امامت را پس از امامت مدافع نموده و حق تعالی ایشان را لعنت



کرد اند و آنچه چهار در مدافعت امامت روایت کرده اند سبب آن یا در ایشان بوده است آنکه اگر بدان  
اولی بود با برض خود از سهو و سبک و خطایان نمازهای ایشان چه امامان همانند کسی که امامت  
معتاد نباشد روگردانی مشغول شود بسبب شمول مقتدیان خلاص نماز مشغول گردد و خاصه در این  
حوادث و احتراز محترز از اسبابی ازین جنس بود **و چون** مرید را در آنک نماز و امامت محتر  
کنند باید که امامت را اختیار کند چه هر یک را فضل است ولیکن جمع مکروه است بل باید که امام غیر نباشد  
باشد و چون جمع معتذر است امامت اولی جماعتی گفته اند آنکه نماز اولی سبب آنچه فعل کرده امیر  
در فضل بانک نماز و برای آنچه پیغمبر علی السلام گفت **اَلْاِمَامُ صَامِرٌ الْمَوْذُونُ مُؤْتَمَرٌ وَ كَفْتَنُهُ رِثَا**  
**خَطَرُهَا** است و نیز گفت **اَلْاِمَامُ اَمِينٌ قَادِرٌ عَزِيزٌ قَاتِلٌ لِّلْاَعْدَاءِ فَخَيَّرُوا** و در حدیث است **قَالَ**  
**اَنَّهُ قَالَ وَ كَفْتَنُهُ رِثَا لِعَلِّهِمْ وَ نَزَلَتْ اَللَّهُمَّ ارْشِدْ لَنَا اَمْرًا وَ اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا** و حضرت  
طلب امامی است چه در شرف حضرت خواهند در خبر است **سَنَادُنْ فِي مَحَبَّتِ سَمْعٍ سَمْعِيْنِ وَ حَبِث**  
**لَهُ الْجَنَّةُ وَ سَمْعَانُ اَوْ رَافِعِيْنِ عَالِمَا دَخَلَ الْجَنَّةَ بِعَمَلٍ حَسَابٍ** ای هر که هفت سال سجده بانک نماز کرده  
بهشت ویرا واجب شود و هر که چهل سال گوید در حساب در بهشت رود و برای این از چهار جهت گفته اند  
که امامت را تافع کردندی و جمیع است که امامت فاضله چه پیغمبر علی الصلوٰه و السلام و ابو بکر و عمر  
و دیگران رضی عنهم بر آن موافقت نموده اند و برای آن خطریست و لیکن فضیلت و خطریست  
چنانکه مرید امامت و خلافت فاضله است برای قول پیغمبر علی السلام **لِيُوَفَّرَ مِنْ سُلْطَانٍ عَالِي الْاَضَلِّ**  
**مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِيْنَ سَنَةً** ولیکن در و خطرات و برای آن تقدیم افضل و افقه واجبست پیغمبر علی السلام  
گفت **اَمَّا كُنْتُ اَوْ فَاكُنْتُ اَللَّهُ تَعَالَى فَاَنْزَلَ دَعْوَانِ زَكَاةً اَصْلُوْكُمْ فَقَدْ مَوَّاهَا اَخِيَارُكُمْ** ای امامان  
شما و فدا شد اند در حضرت حوالت اگر خواهی که نماز شما زاید و صالح باشد پس گمان خود را پیش فرستید و گمان  
ملکت گفت بل اینا کسی که فاضله از علما باشند نیست و پس از علما فاضله از ائمه نماز و چنان جماعت  
میان خدای خلق قیام نموده اند انبیا نبوت و علما اعلو و ائمه بعد ازین بدان نماز است و صحابه را بعد  
ابو بکر برای خلافت این حجت آورده اند که نماز عباد در است بر برای ناکو را اختیار کرد بود که پیغمبر برای  
درین اختیار کرد و بلا را تقدیر نکردند بدین حجت که بر برای ناکو را اختیار کرد و آنچه روایت کرده اند  
که مریدی پیغمبر گفت کبر اعلی را نه نایک بدان در بهشت رود پیغمبر فرمود **كُنْ سَوَاءً** گفت نتوانم  
فرمود **كُنْ اَمَامًا** گفت نتوانم فرمود **صَلِّ اِلَّا اَوْ اَمَامًا** شاید که این در حال گفته است که اول پنداشته باشد  
که امامت وی را حق نشود چه بانک نماز بدست وی است و امامت بدست جماعت و پس از آن توهم کرده

که بر امامت و اگر فاد باشد **سُبُو** اگر امام اوقات نماز را رعایت کند و را و این نماز را در پیش  
خدای و با بدیه فضل اول وقت بر آخر جماعت است که فضل آخرت بر دنیا پیغمبر علی السلام روایت  
کرده اند و در حدیث است **اِنَّ اَلْعِدَّةَ كَيْفَ يَصِلُ الصَّلَاةُ فِيْهَا وَ قَدْ نَفَسَتْ وَ لَمْ يَأْتِ مِنْ اَوَّلِ قِيَامِهَا خَيْرٌ**  
**مِنْ اَللَّيْلِ وَ مَا فِيْهَا اَيُّ بَدَنٍ** در آخر وقت نماز گزارد و وقت فوت شده و آنچه فوت شده باشد از اول  
وقت بر آن دنیا بود و آنچه در است **حَرَجٌ** میگوید پیغمبر علی السلام بوی حنیفه و جملله در نماز با مبادا و انظار  
فاضله مکرر حاج را در مزدلفه که ایشانرا تغلب فاضله و در نماز پیشین در تابستان آخر وقت و در  
اول و در نماز کرد و در تابستان و زمستان آخر وقت ما دام که خورشید سپید و بالا باشد و در نماز  
شام تعجیل فاضله و تأخیر مکروهست و در نماز خضف در زمستان تأخیر ثالث شنبه فاضله و در  
تابستان تعجیل و در حال بر نماز با مبادا و پیشین و شام را تأخیر و نماز دیگر نماز خضف را تعجیل  
و نباید که برای انتظار بسیار جمیع نماز تأخیر داشته شود و باید درت برای حیات فضیلت و افقه  
فاضله از برای جماعت و از طول سورت و آمده است که چنانچه چون در وقت و جماعت حاضر شدند  
سیور را انتظار کردندی چون چهارتن در جواره حاضر شدند نمی چم را منتظر نبودندی و پیغمبر در سورت  
از نماز با مبادا سبب طهارت تأخیر نمود و در انتظار نکردند و عبد الجعفر بر عوف را پیش فرستادند و  
نماز گزارد پیغمبر را بیک گفت فوت شد آنرا فضا کرد و از آن رسیدند پیغمبر فرمود **فَاَحْسَنُكُمْ هَكَذَا**  
**فَاَصْلُوْا** و نیز در نماز پیشین پس آمد **اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ** که پیش فرستادند و پیغمبر یا مبادا را در نماز یافت و بگو  
ابو بکر یا استاد و بر امام نیست که مؤذن انتظار نماید و بر مؤذن است امام را انتظار نماید برای امامت  
و چون حاضر آمد عزرا و را منتظر نباشد **حَرَجٌ** اگر در امامت مخلص باشد برای ضایع و نقص و کرا و فدا  
و بی طهارت جمله شرطهای نماز **اَلْاَخْلَاصُ** اخلاص آن باشد که اجر بر امامت شما اند پیغمبر علی السلام  
برای اعاص گفت **قَالَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَلَا اَنْزَلَ اَجْرًا** و اگر از مسجد رفتی که بر امام وقت کرده  
باشد از سلطان یا یکی از مردمان بستاند پیغمبر حکم کند و لیکن مکروه بود و کراهیت در فرض نیست  
از آن باشد که در نماز ترویج و اجر و مداومت او باشد بر حضور موضع و مراقبت مصالح مسجد و اقامت  
جماعت بر نفس نماز **حَرَجٌ** میگوید پیغمبر علی السلام بوی حنیفه و جملله اجابت در هر درجه و طاعتها  
باطل باشد **و اما امامت** طهارت باطن باشد از فسق و کبایر و اصرار بر صغایر و متفقد امامت باید که  
در احتراز از آن مبالغت نماید که او بی ثبات و افد و شقیع است قوی را و باید که همین قوی باشد و چون  
طهارت ظاهر از حدیث خوبست که عزرا بر آن مطلع نباشد و اگر در اثناء نماز او شکی که محدث است با حجت

مجلس

و این  
در این  
مجلس











باز داشت خواهد که بر وی مقدّر باشد از راه خداوند عزوجل و بر از بزرگتران و از نزدیک صائیه  
روزهاست و ما در آخرت او را روز میخوانیم که گفت بر و در کار و در بهشت از مشایخ غیب  
وادی ساخته است و اسب و چون روز جمعه باشد از عین جلال و کبریا که عطا و نوال حق جل و علا  
فرمود که در آن تجلی فرماید تا و بر آیند و پیغمبر علیه السلام گفت خیر یوم یتولع علی الخس  
یوم الجمعة و به خلق آن علیه السلام و به انجل الحیة و به اقطب الی الارض و به یقوت  
الساعة و هو عید الله یوم الذی یذکر ذلک لکیمه الملائكة فی السماء و هو یوم انظر الی الله تعالی  
فی القبر ای بهترین روز که آفتاب بر آن طلوع کند روز آدینه است آفریدن آدم علیه السلام و بر بدن او  
بهشت و فرود آمدن او بر زمین در آن روز بود و قیامت در آن روز باور خود و از نزدیک خدای  
عزوجل روز میخوانند همچنین ملائکه در آسمان و او روز دیدن حق تعالی است در بهشت و خیر  
ان الله عزوجل فی جمعة یوم الذی یذکر ذلک لکیمه الملائكة فی السماء و هو یوم انظر الی الله تعالی  
آزاد کرده است از آتش و اسب از پیغمبر علیه السلام روایت کرد که گفت اذا سلک الجمعة سلک الایمان  
ای چون روز آدینه بسلامت ماند روزهای دیگر بسلامت باشد و پیغمبر گفت ان الحیة یشرقی کل  
یوم فی الزوال عند استواء الشمس کذلک الساعات فلا تملوا فی هذه الساعة الا یوم الجمعة فایسألوا عنها  
و ان یحکم لا یشرقی فی اى و شیخ را هر روزی پیش از زوال نزدیک است و بخورشید میان آسمان و زمین  
یوم درین ساعت نماز مکرر بگوید روز آدینه که کل آن نماز است و در شیخ را در وی غرور زند و کعبه است  
که یقوت از شهرها مکه را فاضل گردانیده و از ماهها رمضان را و از روزها آدینه را و گفته اند که مغان  
و خرندهگان روز آدینه یکدیگر را برینند و سالار کنند و گویند و صلح است و پیغمبر علیه السلام گفت  
یوم الجمعة کتب الله له اجر یومین و فی فتنه القبر ای هر که روز آدینه وفات کند خوشبخت و برادر  
شایدی حد و از فتنه کورگاهداشته شود **سبک آن شرطهای جمعه** بدانکه نماز جمعه با دیگر  
نمازها در شرطها مشارکست و بشرط از آنها متمیز **اول وقت** که اگر سلام امام در وقت نماز دیگر افتاد باشد  
جمعه فایب شود و نماز پیشین با تمام باید رسانید **مکروه** میگوید نزد یک ابوحنیفه رحمه الله نماز پیشین با  
بر نماز جمعه بنا نتوان کرد که نماز پیشین با تمام باید کرد **دو جای است** که در جاهای و بادیه و سیاحتها  
درست نباشد بل بقیعه باید که مشتمل بود بر بناها که آنرا نقل کنند و در وی چه کس باشد که جمعه برایشان  
لازم شود و در رادرین باب حکم شهر باشد و حضور سلطان و دستوری و شرط نیست و لیکن اولی است  
اوست **مکروه** میگوید نزد یک ابوحنیفه رحمه الله شرط جمعه مصر جامع است و در مصر جامع احبابی است

اشیاء  
در وقت نماز

مختصفت شده و قولها بسیار گفته و متأخران درست تر آن قولها آنرا داشته اند که شهرت بر این باشد و روی  
گویند و باز آنها بود و آنرا روستاها باشد و در وادی که اضافت ظهور از ظاهر میتوانست بختم خود و  
بعل خود یا بعل دیگر در واقعها که از مدومان بوی رجوع کنند سلطان یا استبدان و هم شرط  
**سبب** عده است که کجرا و چهل مرد مکلف آنرا و مقیم که زمستان و تابستان از اینجا رحلت نکنند  
منعقد نشود و اگر بپراکنند و این عده در خطبه یا در نماز گویند جمعه درست نباشد بل این عده را  
اولی تا آخر باید **مکروه** میگوید نزد یک ابوحنیفه اقل جمع شرط است و این سه نباشند و در آنجا  
جماعت است که کجرا کجرا در بوی یا در شهری متفرق نماز جمعه گزارند درست نباشد و لیکن مسیون  
چون رکعت دوم در یافته باشد آنرا دو رکعت دیگر را بود و اگر رکوع رکعت دوم در یافته باشد  
کند بیتی نماز پیشین چون ما رسلا رکعت نماز پیشین یا نماز رسانید **مکروه** آنکه جمعه جمعه دیگر در  
شهر مسیون نباشد و اگر اجتماع ایشان در یک جامع منعقد شود در دو جامع و سه جامع یا نمازها  
روا بود و اگر حاجت نباشد درست آن بود که اگر او سابق باشد و اگر حاجت متحقق شود پس از آن  
که افضل باشد گزاردن فاضلتر بود و اگر هر دو مستأوی باشد در مسجد قدیم تر و اگر در آن نیز مستأوی  
بود در مسجد دیگر و بسیار مردمان بر فضلی است که رعایت با دیگر **مکروه** میگوید نزد یک ابوحنیفه  
رحم الله در یک شهر جمعه را نباید **مکروه** و خطبه و هر دو فرضه اند و بیاه و هر دو مجلس میان  
هر دو فرض است **مکروه** میگوید نزد یک ابوحنیفه رحمه الله فرض نیست و خطبه اول چهار فرض است  
**اول** تحمید و اقل آن الحمد لله است **دوم** درود بر پیغمبر خدا **سبب** وصیت بتقوی **چهارم** خواندن **نیک**  
از قرآن و فرضها خطبه و در هر چهار بیت الا آنست که دعا در آن بدیه قرائت و واجب است خطبه  
چه کس استماع کند **مکروه** میگوید نزد یک ابوحنیفه رحمه الله اگر خطبه بر تحمیدی است بجز اینها  
با تکبیر یا قصار نماید جایز باشد **مکروه** میگوید نزد یک ابوحنیفه رحمه الله اگر خطبه بر تحمیدی است بجز اینها  
و امام بر پیشین نماز منقطع شود مگر تحت السجود و منقطع نشود مگر با آغاز خطبه و خطیب  
چون روی بر میان آید مرایشان سلام گویند ایشان جواب وی را گویند و چون مؤذن فارغ شود بر  
پای ایستد روی بر میان آورده بآیات و در نهایت خود بشمار یا هم نیز مشغول کند از روی سبب  
دست را بر دیگری نهاده و خطبه جلوه سبب بجای آید و در خطبه استماع لغت عرب و مدحا  
بنا نماز و سرایند بکند و خطبه کوتاه یا بیغ جامع گوید و مستحب است که خطبه دو و سه مرتبه بخواند چون  
در خطبه باشد آیه سلام گویند اگر گویند خطبه نباشد و اگر بخواب اشارت کنند بگویند و دعا خطبه







کرد و و اما جامه پیرا که سفید بود و سبیل و ستره جامه است نزدیک حق تعالی میزد که در آن شهر می باشد  
و پیشین سیاه و از سست است و در آن فصلی است بل جماعتی که پیش را در آن کراهت داشته اند  
که بعضی است که پس از پیغمبر علی السلام احداث کرده اند و تمام درین دو سبب است و اولی که در سبب رفته  
کرده که پیغمبر علی السلام گفت اِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى الصَّالحِينَ و ثانی که پیغمبر علیه السلام ای حق تعالی  
رحمت فرماید و فرشتگان دعا گویند اصحاب شما را و زاده و اگر کرد با نسل اندر و فرود آوردن دست  
پیش از نماز و پس از نماز با کیست و لیکن در وقت رفتن از نماز سجده و رجال نماز و وقت بر رفتن امام  
بر منبر و حال خطبه فرود نیاید **چهارم** که در وقت جامع مستحب است که از دو فرسنگ و سه فرسنگ جامع  
حاضر شود و بگاه آید و آغاز بگاه آمدن از مدینه است باشد که فضل آن عظیم است و در سبب دیگر که خاتمه  
و متواضع بود و برینست آنکه در سجده وقت نماز معصیت شود و فاصد بیاورد و جواب نداده حق تعالی  
که و بر سبب جمیع خوانده است و وساعت در آمرزش بخشندوی او باشد پیغمبر علی السلام فرمود  
مَنْ لَاحَ إِلَى الْجُمُعَةِ فِي السَّاعَةِ الْأُولَى كَانَ قَرِيبَ مَدِينَةٍ وَمَنْ لَاحَ فِي السَّاعَةِ الثَّانِيَةِ كَانَ قَرِيبَ بَيْتِهِ  
وَمَنْ لَاحَ فِي السَّاعَةِ الثَّالِثَةِ كَانَ قَرِيبَ لَبَنَاتِ الْقُرْنِ وَمَنْ لَاحَ فِي السَّاعَةِ الرَّابِعَةِ كَانَ قَرِيبَ أَهْلِ رَحَا حَافِ  
وَمَنْ لَاحَ فِي السَّاعَةِ الْخَامِسَةِ كَانَ قَرِيبَ أَهْلِ بَيْتِهِ فَإِنَّ خُرُوجَ الْإِمَامِ طَوِيلَ الْحَجَّتِ وَوَقْتُ الْفَلَاحِ وَالْخُرُوجِ  
الْمَلَكُ عِنْدَ الْمَسِيرِ يَكُونُ الذِّكْرُ مَنْ جَاءَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأَتَا جَانِحَةَ الصَّلَاةِ وَلَمْ يَكُنْ مِنَ الْفَلَاحِ  
شَيْءٌ أَوْ مَرَّكَ فِي سَاعَةِ الْوُجُوهِ أَوْ جَانِحَةِ الْخُرُوجِ قَرِيبَ مَدِينَةٍ أَوْ بَيْتِهِ أَوْ رَحَا حَافِ  
و در سبب دیگر که وقتی شام آورد و چهار بر یکباری و در پنجم بوضه و چو را مام پیران و بی حقیقه ثواب  
در نور دیده ظاهر دارد و در فرشتگان نزدیک منجم شوند برای سماع ذکر و هر که بداند آن باری حق تعالی  
آمده باشد از ثواب بگاه رفتن چیزی نیاید و وساعت اولا بر آمدن خورشید باشد و در ارتفاع آن  
و سبب دیگر که در وقت قناب بر زمین چنانکه قهقهه مسوخته شود و چهار مرتبه بجا آید چنانکه در وقت  
نار و از فضل آن ملک است و وقت زوال حق تعالی است و در آن فصلی است و پیغمبر علی السلام گفته است  
لَنْ تَكُونَ لَوَيْلَةُ إِلَّا مَرَّاهِينَ كَرُكُوهُوا الْإِلَهَ فِي طُلُوعِ الْأَذَانِ وَالصَّلَاةِ الْأُولَى وَالْعَدَّةُ إِلَى الْجُمُعَةِ أَيْ مَجِيئُهَا  
که اگر مردمان بدانند که در آنچه ثواب در طلب آن مبادرت و مسافت نمایند بآن نماز و صفاتی  
و بگاه رفتن جمیع احمد بن حنبل گفت فاضلترین به بگاه رفتن جمیع است و در جبر است اذ آن نبوی و جمیع  
فَعَلِمْتُ الْمَلَائِكَةَ عَلَى أَنْبَاءِ الْحَبِيبِ بِدَيْبِهِمْ حَقَّتْ مِنْ نَفْسِهِ وَأَقْلَامُ مَنْ ذُكِرَ بِجُودِ الْأَوَّلِ قَالَ وَاسْتَغْفِرُكَ  
علی مرتضی ای چون روز جمعه باشد فرشتگان بر دهای سجده بشتند و در سبب دیگر که ایشان بی حقیقه ثواب

غایب است

و قلمهای از زیر آن که از اول بدل از اول آمدن ترتیب بر مراتب ایشان میسوزند و از راست که ملائکه است  
تفکاتند چون روز جمعه از وقت خود بگرد بعضی ایشان از بعضی پرسند که وی چه کرده است و یکبار  
و چه چیز وی از وقت خود تأخیر داشت و گویند ای اگر موجب تأخیر و تأسیس است و در وقت  
کردن و اگر بخوری است شفا شعله و اگر شغولیست فراغتش بخش تا بعد از آن تو بپرداز و اگر بویست  
روی دل و وی طاعت آن و در قرن اول وقت بخواه با بر روی زمین بماند بچراغها که جمیع میزنند  
با مرامت در آن چنانکه روز عید باشد آن طریق مندر شد و گفته اند اول بدعتی که از اسلام حادث  
شد که بگاه رفتن جامع بود و جمعه و چگونگی مسأله آن چون در زمان شریفانند ایشان در یکبار  
و گذشت روز شنبه و یک شنبه بگاه میزنند و طایق نیاد رفتن سوی قضای جامع برای خرید و فروش  
و فایده آن که بگاه خیزی میگردید طالب آخرت چرا ایشان سبقت نمایند و گفته اند که نزدیک مردمان  
در دین حق تعالی بر اندازد بگاه رفتن ایشان جمیع است و این سبب با مسأله آمده است جمیع رفتن که در این  
که پیش از روی آمده بود ندانستند و با خود عتاب می کردند و گفتند که در درجه چهارم چرا بر یکبار  
سابقه ای **چهارم** هیات در رفتن باید که پای بر کردن مردمان نهاده پیش ایشان گذرد و هر که بگاه رفتن  
و یا پیش باشد چه در پای بر کردن مردمان نهادن تهدید صعب آمده است که روز قیامت و بر پای  
سازند مردمان بروی گذرند و این جرح بر سال و است کرده است که پیغمبر علی السلام در آنجا  
خطبه آدینه می گفت مردی بدید که پای بر کردن مردمان نهادن تا پیش آمده بشت و پیغمبر چون از آنجا  
فارغ شد و بی پای آورد و گفت مَا مَسَعَكَ لَيَوْمَ أَنْ تَجْتَمِعَ مَعَنَا گفت یا رسول الله من جمعه گزار و فرمود  
أَوَلَمْ أَرَأَيْكَ تَحْطِي وَقَابُ النَّاسِ يَأْتِيهِمْ نَزَاكَةُ پای بر کردن مردمان می نهادی و این شایسته بدان که  
آن حرکت عروای باطل کرده است و در حدیثی مسند آمده است که مَا مَسَعَكَ أَنْ تَقِفَ مَعَنَا فقال أَوَلَمْ  
تَقُلْ فَقَالَ رَأَيْتَكَ آيَتٌ وَأَوَّلُهَا یعنی آنکه بگاه آمدی و حاضر از بجا نیدی و چون صف اولی  
باشد و آنکه بر مردمان گذرد از برای آنکه ایشان حق خود ضایع کرده اند و موضع فضیلت بگذاشته  
حسرت گفت مردمانی که روز آدینه بر دهای جامع نشیند پای بر کردن ایشان نهید که ایشان از حق نیست  
چون در مسجد نماز کنند باشد باید که سلام بگویند و بچه این تکلیف جواب است و در غیر آن **ششم** آنکه پیش نماز  
کنندگان کنند و نزدیک ستونی یا درباری نشیند و دیگران پیش وی بگذرند و آن طایع نماز نیست و لیکن  
مستحب است پیغمبر علی السلام گفت لَا تَقِفُ أَنْ تَعْبُرَ حَتَّى تَكُنَ مِنْ أَهْلِ بَيْنِ يَدَيْ الْمُصَلِّي حِينَ  
سال ایستاده مانده از آنکه پیش نماز نشیند و گفته اند لَا تَكُونُوا الرَّجُلُ رِجَالًا وَرَمَدًا يَدْرُوهُ الرِّيحُ























پیشین فضا که جماعت با او اطمینان میگوید بنزدیک اوجینقه و حلاله در قضاء فوائت  
 و قیام واجبست مگر در حال نیان و ضیق وقت و کثرت فوائت و کثرت است که شش نماز  
 فوت شود و وقت هضمه نماید و اگر نمازی بنزدیک اقل وقت بگذارد و جماعت با او ایستاده  
 بگذارد و میت نماز وقت کند و حق تعالی کا سلات آن محسوب کرد اند **مجموعه** میگوید بنزدیک اوجینقه  
 چون یکبار نماز گذارد و دیگر نماز گذارد و اگر میت فایسته یا تطوعی کند و او را جماعت بگذارد  
 باشد پس جماعتی باید که میت فایسته یا فاعل کند چه اعداوت نمازی که جماعت بگذارد باشد یا دیگر  
 وجه ندارد و احتمالی که بگذارد برای در آن فضیلت جماعت باشد **مسئله** اگر کسی از نماز گذارد  
 نماز بجامه نجاستی بنماید اولی قضای نماز باشد و لازم بنماید **مجموعه** میگوید بنزدیک اوجینقه و حلاله  
 لازم بود و اگر نجاست در آن ای نماز بنماید جاری بنماید و نماز تمام کند و اولی از سر گرفتن بود و اصل  
 این حدیث خلع تعلین است چون جبرئیل اخبار کرد که بر آن نجاست است **پیغمبر علیه السلام** بعد از آن  
 کرد و نماز از سر گرفت **مجموعه** میگوید بنزدیک اوجینقه لازم بود که از سر گیرد **مسئله** هر که نشاند  
 اقل یا قنوط یا درود بر پیغمبر **صلی الله علیه و آله** و سکر و نشاند اقل بگذارد یا فعلی کند پس هر که بعد از  
 نماز را باطل کرد اند یا در شک افتد و نداند که سه رکعت گذارد یا چهار رکعت گذارد که سه رکعت گذارد است  
 و پیش از سلام در سجده سهوی بگذارد و اگر پیش از سلام در اموش کند پس از سلام بگذارد چون تکبیر از شک  
 و اگر پس از سلام سجده کند و در آن حدیث رسد نماز باطل شود چه او پس از سلام چون در سجده سهوی  
 رعیت نمود و چنانستی که سلام را نیستی گرفت و در غیر محل خود و تخلف بدان حاصل نشد و او نماز معاقبت  
 نمود و برای اینست که پس از سجده سلام از سر گیرد و اگر پس از بیرون آمدن سجده پس از نماز فصله  
 سجده سهوی یا کند سجده فوت شده باشد **مجموعه** میگوید بنموجب سجده سهوی بنزدیک اوجینقه  
 و حلاله پیش از این بنا کرد و بعد بنزدیک وی سجده سهوی بنماید سلام باشد **مسئله** سجده سهوی در  
 نماز انا نقصان عقل است و انا ما دانستن شرع چه اشغال امر خدای چون اشغال امر غیر او باشد  
 و تعظیم او چون تعظیم غیر حق تعالی قصد و هر که عالمی بر وی در آید و اقیام نماید اگر گوید که میت  
 کردم که برای ایستم برای تعظیم در آمدن این عالم **تفصیل** و پیوسته در آمدن دوری خود دیده  
 آورده بر عقلی منسوب شود بل همین که ویرا چند و علم او اند داعیه تعظیم و شبعث شود و یا  
 نماید و معظم باشد مگر آنکه برای کسی بیکر یا بیداد در حال غفلت و شرط آنچه نماز بنماید  
 بود و داد و فضل را بجهت که اشغال مرست چنانست که ایستادن پیوسته در آمدن بود و در

اشغال  
عقلی او در آن

بدر آمده آورده و باقی دیگر جز آن مستثنی و قصد تعظیم بایستادن ثابت تا تعظیم باشد چه اگر پشت  
 بوی آورده بایستد یا پس از آمدن تا و بهایت صبر نماید پس از آن برخیزد و معظم بنماید پس از این  
 چاره نیست که معلوم و مقصود باشد و حضور آن نفس را در دل بلیغ نمک است و در آن نیست که کفر  
 لفظهای که این دلالت کند تا در گفتن زبان و اما در اندیشیدن دل و هر که میت نماز برین وجه نداند  
 چنانستی که میت ندانسته باشد چه در میت نیست مگر آنچه ترا دعوت کرده اند بدانچه در وقت معین  
 نماز کنی و تو آنرا اجابت کردی و بایستادی پس و سوره محض چهار باشد چه آن قصدها و این غلطها  
 در نفس در یک حالت فراهم آید آحاد آن در هر منضیل نباشد چنانکه اول مطالعه کند و در آن  
 تأمل نماید و در وقت میان حضور و غیرت نفس میان تفصیل آن بفکرت و حضور و مضای غیبت  
 و غفلت است و اگر چه مفصل نباشد چه هر که حادث را مثلاً با ندیک علم در یک حالت و اندوین  
 علم متضمن علمهاست که حاضر باشند اگر مفصل نباشد چه هر که حادث را اندوین وجود و معدوم  
 و تقدم و تأخر و زمان و آنکه تقدم عدم راست و تأخر وجود را و اندوین علمها در تحت داشتن  
 حادث داخل است چه در آن حادث را چون غیر آن نداند اگر پسند که تقدم یا تأخر وجود یا عدم  
 یا تقدم عدم یا تأخر وجود یا زمان که بتقدم و تأخر نیست پذیرد هرگز دانسته و او که دیگر کرد  
 در و غ کوباشد و ساقض سخن و که حادث را دانسته اند و از دانستن برین دقیقه و سوره میخیزد  
 چه موسوس نفس خود را تکلیف میکند که در دل بپوشد و ادایت و فرضیت در یک حالت حاضر  
 کند و الفاظ مفصل گرداند و او مطلع آن باشد و این محالست و اگر همین معنی نفس خود را تکلیف  
 کند و بایستادن برای تعظیم عالم بر وی مستعد شود پس بدین معرفت و سوره دفع شود و آن معرفت  
 آنست که فرمان برداری خویش را در میت چون فرمان برداری غیر اوست و بر آنچه گفتیم بر سبیل  
 تشبیه و رخصت زیادیت میکنیم و میگوئیم که اگر موسوس نیست را نداند مگر با حضار این کارها  
 بر سبیل تفصیل و امتثال فعلت و احداث در نفس و متصور نشود و جمله آن در آن ای کبریا از اول  
 تا آخر حاضر چنانکه از کبریا غایب نشود و مکرریت حاصل شده باشد و بر لبست باشد و تکلیف  
 که کل آنرا از اول کبریا آخرا آن پیوند چه آن تکلیف شط است و اگر بدان مأمور بودی متقدم نماز آن  
 سوالی واقع شدی و کخی از محاب در میت و سوره بودی پس نبودن آن دلیل است بر آنکه امر در آن  
 شالاست پس موسوس را چنانکه میت میسر شود با یک بدان قناعت کند آن مقدار شود و سوره  
 را بگذرد و نفس خود را تحقیق آن مطالب کند چنانچه تحقیق و سوره زیادت کرد اند و در آن چند







و خفتن و تهدید اول رانته نماز با مدام و آن دو رکعت است پیغمبر علیه السلام گفت رُكْعَتَا الشُّحْرِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا ای رکعت با مدام و بر از دنیا است و آنچه در آنست و وقت آن طلوع صبح صادق در آمدن و آن صبح مستطیل است ای عرض افق پراکنده و مستطیل که در طول افق نماید پس واد آن باشد و در اول و شوارب مگر با موخستن نهضای و چه ستارگان نماز از چشم را ظاهرند و طلوع صبح با بعضی از آن پیوسته باشد و بدان ستارگان طلوع صبح بتوان داشت و در شب از ماه بفرستادن دانست چه قدر است شش طلوع صبح با طلوع قمر باشد و در شب و از ده با غروب آن غالب این باشد که گفته شد اما بعد بعضی چها بسبب درازی و کوتاهی مطالع تفاوت کند شرح آن در از است و شش از نهضای ماه و در تمام است تا بر مقدار و وقتها شب و صبح بدان طلوع یابد و وقت آن دو رکعت بقوت وقت نماز با مدام فوت شود و آن طلوع خورشید است و لیکن سنت است که پیش از فرض گزارد و اگر در سجده رود و آن گفته باشند فرض مشغول شود پیغمبر علیه السلام گفت اِذَا كُنْتُمْ تَصَلُّونَ فَلَا تَكُونُوا كَالْكُتُبِ الَّتِي تُقَرَّبُ نماز اقامت کردند هیچ نماز مشغول نباشید مگر بفرض و چون از فرض فارغ شود آنرا بگذارد و درست است که چون پیش از طلوع خورشید باشد و اندر زیر آن که آن در وقت تابع فرض است و پیش از فرض گزارد آن سنت است در حال کجماعتی یا غیره یا بدینچون یافت ترتیب بکند و واد آن پس از فرض و او مشغول است که در خانه گزارد و بسبب پیش از سجده رود و رکعت بحیث بجای آرند بر نشینند و نماز کنند تا غروب و در میان صبح و طلوع خورشید و آن که گرفته گشت و اقتصار برین دو رکعت و فريضه دو رانته نماز پیشین و آن شش رکعت است و پس از نماز و آن سنت مؤکد است و چهار رکعت از آن و آن نیز سنت است که چه که از دو رکعت اخیر است ابو هریره از پیغمبر علیه السلام روایت کرد که من صلی اربع رکعات بَعْدَ مَا لَا تَكُونُ فِيهِ قِرَاءَةُ تَعْمُرٍ وَرُكُوعُهُنَّ وَتَحْمِيدُهُنَّ صَلَاتِي لِمَعْنَى سَبْعُونَ كَلِمَةً تَسْتَعْفِفُ رُكْعَتَانِ ای هر که پس از زوال چهار رکعت نماز گزارد با قراءت و رکوع و سجود تمام هفتاد هزار مرتبه بایستی نماز کند و شایب راوی علم مرزش خواهند و پیغمبر علیه السلام چهار رکعت پیش از زوال گذارشی و آنرا در از کردی و گفتی اِنَّ ابْنَا سَمَاءَ قَتَلَ قَوْمًا فِي سَاعَةِ نَظَرِهِمْ اَنْ يَرَوْهُمُ اَوْ يَلْقَوْهُمْ اَوْ يَلْقَوْهُمْ اَوْ يَلْقَوْهُمْ ای ساعده و راهای آسمان گشاده شود و من دوست دارم که درین حال عمل من بالا برد ای ابوقبیل ایضاً و ای حدیث روایت کرده است و بدان ترتیب است و آنچه از حقیقه قومه حرم پیغمبر علیه السلام روایت کرده برین دلیل میکند که پیغمبر علیه السلام گفت من صلی فی بَیْتِی و آنست که رکعت غیر از رکعتی که در آنست فی الْبَيْتِ رکعتین قبل الْقُرْآنِ و رکعتین بعد الْقُرْآنِ و رکعتین قبل الْعَصْرِ و رکعتین بعد الْعَصْرِ

مستطیل  
از افق پراکنده  
در وقت صبح صادق  
مستطیل  
رکعت کرد وقت  
قمر طلوع شد  
با از در در وقت نماز

للقرب و این حرکت یاد میدارد که پیغمبر علیه السلام هر روزی که رکعت نماز گزاردی و آنچه از حقیقه یاد کرده بود یاد کرد مگر دو رکعت با مدام که گفت در آن ساعت کسی پیغمبر علیه السلام فرمود و لیکن خواهر محفصه روایت کرد که دو رکعت نماز در خانه وی گزاردی پس برو آن مدتی و این حدیث حدیث پیش از نماز پیشین دو رکعت گفت و پس از نماز خفتن دو رکعت پیش از نماز پیشین مؤکد تر از چهار رکعت بود و وقت آن بزوال و آید و زوال با فزونی سایه شخصیهای عقب که سوی مشرق باشد و آنرا نیست چه شخص در حال طلوع سوی مغرب سایه دراز باشد پس این شخصی در ارتفاع بود و سایه در یکی و از جهت مغرب منحرف شود تا خورشید بنهایت ارتفاع برسد و آن قوت نقصان النهار باشد و بنهایت نقصان سایه و چون خورشید بنهایت ارتفاع زوال پذیرد سایه زیادت شد تا کبر و از آن وقت که زیادت سایه بحدیست که وقت نماز پیشین یابد و قطع بنوار نیست که زوال و علم خدای پیش از آن واقع شده باشد و لیکن تکلیف مرتبط نشود مگر بحدی که در تحت حرارت و آن مقدار باقی از سایه که از روی زیادت شدن کبر و در زمانه در آن و در تابستان کوتاهی و بنهایت درازی و رسیدن خورشید باشد با اول جدی و غایت کوتاهی سیدنا با قسطان و آنرا با اقدام و موازین توافقت و از نظر بقای نزدیک تحقیق مرکزی که مراعات آنرا اند کرد آنست که قطب شمالی در شب بیکر و غنچه مربع بر زمین نهند نهادی هموار یک ضلع از جانب قطب باشد چنانکه اگر افکادن سنگی از قطب بر زمین بگویم خطی از خطی مستطیل از ضلعی از غنچه که موازی است در خیال آن خط بر ضلع بود و بر دوازده قایم باشد ای یکی از دو جانب مایل بنا بر عمودی بر غنچه بایستای تا نیایدی هموار در موضع علامت ۵ و آن برابر قطب باشد و سایه او در اول روز مایل باشد به جهت غرب در سمت خط ۳ پس ایما میل میکند تا منطبق شود بر خط ۲ چنانکه اگر سر او را بکشی به مستقامت بمسقط حجر رسد و فواز بر ضلع شرقی و غربی باشد و یکی از آن مایل بود و چون میل و جهت غرب باطل شد خورشید در بنهایت ارتفاع باشد و چون سایه او در جهت است سوی شرقی منحرف شد زوال باشد و این حرکت در بتوان یافت تحقیق در وقتی که با زوال در علم خدای نزدیک باشد پس در هر ساید در حال انحراف علامات باید کرد و چون سایه از این علامت بچند مورد شود وقت نماز دیگر در آید ۴ میگوید نیز در یک ایضه و رحمه الله سه روایت است

















و افتتاح آن شطرا باشد و اختتام بشروع در نماز عید **میکویند یک ابو حنیفه** این تکیه است پوشیده  
 گویند **نزلت** و در عید و افتتاح پس از نماز یا مداد و زعفران و اختتام نماز دیگر سیزدهم میگویند که  
 کاملترین قضا است و در پس فرض و فصل گویند پس فرض میگویند **ترتیب** میگویند یک ابو حنیفه  
 و حرافه افتتاح میز است اما نماز دیگر و زعفران کند و در هشت نماز پیش بخیر گویند و شرط است  
 که مقیم در شهر نماز فرض بخیر است که مستحب باشد بخیر آورد و اگر بخیر گویند **و** چون با مداد و چیز دیگر  
 غسل و زینت و تطهیر نماید چنانکه در آئینه گفته شده است و در او جامه مردانه فاضله و کوفه را  
 حریص بنویشد و زلالان بوقت بیرون آمدن از زینت حرا کنند و بعد از غسل و استلام زان چنان  
 عذر و بدی که بیرون آمدن فرمودی **سپهر** آنکه راه بازگشت بخیر راه بیرون آمدن بود بخیر بخیرین  
 کردی **چهار** و بعد از فرض مستحب است سکره و بیت المقدس و اگر باران باشد رکز کردن نماز عید  
 بانی نبود و در غیر باران اگر امام کسی را بنویسد اما مستحب است که سجده و باشد و قیام اگر باران بر نهد  
**چهار** رعایت وقت و وقت عید و طلوع خورشید است تا زوال و وقت دمج اضحی از ارتفاع خورشید  
 بمقدار دو رکعت و در خطبه آخر روز سیزدهم **میکویند یک ابو حنیفه** و آخر و از دم  
 و تعیل نماز صبحی مستحب است برای پنج بر از آن و تأخیر نماز فطر برای آن صدقه فطر پیش از آن نیست سنت  
 پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام **شش** در کیفیت نماز مردمان بخیر بیان در راه بیرون روند چون امام  
 بنماز که رسید بنشیند و نماز فصل کند و مردمان نماز فصل و باشد **میکویند یک ابو حنیفه**  
 رحمة الله مکره بود پس مؤذن الصلوٰه جامع بگوید و امام دو رکعت نماز کند و از آن پس بخیر  
 و رکوع هفت بخیر و میان هر دو بخیری بگوید **استغفر الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اعلم** بخیر  
 و و جهت و چنانچه بخیر پس از تکیه افتتاح بخواند و استعاذت پس از تکیه هفتم و در رکعت اول پس از فاتحه  
 سورت فاتحه بخواند و در دو پس از قرات فاتحه اقرب بخواند در رکعت دوم پس از تکیه قیام و رکوع  
 تکیه است از پنج است و میان هر دو تکیه آنچه یاد کردیم بخیر و خطبه بخواند و در میان جلسه خطبه  
 بجای آورد و هر که نماز عید از وفوت شود از آن فضا کند **هفتم** کثیری فریاد کند و کثیری پیش از تکیه  
 کثیری دست مبارک خود در پیش کرد و گفت یا رسول الله و الله اکبر **هفتم** کثیری فریاد کند و کثیری پیش از تکیه  
 زان حال در ایستاده و از آن ایستاده **هفتم** کثیری فریاد کند و کثیری پیش از تکیه  
 و خواهد که فریاد کند یا که سوی خلق کند و این چنین است و با آن برضای رکعت در عهد پیغمبر علیه الصلوٰه  
 و السلام مردی از ما کوفه ای را اهل بیت خود فریاد کردی آنرا بخوردی و دیگران از او ندیدند و او که

از انجمن پس از سه روز یا زیادت از آن بخورد و حضرت درین باب پس از آن فرموده است و سفیان  
 ثوری گفت سبب است پس از عید فطر گردن دادن و از ده رکعت و بر آن صبحی شش رکعت گفت این است  
**و** آن است رکعت و کیفیت آن شهر است سنتی مکرره است اگر چه کوازه عید است و اختلا  
 کرده اند جماعت در و فاضله یا افراد و پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام در تراویح و شب یاسه برای جماعت بیرون  
 آمدن از آن و گفت آن **نهی** علی **کذا** و عمر رضی الله عنه در تراویح مردمان جماعت آورد  
 چه از وجوب بسبب انقطاع و حی امن بود و گفته اند جماعت فاضله برای فصل مردمان جماعت آورد  
 بکث است و آنرا فضیلت برای آنکه روا باشد که در تهائی که هستی آرد و در مشاهد جمع نشاط و کثرت  
 که افراد فاضله برای آنکه تراویح سنت است که چون عیدین از شعرا اسلامیت پس الحاق آن با جماعت  
 و تحقیر جماعت جماعت در آن مشروع نیست اولی معناد است که جماعتی یکجا و مسجد در و در وقت  
 مسجد جماعت نکند و برای آنکه پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام گفته است **فضل صلوٰه القطر فی بیت علی الصلوٰه**  
**فی المسجد الفضل الکثیر** و **المسجد علی الصلوٰه فی البيت** ای فضل نماز قطره در خانه بر فضل مسجد است  
 که فضل نماز فرض در مسجد بر فرض خانه گفته صلوٰه فی مسجدی هذا افضل من یاء صلوٰه فی غیره و من  
**المسجد صلوٰه فی المسجد احب الی الله من صلوٰه فی غیره** و افضل من ذلک **کله** و **رجل یصلی**  
**لأولینین** و **لآخرین** لا یقبلها الا الله ای ازین دو مسجد فاضله از صد نماز در یک مسجد و نمازی  
 در مسجد حرار فاضله از هزار نماز در مسجدین و فاضله از صد نماز در یک مسجد و رکعت نماز  
 کند که بخیر خدا آنرا نماند و این یکی است که در یا وضع و جماعت و آنکه بدان را بد و در تهائی از آن  
 این بود این است گفته اند و مختار آنکه جماعت فاضله چنانکه رای عمر بوده است چه جماعت  
 در بعضی از اقل مشروع است و تراویح سزااست با آنچه اشعار ظاهر باشد و اما التفات بر یا سویی با و شب  
 جماعت و سویی اهل را افراد عدولست از مقصود بنظر در فضیلت جماعت از آن روی جماعت است و کثرت  
 آن چنانست که میگوید نماز کردن بر آنکه شستن آن که اهل و خلاصه را از ربا و مایه مسئله را در کسی میگویند  
 که واقف باشد که در تهائی که هستی کند و در جماعت را نیز بد و کوجیم کدام ازین دو فاضله بر نظر در روش  
 میان بکث جماعت و میان بیرون وقت خلاص و حضور دل و روا که در فضیلت یکی از آن بد بکثیری قد  
 بود و قوت و تردد نصف اخیر و مضایق **است** **نماز** **رجب** با سند روایت آمده است  
 که پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام گفت **هر که از انجمنه رجب روز در در میان شام و خفتن و از آنکه**  
**نماز** **کرا** در میان هر دو رکعتی سلام فصل کند و در هر رکعتی یکبار فاتحه و سه بار **انا انزلناه فی لیل القدر**















مستجاب که هفته باماء از احوال باشد دیگر ملازم عباس و دایت کرد که غیر علی السلام گفت عباس الاعطيتك الا اخبرك بشئ ايا انت تعلمه عقر الله لك ذنبا اوكه وخرقه قد بر وجهه  
خطاه وخرقه وخرقه وخرقه ای عطای بخشی وحقای کنیم ترا چیزی که چون تو را بگوئی حق تعالی  
 گناه اول و آخر قدیر و حدیث و خطا و عهد و نهان و آشکاره تو بیا سرزد و این عطا را بلفظ یا فرمود مکرر  
 چه در چیزی چون اهتمامی تمام و اعتنائی بالغ باشد تا برای تاکید و تعظیم مکرر کرد و اندک تر از آن  
 بمغایرت الفاظ باشد و خوبتر آنکه وضعی نبود و آن عطا نیست که چهار رکعت نماز کنی و در هر رکعتی طافه  
 و سورتی و چون در اول رکعت از قرأت فارغ شوی بسانده یا نزهه یا رجب یا الله و الحمد لله و لا اله  
 الا الله و الله اکبر بگوئی پس رکوع کنی ده بار بگوئی پس سر از سجده بر آری و ده بار بگوئی بمجربانه  
 پنج باشد و در هر رکعتی چهار رکعت همچنین کنی اگر توانی یا بلکه هر روز این نماز بکنی و الا در آن  
 یکبار و الا هر چه بکار رود روایت دیگر در اول نماز سجده اللهم و محمدك و نبارك اسمك و  
حجلك و لا اله الا الله بگوئی پس یا نزهه یا رجب یا الله از قرأت تسبیح گوئی و ده بار پس از قرأت و یا خیر الله  
 گفته است ده کان ده کان بار و پس از سجده آخر نشسته تسبیح گوئی این بهتر است و اختیار این مبارک  
 و در هر روز روایت جمله سجد تسبیح است و این نماز در روز بیک سلام کند و در شب بدو سلام کند  
 چه آمده است که صلوة الیل شش شش ای نماز شب دوکان دوکان باشد و اگر پس از تسبیح لاکول و لا خور  
ایا بالله العظیم زیادت کند بگوئی و چه در بعضی روایات آمده است و نمازهای یا تو نیست  
 و هیچ چیزی از این بوال در اوقات کراهت مستحب نباشد مگر تحیت سجده و آنچه پیش از آن آورده  
 و آنچه پس از تحیت آورده ایماز و دو رکعت وضو و نماز سفر و پس از آن مدد از خمار و استخار و تحیت  
 چه نهی مگر است و این اسباب ضعیف و در وجه خسوف و استسقاء و تحیت نرسد و یکی استغفار  
 دیدم که در وقتهای مکرر دو رکعت وضو میکرد و آن بقایت دور است چه وضو سبب ثبات است  
 بل نماز سبب وضو و یا یک رکعت برای نماز کند نماز برای بدست و هر محدث که در وقت نماز  
 خواهد که نماز کند و نماز کند مگر آنکه وضو سازد و نماز کند پس کراهت را معنی نماند و بنا بر آنکه میت و در  
 وضو کند چنانکه میت در رکعت تحیت بچون وضو سازد و رکعت نطق بکراره وضو و وضو  
 معطل نشود چنانکه بلال کردی و نطق محض است در عقب وضو و در حدیث بلال لا اله الا انت  
 که وضو سبب چون خسوف و تحیت تا دو رکعت وضو نیست که چه تحیل باشد که نماز نیست و لا  
 بلایک وضو نیست نماز کند و چگونه مستظلم باشد که در وضو بگوئی یا نماز وضو میسازد و در نماز

پس از تسبیح یا نزهه یا رجب یا الله  
 و یا بگوئی یا نزهه یا رجب یا الله  
 یا بگوئی یا نزهه یا رجب یا الله

بگوئی که برای وضو نماز بکنیم که کسی خواهد که وضو خود را از معطل شدن نگاه دارد و در وقت کراهت  
 نیست قضا کند چه روا که در وقت قضا قنای نماز باشد که غلی بمان راه یافته بود سببی از اسباب چه  
 قضای نماز را و اوقات کراهت مکرر نیست اما نیت نطق وجه ندارد و در نماز اوقات کراهت  
 سه مهم است کراهت نماز شب است برستان خورشید کراهت نماز از انتشار دیوان چه بهتر  
علی الصلوة والسلام گفت انما انزل الله فیها قرآن الشیطان فاذا اطلعت قارتها و اذا انقضت  
قارتها فاذا انقضت قارتها فاذا انقضت قارتها فاذا انقضت قارتها فاذا انقضت قارتها  
 ای خورشید با قرن شیطان طلوع کند و در حال طلوع مقارن آن باشد و در حال ارتفاع مقارن شود  
 و در حال استوا با زمین شود و در حال زوال مقارن شود و در حال میلان غروب باز مقارن کند و پس از  
 غروب مقارن شود و درین وقتها از نماز نهی کرده است و بدین بر علت تنبیه فرموده فیه میگوید  
 که بمقارن آن خواسته است که درین مهال طلوع و غروب و استواء دیوان و سوسه کند و فکر نماز نکند  
 در اعتبار حال خورشید که نور و ضیا و نشو و نما و حرکات از و فایض میشود و کمال می پذیرد و غروب  
 آن در انحطاط می افتد و باطل میشود و کسی که بصیرت قیام باشد حصول بر معانی را بوی مرتبط دانند از کون  
 در ستوان گذشت سوره انعام سالکان راه آخرت پیوسته در کمال اوقات نماز مداومت کنند و نماز  
 بر یک خط از عبادت سبیل و موجب استغفار باشد و چون با عقیان منع کنند شاد و در نماز یاد  
 و دعا می شنود شود و سر و سر بر باشد بر آنچه و بر ازان منع کنند پس در تعطیل این وقتها کمال  
 تحریص و زیادت باعث تواند بود بر انتظار گذشتن آن وقتها پس این وقتها بشب و استغفار و تحریص  
 شده است تا سبب مداومت ملازم نماید و موجب استغفار و عبادت و بگوئی که نفعی حاصل آید  
 و برای بر معنی نماز صحیح نیست و هیچ بر کعبه و قیام مجز که بلای کارهای مختلف و ذکرهای متباین  
 مرتب است چه دل از هر کار که بوی اصل کند لذتی نماند و اگر یک چیز مواظبت نماید ملائت و سستی  
 بوی نماید این معالک را هم بود در نهی از اوقات کراهت با دیگر اسرار خطا و بفرمان طلع نشود  
 و از اخلاص و رسول و حق اند پس آن مقام را نتوان گذاشت مگر بسببهای که در شرع مهم باشد چون  
 قضای نماز و نماز استسقاء و خسوف و تحیت سجده و اتساعی ضعیف  
 باشد مقصود نهی بمان دفع نماید و این معنی  
 نزدیک ما موجه راست و الله  
 اعلم بالصواب

در هر وقت نماز از نمازهای دیگر  
 و در هر وقت نماز از نمازهای دیگر  
 و در هر وقت نماز از نمازهای دیگر















که تو انکار از معرفت آن چاره نیست و واقعات نا در که پرو تا این باشد چون بر مقدار احاطت یافت  
 رو که در آن اعتماد بر فتوی کند **مسئله** در داد و ستد ظاهر و باطن آن  
**بیان شرطها ظاهر** چنانکه در هذیه زکوة رعایت می شود و واجب است **اول** بتناست و او آنست که زکوة غیر  
 بدست نگیرد و تعیین مالها بر وجه واجب نماید و اگر مالی غایب دارد و کویا بر آن غایب می بود اگر بلاست  
 و الا فضل باشد و وجهه اگر این شخص صریح نکویا بلا باشد و همچنین باشد و نیست و لایم مقام نیست و یواز و کویا که  
 و نیست سلطان قاصد و غایت مال که در اذن زکوة استماع نماید لیکن در ظاهر حکم دینی این رفع نظر  
 از وفادار آخرت باشد بل نیست او مشغول اندازد زکوة از سر او کند چون با دای زکوة و کویا که در و حال  
 نیست کند و کویا که در دست و کویا که در دست و کویا که در دست و کویا که در دست و کویا که در دست  
 میاد دست نماید و در زکوة نظر از و در نظر آخرت کند و وقت وجوب آن غروب خورشید باشد و آخر ماه  
 رمضان **مبحث** میگوید بنزدیک ابو حنیفه رحمه الله طلع صبح روز عید و وقت قبیل آن کل ماه و مضایق  
 و هر که زکوة مال را بنگردن تأخیر کند عاصی شود و تلف مال از وی مافق نکند و ممکن باشد یا منصف باشد  
**مبحث** میگوید بنزدیک ابو حنیفه رحمه الله عاصی نشود و تلف مال زکوة مافق نکند و اگر برای نا یافتن  
 معصیت تأخیر نماید و مال تلف شود زکوة از وی مافق گردد و تحصیل زکوة در راست بشرط اکثیر از آن اعتبار  
 و اعتقاد حول باشد تحصیل زکوة و مساله و را بود و هر که تحصیل کند در پیش از وصول به آن بارت آورد  
 شود بغیر آن مال که تحصیل شده است یا مال آن تلف کرد یا مال آن را بخرید یا آنچه دارد باشد زکوة نبود و باز شد  
 آن ممکن باشد مگر آنکه در آن را باز نماندن مقید کرده باشد پس تحصیل باید که از او سلامت عاقبت است  
 نماید **مبحث** میگوید بنزدیک ابو حنیفه رحمه الله رجوع نمود چه اصل قربت حاصل است و توفیق در وقت  
**سوم** اگر با اعتبار قیمت بداند که مصلحت در آنست که بدهد و میم از روز از سیم و او باشد اگر چه قیمت  
 زیاد است بود **مبحث** میگوید بخلاف ابو حنیفه رحمه الله و روا که کسی که غرض شاهی چراغ و درینا بدین  
 نماید و مقصود مصلحت را داد و اندوا از تحصیل و غایت دوری باشد چه مصلحت آنکه مقصود اما که مقصود  
 همان نیست بل واجبات شرع است **مسئله** اگر تعبدی محض است و حظ و لذت آنرا در آن مداخل نیست  
 و آن چون ری می جارا است مثلا چه جرم را در وصول سنگ ریزه بدان حظ نیست و مقصود شرع در آن بتلا  
 بعلا فایده کردن آنچه معنی نماید رفقه عبودیت خود ظاهر کرد و اندر آنکه آنچه معنی آن معقول است  
 بران مساعدت نماید سویی آن اعم باشد پس خلوص رفق و عبودیت با ظاهر شود و چه عبودیت با ظاهر  
 شود و حرکت برای حق الله عبودیت باشد پس برای معنی که در پیشگاه است و برای آن غیر ظاهر

فقد روي عن ابن عباس  
شأن كماله

جماد  
ثاني

رق

در این خود این گفت **بَلَيْتُكُمْ حَقّاً** و در این بلیتیه فرموده است بر آنچه اظهار عبودیت  
 بافتاد و امثال آنکه امر چنانکه فرموده است بی آنچه عقل را استیضای باشد یا آنچه سویی آن مال شود  
 و در ایناعت باشد **مسئله** در واجبات شرع آنچه مقصود از حفظ معقول است نه تعبدی است  
 قضای بر یکدیگر و در مقصودها لایم و فعل او و نیست او در آن معتبر نیست و هر که حق بقتل رسد  
 یا آنچه مستحق حق خود است نباید از آن را نفی بود و وجوب کز کرده شده باشد و خطاب شرع مافق  
 کشته و این دو مقصود است که در آن ترکیب نیست و میمزد مانع را در آن آن شرکند **مسئله** در مکتب  
 که از هر دو مقصود هم نصیب بندگان هم امتحان کلفان معتد پس در وقتید می جارا و حظ و  
 جمع باشد پس مقصود نفس خود معقول است پس اگر شرع بدان وارد شود جمع میان هر دو معنی  
 و نباید که دقیق ترین معنی آن تعبد و استقامت است بسبب روشن تر آن فراموش شود و شاید که دقیق تر  
 و زکوة از این قبیلست و جزا فنی حلاله بران مستقیمه شده است پس حظ و در پیش رسد مصلحت مقصود است  
 و آن روشن است بهیایان حق تعالی در متابعت تفاسیل مقصود شرع است و باعتبار آن زکوة  
 قرینه نماز صح شده است در آنچه از بابی اسلام است و مثل نیست که در غیر اجناس مال بیرون آوردن  
 همای از دفع و جنس و صفت آن پیش است کردن در هشت صفت چنانکه گفته شد در مکتب شرع است  
 در آن در ویش از این ندارد و لیکن تعبد از اینها است و با آنچه تعبد بعبودیت انواع مقصود است  
 دلیل میکند که در آن خلاف از فضیلت با کرده ایروان روشن تر آن و وجهه که شرع در پیش گرفته  
 واجب کرده و از پیشتر کوفته عدول نموده و نه تعبدین و تقوی و اگر تعبدی کویا که کوفته عدول  
 نموده که در عرب تقدیمات بودی این تقدیر بدینچه در جبران نیست در میا کرده است یا و کوفته  
 هم باطل شود پس چرا در جبران نداده نقصان از قیمت یا و نفرمود و چرا نیست در و و کوفته تقدیر  
 یا که جارا و متاع هم بجای آن باشد و این تخصیص و امثال این را تخصیصا دلیست بر آنکه زکوة از تعبدات  
 خالی نیست چنانکه در ج است و لیکن در زکوة و در معنی مجموع است و ذهنهای ضعیف را زاد را که  
 مکتبات قاصر باشد و این معنی را در موجب غلط میشود **مبحث** اگر زکوة آنجا ده که مال بود و  
 دیگر فعل آنکه چند چشمه های روشن هر شری با مالهای آن بود و در نقل نمید کردن گمانهاست اگر  
 فعل کند در قوی و روا باشد و لیکن از شهادت خلاف بیرون آمدن و لای اگر بیروانی همد که در آن شهر با  
 باکی بود **مبحث** اگر عدد صنفها که در شهر موجود باشد قیمت کند استعاب اضاف واجب است  
 میگوید بنزدیک ابو حنیفه رحمه الله و اشیت و اگر یک صنف را دهد و با بود و ظاهر قول حق تعالی

استیضای  
المنه

استیضای  
المنه

استیضای  
المنه



للفقر او و التكاثر بان دلالت میکند چه اگر جاری بود یا نه ثالث مالی الفقراء و التكاثر بان چنین شرکت  
 اقتضا کند و تملیک و در عبادات از نظر طواغیر احترام لازم باشد و آن هشت صفت و در صفت و بیشتر  
 شهادت موجود نماند آن مؤلفه و عاملان زکوة اند و چهار صفت در مرتبه ها موجود اند فقر و کسالت  
 و وام زکوة و انبای بیل و در وصف و بعضی موجود اند و در بعضی و آن غازیان و مسکینان اند و اگر  
 پنج صفت مثلا با یک زکوة را بر پنج بخش برآورند و هر صفتی را بخشی معین کرد اندیشم بخشی را سهم کم باشد  
 اقامت با وی و یا ثبات و و تشریف بر میان آحاد و صفتی را زینت و در واکه بر عیبت محبت کند و ضعیف  
 هر یکی که کرد و اندوختن اصناف زیاد و نقصان نپذیرد و یا بداند که در هر صفتی که از یک کس دهد اگر باشد  
 و اگر چه یک صاع فطر واجب باشد و پنج صفت یا بداند که با ندهد و اگر با انکاف و یا در یک کس بدهد  
 در ضعیف آن یا کس تا و اقر باشد و اگر سبب اندک واجب شود با یک جماعت که زکوة بر ایشان  
 واجب شد شریعت خود و مال خود با مال ایشان بیاورد و یا مستحقان را جمع کند و بدیشان بسیار و ایشان آنرا  
 قسیند چه ازین چار نیست **بیان فایده آداب اهل زکوة** بدانکه بر سر راه آخرت و زکوة و تقوی  
**وظیفه اول** آنکه وجوب زکوة و معنی آن هم کند و وجه امتحان در آن بدانند و بنمایند که اگر زکوة را  
 تقوی مالی است و از عبادت های نیست ازین با سلام گردانید و در و سه معنی است **اول** آنکه فقر را  
 شهادت التزام بر فقید است و کواهی ادب چنانکه عبود و شرط و فاکردن بدین سخن آن باشد که مسوول  
 یکا نزد و سستی نا بدیده و سستی شرکت را پذیرد و یحید زبان که فایده است و وجه دوستی با فقر است  
 امتحان نکند و مال محبوب و معنوی خلق است زیرا که آلت بخورداری ایشان است ازین با سبب  
 آن با این مال را در می پذیرند و از مرگ نفرت می گیرند با آنچه دیدار دوست بواسطه مرگ می توان دیدن بر  
 تصدیق که در دوستی خدای کرده اند ایشان را با امتحان فرموده اند و گفته اند اگر دوستی خداوندی که از فقر  
 منبایند از و کانر بکار که از آن معشوق و موثوق خود ساخته اند بر آستانند برای آن **چون** گفت **ان الله**  
**اشترى من المؤمنين انفسهم واموالهم با اهل الجنة** و آن بجهاد باشد که بجان مساحت کرده است  
 از شوق و تلاحق و مساحت حال بهشت و چون بر معنی در بیان ظهور شد مردمان سه قسم شدند  
 در توحید صادق بودند از عهد آن قضی نمودند دست ارمال داشتند و در می و دیناری می گذارند  
 و امتناع نمودند از آنچه زکوة بر ایشان واجب شود تا بجهاد که یکی از ایشان گفتند که زکوة دوست و چندی  
 باشد گفت بر عوام محکم شرع فیج در مرد و بر اهل بیابان و کوه که مال خود را در فقر و غریزان و غیره  
 برسیه یا **انما التبت لاهلک** گفت مسئله و از ابو بکر مین سوال کرد گفت **الله و رسولک یغنیانک عن الناس**

تقصی  
 از کمال و کمال  
 چون امان

بشکما این کلمات بجز و رعایت ایجاز و غایت اعجاز و تقاضای عظیم که در میان این دو حالت بود بیان  
 فرمود و صدیق بنام صدف و فامود و جز آنچه بنزدت و محبوب بود و آن خدای و رسول است نگاه داشت  
 چه جای که پیش نهاد و ذللال باشد پس اندیشی عیال و در بحال جان باری احتمال بازی است **ناید**  
 درجه ایشان از درجه اول کمتر بود و ایشان مال نگاه داشتند و اوقات حاجات و مراسم خیرات و صدقات  
 و مقصود ایشان در ذخیره آن بود که بر اندازد حاجات نفقه کنند بر مستعد و آنچه از حاجات فاضل آید  
 در وجوه خیر هر که که ظاهر شود صرف کرد و اندوا بر جماعت بر مقدار زکوة اقتضای نماید و جماعتی از  
 تابعین چون یحیی و شعبی عطا میجاء گفته اند که در مال جز زکوة حقها است و شعبی با پرسیدند  
 که در مال جز زکوة حق نیست گفت آری ای یحیی خدای عزوجل **و انما المال الخیر** به نشاند و استدلال  
 کرده اند بفرمود خدای عزوجل **و ما رزقکم هم یفقون** و **و یقولوا و انفقوا** و **ما رزقناکم** و گفته اند که این است  
 زکوة منسوخ نیست بل در حقی که مسلمان را بر مسلمان باشد داخلست و معنی این آنست که بر تو انکار واجب  
 که هر که که محتاجی بیند حاجت وی را بگرداند و بر وی زکوة آنچه ازین در فقه درست آید آنست که  
 هر که که حاجت مضطر کرد از مال آن فرض کفایت باشد چه قضیع مسلمان و رعایت و لیکن محتملست  
 که کوئی بداند و در حال انزوا باشد و فرض را و انبوی تکلیف نمودن فقیر را که بقرض قبول کند و انبوی  
 مختلف رعایت و فرض را نال شده است بدینچه و این از دیجات عوام و آن درجه است **و سبب**  
 آنرا که بر ادای واجب اقتضای نماید و زیادت و نقصان نکند و آن گشای مرتبه است و با عوام بران  
 اقتضا نموده اند بسبب بخل ایشان در مال و میل ایشان بدان و ضعف دوستی ایشان آخرت را **اما الله تعالی**  
**انما الکم** میفرماید که بخل ای که بخوانند از شما آنرا و در انباشت استقصا کنند بخل شما بدین چند  
 درجه باشند میان سده که از وفش و مال و غیره باشد هشت نوعی هفت و میان سده که بسبب بخل و بر و  
 نگذارند و آن یکی از معنیهای سرخدا نیست **بیکار** از **مال** **حقیقی** و **مال** کردن است از ضعف بخل که اند  
 همکانت چنانکه پیغمبر علیه الصلو و السلام گفته است **انکم همکانت شیخ مطاع و هو یمنع و احباب**  
**الزکوة** بنسبه ای می چند هلال که دانسته است بخل که اگر از فرمان برداری نموده شود و هوای کبر و  
 آن کرده آید و عجیب و درون مرد نفس خود و حق تعالی فرمود **و من یوق نفسه فاولئک هم المفلحون**  
 و در ربع همکانت وجه اهلاک او و کینیت فقیری از آن بخواهد آمد و صفت بخل را بشود و مکرر  
 بخشیدن مال را عادت سازد چه دوستی چیزی را بشود مکرر آنچه نفس را بر مفارقت آن و بر کفر مقتاد  
 شود و زکوة بدین معنی اگر است که صاحب آنرا از پلیدی بخل همکانت پاک گرداند و پاک و خاص باشد و مکرر

استقصا  
 تا در این باب  
 بجز این







هنگ  
برای در بیان

اقتدا و متابعتی آنکه مال را در راه مردمان خواسته باشد بنا بداند از بیواری که در آنها باشد صدقه بکند  
 بل یا یک صدقه دهد و بر خود را بقدر امکان از زیاده نگاه دارد و آن برای آن گشتی که در آنها را بخندد  
 سیوه میز است بیرون است و در آن هفتک بشرد و شست است که در آن وی بر خند از آنچه احتیاج کرد  
 دانسته شود و هر کسی که سوال آنها را کند بر نفس خود هم این هفتک کرده باشد پس از آنها را بر معنی بخند و نباشد  
 و آن چون آنها رفته است بر کسی که او در آن مستتر باشد چه آن محظور است و تحسین نمودن در آن و بداند آن  
 عیب کردن و نهی است و اما کسی که از آنها کند اما قامت حد بر او شاعت باشد ولیکن هم و سبب آن شده  
 و برای آن معنی غیر علی الصلوة و السلام گفته است من الخجل الحیاة فلا خبیة له ای هر که چادر شر از سر  
 بپندارد که آن در حق و عیب نباشد و باری تعالی فرموده است و انفقوا من ثروتكم کما یرضی و علی ذلک  
حق تعالی بداند که ترا بر صدقه علائیه نینخواند برای آنکه در آن فایده ترعیب است و بنده باید که نیکو نام نماید و  
 و مضرت و هر در اینجا چه آن احوال و اشخاص مختلف شود و بعضی احوال بعضی اشخاص آنها را استخارا  
 فاضله و هر که فایده و ناله شناسد بیستم شهور نیکو عز و از تر و لا یقتدر مالی بر بار و شش شود **طیفة پنجم**  
 آنکه صدقه خود را بهشت و رنجانید تا طاعت کند قال الله تعالی لا یجلبوا صدقة منکم بالین و الا ذلک  
 و در حقیقت من و اذی اختلاف کرده اند بعضی گفته اند من آن باشد که آن صدقه را بداند و اذی آن بود که ترا  
 ظاهر کند و بعضی آن گفت هر که صدقه خود را بهشت نهد صدقه او فاسد شود و بر آن گفتند من چگونه باشد گفت که  
 آنرا بداند و زیان نماند و بعضی گفته اند من آن باشد که بدین عطا بر احد است فرماید و اذی آنکه بدین روشی  
 کند گفته اند که من آنکه بر و بکند بر عطا خود و اذی آنکه بماند بر زند و سوال بر زمین کند و بعضی  
الصلوة و السلام گفت ان الله لا یقبل صدقة من ثانی و یزید من است کین با صلی و رستگاری است و آنرا در  
 احوال و اشخاص است پس افعال ظاهر از و بر زبان و جوارح شاخ زند و اصل آنست که نفس خود را بر محبت  
 و منعم بیند و حق و آن بود که در ویش بر خود محسن دانستی بلا چنه حق خدا را از وی بگویند که باکی مایل  
 از آنش بدانت و اگر او قبول کردی میوهون بماند پس حق و آن باشد که متفلسفت در ویش شود چه دست  
 در ویش نایب است از حضرت الهی و بعضی حق و ی قال علی السلام ان الصدقة ترفع بید الله قبل ان یقع فی  
ید السائل ای صدقه پیش از دست سائل در قبضه حضرت الهی افتد پس باید که تحقیق بداند که او حق خدا را  
 بخدای تسلیم کرده است و در ویش از خدای و در سینه بر آنچه بخدای تسلیم افتاده است و اگر کسی بر وید  
 و امو بودی صاحب و ام بدنه با خند و خود را کو کف از رزق و کی است و روی حواله فرمودی اگر او تمقاد  
 کردی که او را بر خند و شکا ریفش کشنده مشتی است سغه و چهل بودی چه و حق و محسن آنست که متکفل

رو قوت است اما او امو کار کرد که بر و لا نیست بخند از آنچه محبوب و سبب پس او در ویش معنی نموده است  
 چرا بداند بر غیر خود منت نهد و هر که که این معنی که یاد کردید در فهم و خوب زکوة باستان آن بنامند  
 نفس خود را جز بر نفس خود محسن ندانند اما بداند مال برای آنها و دوستی خدای با آنکه کرد این نفس خود را از  
 بخل باز دارد و شکر نعمت برای طلب مزید و هر چه از این سکه که ترک داده است میان او و در ویش معامالت  
 نیست که خود را بر ویش انعامی طحسان ندارد و هر که که بسبب این چهل خود را محسن و منعم شود بر ظاهر و  
 پیدا آید آنچه در معنی منت گفته اند و آن گفتار باشد و ظاهر کرد ایندن و طایفه کافران و در ویش بشکوه  
 و خدمت و شکر از کار حق و تقدیر و رحمتها و متابعت و کارها و این هر ثمرات منت است و معنی منت  
 در باطن آنست که یاد کردید از آنکه ظاهر بشیر و توجیه است و بخر و رشت گفتن و هتک بر شایه ارجاء  
 و انواع اختلاف و باطن و منیع این فعلهای بد و کار است **کی** آنکه داد و دل بروی شوار باشد و گران  
 چه این تنگ خونی را در لایحه **دور** آنکه خود را باز در ویش نماند و بسبب حاجت او را خیس شود و نشان آن  
 هر و خصلت جهلست اما آنکه مال او در شوار ایجا قامت زیرا که هر که یکدم مدد در شوار او را در  
 در مقابل هزار در دستند و نهایت حماقت باشد و معلوم است که او بداند مال رضای باری بکار و  
 آخرت میطلبد و آن شریفتر از مال است یا نفس خود را از زلیلت بخل پاک میکند و آنرا شکر میگردارد و اگر  
 طلب مزید و هر که از این فرض کنی که اهیست را و جوی نماند اما در ویش نهیست زیرا که اگر فضل در ویشی بر  
 تو آنکه بپایند و خطر تو آنکه آن بشناسد فقیر را حقیر تر نماید و بزرگ نماید و رسیدت بدینچه او را و بر وید  
 تو آنکه آن صاحب پس از در ویش آن با صد مال و بهشت روند و برای این غیر علی الصلوة و السلام گفت من  
الاکثرین و زیات الکثرة ای در ویش پس بداند ایشان کیانند فرمود هم الاکثرین و زیات الکثرة  
 این حدیث با ترجمه با توضیح است و چگونه فقیر را حقیر تر کند و بر اعظم فقیر گردانیده است تا بجهلند  
 مال بسیار بدست آرد و برای عدا و حاجت ترا نگاه دارد و روی زمر کرده که برانگاه حاجت فقیر روی  
 روی نماند پس تو آنکه را خدمت در ویش فرموده انداد تحصیل رزق و می معنی نماند و مطلق و مشقت و کراهت  
 زیادت از حاجت و در کردن خود که در آنگاه که بهر دو دشمن وی از آن بخورد را بشوند و چون که اهیست غایب  
 شود شادی حاصل آید بلا چنه با روی کار و ادای واجب و رسانیدن آن بدین ویش پس توفیق داد و در ویش بخل  
 آنرا و ویران همه خلاصه هد پس اذی و سر زلفش روی ترش کردن نماید و بشا و قبول منت و استیفا  
 بداند پس نشان منت و اذی نیست که تقریفات **سوال** نفس خود را در درجه احسان پسند کاری حکمت  
 پس هیچ علامتی باشد که مردم دل خود را بدان امتحان کند تا بداند بماند که نفس خود را محسن نمی پندارد **پنجم**



نامش  
بهر

۲۸۳  
 بداند که آثار علامتی و قیوتی واضح است و آن علامت آنست که تقدیر کند که اگر در پیش روی چنانچه کند یا در پیش او را  
 مثلا یاری هدایتکار و استبعاد او از آزار و اذیت از آن باشد که پیش از صدقه دادن باشد یا از آزار و اذیت باشد  
 صدقه و از مشابهت نیست خالی نبود زیرا که بسبب صدقه توقع میرسد از چنانچه پیش از آن توقع نداشته است  
**سوال** این کار را میسر است و در کسی از بین خالی باشد چه علاج او چیست **جواب** بدانکه این علاج باطن است  
 و علاج ظاهر **سکنا** باطن معرفت آن حقیقتهاست که در فهم و جویب یاد کرد و بیرون دانستن آنکه در پیش رو  
 احسانست بدانچه و برایتی صدقه پاک میگردد و **اما** ظاهر کار همانی است که از آن یکد با تقلید نیست چه کارها  
 که از اخلاق و صادر شود در دل شری عظیم کند و آن اخلاق و ادبیات که از آنجا که سران در دنیا آخر  
 این کتاب بخواند آید و بعضی سلف صدقه پیش رویش نهاد ندی و در پیش او ایستاد ندی و درخواست کند  
 که قبول نماید ایشان در صورت خواهند که آن بود ندی و مع ذلک اگر در روی او اهیبت در دل ایشان آید  
 و بعضی گفت که بجز ندی نادر و پیش از آن در وقت فقیر بدین باشد و عایشه و قریه چون صدقه بر  
 درویش فرستاد ندی بر نه و گفتند که دعای بخواند گفت یاد کرد پس آن دعا و یا با گفتندی و گفتندی  
 دعای مادر و یا با دعای بی صدقه و یا با الص ما بعد دعای توقع نمود ندی چه آن مثل کافی است و غیره  
 و پس از عبد الله بن عمر که کرده اند از باب قلوب دلها و برین جمله علاج کرد ندی و هیچ علاج نیست از روی  
 مکر اینها که دلیلست و تواضع و تذلل و قبول است و از روی باطن مکر آن حرفها که یاد کرد و در بیان آنکه  
 و آن از راه علم و دل علاج نتوان کرد مگر بهیچ علم و دل و این شرطه در رکوع بجای خشوع و در نماز و آن  
 بقول پیغمبر علی الصلوة والسلام ثابت شده است که لن یصلی الله علیه و آله و سلم الا بعد ان یسجد و نیز بقول پیغمبر علیه  
الصلوة والسلام لا یقبل الا بعد ان یسجد و یقولون لا یقبل الا بعد ان یسجد و لا یقبل الا بعد ان یسجد  
 فقیه که بوقوع موقع افتاده است و بی این شرط بر ابرار و ذمت حاصلست آن حدیثی که است و در کتاب  
 بدان اشارتی رفته است **طیفة ششم** آنکه عطا و اخذ و شمار و چه اگر بزرگ ندارد بدان عجب آورد  
 از مملکات و باطل است که اعمال قال الله تعالی و یومئذ یخبر الله عنکم و یخبر الله عنکم و یخبر الله عنکم و یخبر الله عنکم  
 هیچ خرد نمردی و حضرت الهی بزرگ شود و هر معصیت را بزرگ داری و حضرت و یخبر الله عنکم و یخبر الله عنکم و یخبر الله عنکم و یخبر الله عنکم  
 که نیکی و تمام نشود مگر بهیچ خرد نمردن و بی رویی و دن و بیوشیده داشتن و بزرگ داشتن عزیز نیست  
 و از وی نیست چه اگر مال خود را در عمارت مسجد یا در باطن صرف کند بزرگ داشتن در صورت بند و نیست  
 و از وی نمی عجب بزرگ داشتن در عمارت عبادت و آید و از وی علم و عملست اما علم آنست که بدانکه  
 عشر بار مع عمارت آنست از بسیار و یا خیر و اجات بدل قناعت نموده است چنانکه در فهم و جویب

یاد کردید و لایق و مناسب آن باشد که از آن شروع دارد پس چگونه از آن بزرگ بدارد و اگر بدینجه علی آخر  
 نماید کل مال بخشد یا بداند تا آنکه مال و بر آن تکلیفست و در چه صرف میکند که مال از آن خداست و او را  
 منت است بروی بدینچه بد و داده است و توفیق بداند از آن داشته پس چرا و چون خدای بزرگ میدارد  
 چیزیکه عین حق خداست و اگر بوقام او آن اقتضا کند که در آخرت نکند و برای ثواب بداند که پس چرا  
 بزرگ بدارد بدینچه انصاف آن بران چشمه دارد و اما عمل آنکه در وقت دادن شرمسار باشد از  
 بخل خود بدانچه باقی مال از خود نگاه داشته است و هیأت او شکستنی و شرمزدگی بزرگ چنانکه هیأت  
 کسی که در بعضی از اینها نخواهند و بعضی از آن نگاه دارد و بعضی باز دهد زیرا که هر مال خداست و در  
 وی و سزا از آن هر بداند که بدینچه را بداند مردان فرموده است که بسبب بخل بروی کران آید چنانکه حق  
 گفته است ان یسألکم عنکم فقلوا و طیفة هفتم آنکه صدقه دهنده با ناظر است بخوبی  
 در اداء صدقه و با ناظر است بسوی نفس و با ناظر است بر آنکه نظر او بسوی حق بود یا به صدقه را از دست  
 و بزرگتر و یا بکینه و مال خود انتخاب کند و بهیچچه حق بکس جز پاک را قبول نکند و نیز چون صدقه از  
 شبهه داده شود پس بداند که ملک جلای وی بود پس واقع در موقع نمی افتد و بعد از حدیث ابا است از آنکه طیفة  
لعلی انفق من مال لا یستحقه غیره معصیت است بخل بدنه که از مالی که به معصیت کسب کرده باشد نفقه کند  
 مرد از نفقه صدقه است پس چون صدقه از بهر مال او باشد آن از سوی او و او بود چه بهتر برای خود یا بدین  
 یا اهل خود نگاه داشته است و غیره خدای بر او گزیده است و اگر با هم مان خود چنانکه بدین در طعام که در  
 دارد پیش روی آورده آینه او بدان و لذت کرد و اگر نظر او بسوی نفس خود و ثواب آخرت باشد یا به غیر خود  
 برکنر نیچیه که چنانچه عاقل نیست و از مال وی در امور مکر آنچه صدقه کند باقی مانده یا بخیر و وفای  
 آنچه الهی بخورد قضای حاجت او بود و آنچه صدقه کند خیر و کرد و تصور نظریه و بزرگ خیر و بزرگ  
 از عقل نیست چه حق میگوید یا یا ایها الذین آمنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم و انفقوا من طیبات ما کسبتم  
و انفقوا من طیبات ما کسبتم و انفقوا من طیبات ما کسبتم و انفقوا من طیبات ما کسبتم و انفقوا من طیبات ما کسبتم  
 پاکیزه که کسب کرده اند و از آنچه مایهون آورد بر روی شما از زمین و صدقه کنید که بدین نفقه و بعد از  
 شما از آنست که مکر با کراهیت و شرم نیست برود کار خود اختیار کنید و معنی اعطاء نیست و در خبر  
 که سبقت و هم ماله گفت در هر حال بدین در هم سبقت نکرد و صدقه را در روان بدان بود که آدمی از آن  
 حلاله و بهترین مال خود را بخواد بیرون کند و باشد که صدقه را در مال خود که آنرا مکر و دارد و خبر  
 کند این مردان که انفقوا را بخیر و یا بهیچیکه محبوب یا باشد اختیار کرده است و برای آن حق تعالی و

ایمان  
وقت از

کعبه  
بهر















دهنده خوار داشتن عظام و وظیفه ستانده قلعه نیست و بزرگداشت عطا و هر کس را بخت خود  
 قیام باید نمود و این مشافعت نیست آنچه اسباب تصغیر و تعظیم متعارفات است و سودمند هفت است  
 که در اسباب تصغیر نکرد و محالست آن و بر این دان دارد و ستانده بخلاف نیست و گران دهن  
 نعمت را از حق تعالی مشافعت نیست چه کسی که واسطه را واسطه نداند نجا باشد و منکر نیست مگر آنکه  
 واسطه را اصل شد **سید** آنکه در آنچه می ستاند می بکرم اگر حلال باشد از آن بهره جز خدا و جز  
 گفته است و من ترافه بعمل که محتاجا و ترافه نیست لا یتحسب و هر که از حرام بهره از فتوح  
 حلال بهره نمرد پس باید که مال بکمان و لشکر را بدعا ملان سلاطین و کسانی که بشتر کسب ایشان از  
 شانه کچون کار بر وی تلاش بد و آنچه بر وی دهند و آنرا مال کس عین ندانند آنکه بر اندازد حاجت بستاند  
 چه فتوی شرع در مثل این مال آنست که بعد داده شود چنانکه در کتاب حلال و حرام آمده است و این نگاه  
 بود که حلال نیاید و چون بستاند آن زکوة باشد چه حرام و حساب کوة نشینند **سید** آنکه در مواقع  
 ریت و شهادت در مقدار آنچه مستاندا احتراز از نماز و جز قدر و مباح نشاند آنکه بحقیقت بدانند و  
 بصفت احتیاطی موصوفات و اگر بکتابت و طراست ستانند زیادت از مقدار و ام نباید ستانند و اگر  
 بعمل ستانند زیادت از احوال المثال ستانند و اگر زیادت بر وی هفت شافع نماید چه زکوة مال دهند  
 نیست تا بدان ترجع نماید اگر مسافر باشد زیادت از نوشته و گرامر کوب تا بمقتصد نیاید ستانند  
 و اگر غازی بود نشاند مگر آنچه علی الخصوص برای غریب یا ذاب و سلاح و رفقه و تقدیر آن با جهاد  
 باشد اما از حدی نیست و نوشته سفر چنان و ورع آنست که هر چه ریت آرد بگذارد و اگر بمسکنت نشاند  
 از آن بگذرد و شافع خانه و جاد و کتاب خود بکرم که در آن چیزی هست که از آن مستغنی است یا از انعامات  
 آن مستغنی است و ممکن است که آنرا بگذرد بجزی که بستاند باشد بعضی قیمت فاضل آید و آن با  
 ویت و در آن طریقه ظاهر است که بحقیقت دانند که آن مستغنی باشد و طریقه بکرم با آن که بحقیقت با آن  
 دانند مستحق نبود و میان آن هر دو طریقه و ساطع شبیه است و هر که در چیزی که در کار داشته باشد  
 نزد یک بود که در آن افتد و اعتماد درین برقرار ستانده است ظاهر و محتاج را در تقدیر حاجت عطا  
 در تنگ گرفتن و فرسخ گرفتن و مرتبه های آن مخصوص نیست و سبیل هر یک را بر تنگ گرفتن باشد و آنرا  
 بفرسخ گرفتن تا بحدی که ضرر خود را با انواع نعمات محتاج دانند در شرع معصیت است و چون حاجت  
 مستحق باشد باید که مال بسیار نشاند و بداند که از وقت سندن تا سالی بسنده باشد این سندی نیست  
 از آن روی که اسباب حل بکرم سال منکر شود و از آن روی که پیغمبر علی السلام برای عطا خود قوت یک سال از خود

مفتوح  
بیت

و این قریب جز نیست در عید و حد فخر و مسکین و اگر در حاجت بگاه با حاجت بکرم و اقتضای نماید بقوت  
 نزدیک و مذاهب علماء در مقدار آنچه بکرم زکوة و صدق باید ستانده است و بعضی در تسکین بخت  
 مبالغه نموده اند که اقتضای بر قوت شبان روزی واجب کرده و بحدی سهل چنانچه ستانده که پیغمبر  
 صلی الله علیه و آله و سلم فی حق الشئال مع الغنی ای با تو انگری از سوا او داشته است و پرسیدند که  
تو انگری چه باشد فرمود عداوة و عشاوة ای مداد و شبانگاه او و دیگران گفته اند انچه تو انگری باشد  
 و حد تو انگری نصاب زکوة است چه حق تعالی زکوة جزیر تو انکران واجب نکرده است و گفته اند که  
 ر و اگر برای نفس خود و برای هر یکی از عیال خود نصاب بستاند و بعضی گفته اند حد تو انگری بجاه و در رست  
 برای آنکه ابن مسعود روایت کرده است که پیغمبر علی السلام گفت من مال و له مال یغنیه بجاه تو و القیبه  
 و بی وجهه محسوس ای هر که مالی ارد که و بر آستانده بود و آن سوال کند روز قیامت در روی یک آثار  
 خراشید که باشد پرسیدند که غنی چه باشد فرمود محسوسا و قیبه امیر الذهب ای بجاه و در با قیمت  
 آن از زر و گفته اند که راوی این حدیث قوی نیست و بعضی گفته اند که در هر برای حدی که عطاء بسیار  
 روایت کرده است منقطع که پیغمبر علی السلام گفت من سال و له او فیة فقد الحقت فی الشئالی هر که  
 چهل درم دارد و بخواند در سوال الحاح نموده باشد و دیگران در توسع مبالغت کرده اند و گفته اند  
 که روا که چندانی بستاند که بدان جمیع خرد و مدت عمر خود بدان مستغنی باشد یا بضاعتی می آرد  
 که در آن بازگردد و مستغنی شود زیرا که غنی این باشد و عمری که گفت اذ اعطیت شرفا غنی ای  
 چون بهیچ تو انکر کرد انید با بختی که جراحی گفتند که اگر غنی رویش شود روا که چندانی بستاند بمثل  
 حال خود باز کرد و اگر چه ده هزار درم باشد مگر آنکه از حد اعتدال بگذرد و طریقه را در حدیست چون  
 بستاند و از آنرا مشغول کرد گفت که آنرا صدقه کردم پیغمبر علی السلام فرمود اجعله فی حق انک تموت  
 خیر لک ای قرابتا بن خود داده که آن زل بهر و طریقه آنرا بختان ای قیاده داد و حایطی از ضرر مادم و کس را  
 بسیار بی بازگشته باشد و اعطی عمر را یا نافع معاظیرها ای عمر را ای پادشاه شری جمشید باد و شری  
 و بیکر کجی و برایش میدادند و بکلمات آنست که حکایت کرده اند اما تقلیل تا بحدی که بر قوت شبان و جز  
 اقتضای باید یا بچهل درم آن در کراهیت خواستن و بدیها رفتن وار داشته است و آنست که گشت  
 و از آن حکمی و بیکر بد و داداش تا بحدی که ضیعی بخرد و بدان مستغنی شود با احتمال نزدیکی و آن نیز با این  
 مایل است و نزدیکی با اعتدال کفایت کند اله است و در روی آن نظر باشد و در کار آن تفسیق بود و بعضی  
 درین کارها افتد بر جزیری بقیعت نیامده است بجهت بکرم نشاند مگر بدینچه در خاطر وی واقع شود و

و



















مطالب جسمانی و علم و شرب و اعلی مقاصد روحانی و دنیا و آخرت را بخیال برنجله اشارت فرموده است  
 و رواکه شادی نظار بسبب تمام شدن عبادت و سلامت ماندن آن از مضامین و چنانکه بگوید خوشید  
 تمام روزه و سلامت ماندن آن معلوم شود و محض خفت که مستلزم روزه و بدست تمام اعمال و عبادت  
 آن از مصلحت روزه و شرب و روزه و بپیم بر علی السلام گفت ای کمال شرف باب و باب العبادۃ الصلوة  
 هر چیزی را در روزه و در عبادت روزه است و گفت تو را الصلوة عبادۃ ای خواب روزه و احوال  
 و بپیم بر روزه و بپیم بر علی السلام گفت اذا دخل شهر رمضان فحلت انوار الجنة  
و غلقت ابواب النار و صعدت الشیاطین و نادى مناد یا باغی الغیر هلم و یا باغی الشر انصر ای حو  
 ماه رمضان در آید درهای بهشت گشاده شود و درهای دوزخ بسته آید و دیوان در بهشت و دیوان دوزخ  
 آواز دهد که ای جوینده نیکی پیشتر ای وای جوینده بدی باز است و کیع گفت در تفسیر کلمات و شرب و افشا  
 یا اسلمه فی الايام الغالیة بدین ايام روزه و خواسته است که طعام و شرب در آن گذاشته اند  
 و بپیم بر علی السلام در مرثیه مباحات میان اعراس دنیا و میان روزه جمع فرموده است تو  
ای که الله تعالی باقی نماند فی القاب العابدین قول یا ایها الثاب الثاب انک شهوة لا یجلی الشکک شایر انک  
عند بعض ملکوتی ای حق تعالی در شستن مباحات از مایه حیوان عابد و کویای جویای شهوت خود را بر  
من گذشتی و جوان خود برای من بدل روزه کردی و بزرگ من چون بعضی از شستن منی در روزه داکنه  
قول الله تعالی انک کنی نظرا الی عبدی ترک شهوة و لذته و طعمه و شرابه و کبریه و کبریه الی ای حق تعالی گوید ای  
فرشته من من کبریه من کبریه و لذت طعام و شرب خود برای من بگذرانسته و در تفسیر و اعلام  
ما اخفی لهم من روزه اعین خبره انما کانوا یعلمون آمده است که آن عمل روزه است زیرا که حق تعالی فرموده  
انما یوفی الصابر ان اجره و یغفر حساب و جزای روزه دار که بوی سائید حساب باشد در روزه و بپیم  
و در تفسیر یا صفت گفت و سزاوار است که چنین باشد زیرا که روزه حق تعالی است و نسبت به  
مشرع شده است اگر چه عبادت و راست چنانکه خدا نکرده و انشرف اختصاص فرموده است اگر چه  
زمین ویراست و این اختصاص برای معنی است ای که حقیقت و وحی است باز داشتن و ناکردن  
و آن در نفس خود پوشیده است و در آن عمل نیست که بتوان دید و ملاحظا رها خلق می بیند و شاهد  
میکند و روزه را جز حق تعالی ندیده و اعلی اصل است بجز روژه و روزه و هر شمن خداست چه بفر  
شیطان شهوانت و شهوات خود را نشامیدن نمی شود و برای آن بپیم بر علی السلام گفت ان الشیطان یخیر  
من را بر آدم بپیم بر علی السلام گفت انما یخیر الجوع ای بود و باطن آدم همچنان رود که خون بر شامه که از کبر و کبر

روی تنگ کند و برای آن عایشه را فرمود که و می فرماید با حق تعالی ای پوخته در بهشت میگوید عایشه پرسید  
بپیم بر علی السلام گفت ای کبر سکی و در کربانه شرف طعام از ربع مهکات فضا که سکی بخور اهدا می کند  
 روزه مخصوص فیه و بواس و بسن و خفا و تنگ کردن کوزه های می سخن شده است که باختصاص  
 الهی مشرب شود و چه در دفع دشمن خدای ضربت خدای باشد و ضربت خدای بیده را موقوف است ضربت  
 بیده خدای را قال الله تعالی ان ضرب الله یضربکم و یضربکم انما مکرمه بیدایت جهاد زنده است  
 و جز بیدایت را و برای برکت و کذب جهاد و ایضا لیهیم بیکتا و گفت ان الله لا یغیر  
ما یقو حقیق غیر و اما انفسهم و غیره بیکتا شهوات باشد که آن چرخوار و مرغزار دیوان است  
 و چون در چرخوار خضیب باشد آمدن و نشان برقرار باشد بنده را جلایا را بر خالی نکند و خود را  
 لقای و در حجاب بود بپیم بر علی السلام گفت لو لا ان الشیاطین یخونون علی کلک کرم ادم نظر فی الا  
ملکوت الشیطان ای اگر راستی که دیوان در دلهای آدمیان میکرد نه آینه ملکوت است اما بدید  
 و ازین روی روزه و عبادت و در جنگ و دیون ثابت است و چون فضیلت روزه تا بدین حد  
 که تقریفا و از بیان آن و من و شرف ظاهر و باطن آن چاره نباشد و بیان در سه فصل است فصل اول  
در بیان اجابت و سنن و چیزهای که با فساد آن لازم آید تا اجابت ظاهر باشد اول طلب اول  
 ماه رمضان آن بدیدن ماه نو باشد و اگر پوشیده شود با ستمالی روز شعبان بدیدن ماه نو باشد  
 و در ماه رمضان اعتقاد بر قول یک عدل روا باشد میگوید بزرگ ایضاً چون در آسمان اعلی  
باشد قول یک عدل بشنود اگر نباشد خبر باید که در حدیث او داخل شود چنانکه جمعی بسیار از آنجا اختلاف  
کواهی دهند و در شوال جز بقول عدل ثابت نشود برای احتیاط عبادت و هر که از عدل بشنود او را  
 استوار داشت و راستی او برین و غالب شد و روزه بروی آن روزه اگر چه فاقه برین حکم کند و هر بنده را در  
 عبادت موجب غن خود را متابعت باید کرد اگر چه ماه نو رمضان در شهری برینند و در شهری دیگر نیستند  
 و مسافت میان آن هر دو کم از د و مرحله باشد ای که از شانزده فرسنگ باشد هر دو روزه واجب آید و اگر  
 د و مرحله بود یا بیش از آن در شهری که ندریده باشد اجابت میگوید بزرگ ایضاً بپیم بر علی السلام  
 مطالع مختلف باشد در شهری که ندریده باشد اجابت دو روزه و چاره نیست اگر چه هر شب  
 نیست که تبیین تغییر ماه رمضان و بپیم بر علی السلام گفت که ماه رمضان روزه دارد بیده فست است  
 و سر آمد از لفظ هر شب نیست و اگر روز نیست کند در روز ماه رمضان و روزه دیگر و فست است و اگر  
 میگوید در روزه نطق و لفظ طبیعت نیست و اگر روزه مطلق یا در شهر مطلق نیست کند و نباشد از فست است

یا ایها الذین آمنوا



نیت کند **مکروه** میگوید باینکه بوجبه نیت واجب نیست و اگر روز نیت گذشت پیش از زوال باشد  
 روز اول و دومین هم واجب نیست باینکه مطلق صورت روز باشد و اگر شب شک نیت کند که فردا روزه دار  
 اگر از ماه رمضان باشد درست بود چه این نیت بجز نیت مکمل است و استند باشد بقول که او میگوید  
 و احتمال آنکه عدل غلط کرده باشد یا دروغ گفته جز در باب طهارت و استند باشد به استحباب حال چنانکه  
 در شب آخر ماه رمضان شک باشد چه این مانع جز نیت نیست و استند باشد به استحباب آنکه بگوید  
 و چنانکه در زمین و بحر و جهاد و غیره است که ماه رمضان در آمده است شک از نیت مانع نیست  
 بود و هرگاه که شک باشد در شب اگر بیاورد جز نیت کند و نیت در آنجا محلیت است و باشد که  
 جز نیت صورت نیت چنانکه اگر در میان رمضان گوید که فردا اگر رمضان باشد روزه دار و در میان  
 چه آن نیت در آنجا است و در محلیت نیت در آنجا است با او قاطع است که از رمضان است و اگر پس از  
 نیت آن خورد نیت باطل شود و اگر در حال حیض نیت کند و پیش از رجوع پاک شود روزه درست بود **مکروه**  
 باز بودن از رسانیدن چیزی عمدی بچون با او داشت روزه و در آنجا خوردن و آشامیدن و در روز نیت  
 و خفته نباشد و بفسد و حجامت و سر بر کردن و میل کردن و تحلیل کردن تا نباشد و اگر چنانکه  
 در تحلیل چنانکه بماند بر ماند و اگر چیزی بقصد او رسد از راه یا مگر بر آن آب مضغه زبان ندارد  
 مگر اگر مضغه مبالغت نماید آن روزه را تباه کند چه نصیص کرده باشد بلفظ عمد آن خواسته است  
**مکروه** میگوید باینکه بوجبه رسیدن آب و مضغه روزه باطل کند **و اما** لفظ باطل نیت  
 احتراز است از حال فراموشی که آن روزه را تباه کند اما اگر قول یا تحریر و رسم یا بخورد چنانکه شب خورده است  
 پس تحقیق بدانکه روز خورده است قضا واجب بود و اگر آن بر حکم ظن و اجتهاد یا ندانستن واجب نبود  
 و بنا باینکه در اول و آخر و زنجور و دیگر ظن و اجتهاد چهار **مکروه** مباشرت نکردن و حدان تعیب خفته است  
 و اگر بفراموشی کند روزه باطل نشود و اگر شب مباشرت کند بخلع شود و باسد و جنب خیزد روزه  
 تباه شود و اگر در حال مباشرت صوم مد و مفرور خارج کند روزه درست بود و اگر صبر کند تباه شود و گفتار  
 بروی آورد **مکروه** باز بودن از بیرون آوردن منی عمدی مباشرت یا بعد از آن تباه کند و بجهله  
 و بخلع تباه نشود تا انزال حاصل نیاید و لیکن مکروه باشد مگر بر آن کسی که ضابطه صوم خود باشد  
 چه ایشان را بوسیدن بآن نبود و ترک آن اولی فائز غلبه بهم انزال باشد و مع ذلك غلبه دهد و انزال  
 حاصل آید روزه باطل شود و بسبب نصیصی **مکروه** باز بودن از بیرون آوردن منی در آنجا روزه باطل کند و اگر  
 بقصد و در آنجا باطل شود و اگر غلبه از خلق مسینه بر آید زبان ندارد بجهت تباه شدن و شواهد

تعامه  
نظم

مکروه چون بدین رسد آنگاه فرو برد که آن باطل بود **و اما** اگر از آنجا که چهار چیز است قضا و کفارت و قیله  
 و اساک باقی روز تا بروزه داران ماند تا قضا واجب آید بر مسلمانان مکلف که روز بکتابید و بجز  
 باین حدیث و بعضی روزه را قضا کند و مرتبه تا بیک فردا گوید و باینکه واجب نیاید و در قضای رمضان  
 تابع واجب نیست خواهد شایع روزه دارد و خواهد مشققی و اما کفارت واجب نشود مگر حاج است  
 به بیرون آوردن منی و تا و طعام و شراب و آنچه جزو حاج است واجب نشود **مکروه** میگوید باینکه  
 با کلو و شرب هم واجب شود و کفارت است که بنده آزاد کند اگر ندارد و ماه سیوسه روزه دارد  
 و اگر نتواند شست سکین در طعام دهد هر یکی را مدتی و در چهار روز نیت باشد **مکروه** اساک باقی روز  
 بکسی واجب آید که در افطار عاصی باشد یا مضغه بر حایض واجب یا بچون در میان روز باطل شود و بر  
 مسافر نیز چون افطار کرد از سفری که در مسجده باشد **مکروه** میگوید باینکه بوجبه بر هر روز  
 واجب شود و چون یک عدل که او میگوید بدین ماه نود روز شک اساک واجب شود و روزه در  
 فاضل از افطار و مگر چون طاقت ندارد و روزی که برون آید و اول آن مقیم بوده باشد و روزی که روزه  
 دار بوطن خود رسد افطار کند **مکروه** فایده بر حاکمه و بر صغیر با قضا بهم واجب شود چون از بیم هلاک  
 فرزندان افطار کند و روزی یک مد که یک سکن یا و بر پیری که از بعضی روزه نتواند داشت فایده  
 واجب آید **مکروه** میگوید باینکه بوجبه در هر صورت فایده واجب شود **و اما** استنشاق  
 تأخیر بخورد و بقیه افطار بخورد یا آب پیش از نماز و ترک مسواک پس از زوال و احتیاط در ماه رمضان بر آنکه  
 فضیلت آن در باب زکوة سابق شده است و خواندن قرآن و اعتکاف و دیگر عبادت خاصه و عشاء خیر چه آن  
 عادت بغیر علی السلام بوده است که چون ده آخر درآمدی بستر و نوشی و آواز و درستی عبادت با او اول  
 او از عبادت نیاسود باینکه چه شب قدر در آنست و اغلب است که در شبها طاعت و مانند ترین شبهای  
 طاق شب نیت و یک و بیست و سه و بیست و پنج و بیست و هفت است و در این اعتکاف و تابع اولی و بیست  
 نماز نیت تابع اگر چه ضرورتی بیرون آید چنانکه برای عبادت مریض باشد او از عبادت با حضور  
 خانه باز اید سجده یا بجد یا طهارت تابع منقطع شود و اگر برای قضای حاجت بیرون آید منقطع نشود  
 که آبدست در خانه کند و نباید که بخارج بکوشد و بگوید و بگوید علی السلام بیرون نیامدی مگر بقضای  
 حاجت و بیرون آمدن سیدی مگر در آنکه متابع جماع منقطع شود و بقیه **مکروه** میگوید باینکه  
 بوجبه اگر بقیه انزال حاصل آید باطل شود و بحدی عطر و عقد کحل و نان خوردن و خوابیدن و باده  
 شستن و طهت با آن نیست چه هر یک از این محتاج الیه است و رجال تابع و بجز بعضی اقسام تابع منقطع







بشاید که در چند ماه دیگر بنا و کرده شود و معلوم است که مقصود از روز خلا معده است و نکست قوت است  
تا نفس را بر قوتی قوی حاصل شود و چون معده را از اجابت بشام اندازی تا شوی و او را نکست شوق و رغبت و  
کیز بر طعامهای لذیذ و هیئتی شود لذت افزون شود و قوت او مضاعف پذیرد و شوقها را ناشی حاصل آید  
که اگر بر عادت گذاشته شد بجای آن نشاط قوی بودی و روح روزه و ستران ضعیف کردن قوتهاست که بواسطه  
آن شیطان مرد را معصیت میکند و آن هرگز حاصل نشود مگر بتقلیل طعام و آن چنان باشد که همان مقدار  
خورد که پیش خور و یک روز آن روزه نداشته بودی تا ملخون طعام چاشنی با طعام شام جمع کند روزه را فایده  
نماند یکی تا در آب است که در روز بسیار خست و کسکی و نشکی بحسار کند و بضعفت قوتها استعرا باشد  
و دل وی بدان صافی بشود و قوت وی تضعیف شد باقی ندارد تا بداری اقامت و در هاب روی آید و شایسته  
نیاز کرد و دل وی بکرم و دوا و ملکوت آید و از این پسند و شب قدر عبادت انشوی که در آن چیزهای ملکوت کشف  
شود و مراد از قول خدای تعالی أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْقُرْآنَ فَذَرْهُ و هر میانه اینست خود قوت را نظام حاصل  
کرد تا از این حال خوب باشد و غیره خالی کردن معده بر این چهار بکسده نیست تا امت خود را از غیبت خالی  
خالی کند و در کار خود است و آغاز نماز و تغذیه طعام است و زیادت بیان اینچنین در کتاب علم بخوار و مدینه است  
ش و اگر دل وی پس از نظام میانه خست و بیجا معلوم باشد چه معلوم نیست که روزه او مقبول است و او از  
جمله ستران عامر و روان است و او را از جمله دشمنها شکانند وستان است و در آخر عهدی که از آن فارغ شود  
باید که چنین باشد و روایت کرده اند که حسن بصری رضی الله عنه روزی عید بود بر تو گفت که بخنده و بازی مشغول بود  
گفت حق تعالی ماه رمضان آمدنی بختی است برای بنده که با طاعت و عبادت در آن مسافت و مسافت نماید  
و گروهی بخت نمودند و بر خود برسدند و گروهی خفت کردند و نومید ماندند و عجب از کسی بخند و بازی مشغول  
شود و حقیقت که خود نداند در روزی که در آن با بخت کوی طاعت بهایضار مانند و با بخت کوی  
نومیدی نماید بخدای که اگر برده برادر نکوای بر نکوی خود مشغول شود و دیگر او بدی خودی مقبولان نشاند  
قبول باری فرستد و مردودان از اندوه زده بخنده نهانند و خفت بر نفس گفتند که تو نیک به شده و روز تو را  
میکنی که من از برای دفع شر عظیم و عذاب السعیر علیه عباد تو و بطاعت خدای که بکردن آسانتر از آنکه بجدان  
و تو بر خصا نیست که معالی الطیر و زده است ب هر که بنگاه داشت شکوه و فرج از شوق اقتصار نماید و این  
معالی بخند و قضا و روزه وی الصبح میخواند و بعضی آن چه می باشد جواب فتهای ظاهری شرط ظاهر را بجا  
اشارت میکنند که ضعیف تر ازین دلیلهاست که مادران بات ترویج باطن آورده و بیاضه عینیت و امثال آنست  
و لیکن بدست فتهای ظاهری از تکلیفات حیران نیست که مرغافلان که روی بدینا داده و عشت آن داخل تو است

مشتور

مشتور

بایستی

و اندامهای آخرت بخت قبول گویند و قبول رسیدن بود مقصود دانسته اند که مقصود از روز و نخل است  
بخلفی از اخلاق و آن صحت است و اقامت بر شکران و زیارتها را از شوقها را از اندوه انگیزه ایشان  
از شوقها را از اندوه و مرثیه آدمی فوق بنمایان است بدینچه قدرت آن دارد که شوق خود را بنور عقل بکشد و  
مرثیه فرشتگان بدینچه شوقها بر وی مستولی است و او بجای آن سبلی بر هر که در شوقها ملغ باشد باطل  
الناظرین رسد و هم طریقه ستوران شود و هر که شوقها را فرماید با علی علیه السلام نری نماید و باقی ملامت چون  
و فرشتگان مقربان خدایند و یکی بدیشان اقرار کند و اخلاقیاتشان قشبه نماید و یکی ایشان بحق تعالی  
شود و مانند نزدیک نزدیک بود و این نزدیکی بیکان نیست بل بصفت است و چون شوق روزه و نیک و باطل  
و احباب را نیست چه فایده باشد در آخرین چاشت و جمع هر دو و طبیعت در شام با آنچه عنان شوقها و کوی  
مطلوب است و اگر شایسته باشد پس قول خبر علی الصلوة والسلام که مرصع است از کلام من صوم لایحس الا بالصلوة  
چه معنی بود و برای این بود و احس الا بالصلوة یا احس الا بالصلوة یعنی من صوم لایحس الا بالصلوة  
و یترحم و کلام من یحس الا بالصلوة و من صوم لایحس الا بالصلوة ای چه خوش است خواب  
زیر که از افطار ایشان غلبه چند روزه احقان و میداری ایشان و یک ذره یقین و تقوی فاضله و احسن است  
که با عزاداری فریشتگان و برای آن طایفه اندک بسیار روزه و باطل باشد و باطل و روزه را است  
که اندام خود را از آقام و جرم نگاه دارد و طعام و شراب تناول کند و روزه را مفسد کند و سستی و نشکی نمی نماید  
و جوارح را در برهما مطلق العنان دارد و هر که معنی روزه و ستران در یاد اندک کسی از خوردنی و میاشرب  
باز باشد و بزهار تکاب نماید بخورنکشی باشد که عضوی از اعضای و صنوسه با سحر کنجه او را در ظاهر عذر  
موافقت نموده باشد تا مقصود را و آن ستر است که داشته و نماز از یک هر آینه سرود باشد بسبب جهل او  
و مثل کسی که در طعام بخورد و جوارح را از نگاه باز دارد و بخورنکشی باشد که اعضا را بیکان باریشود و نماز  
اینک مقبول بود بدینچه اصل را رعایت نموده است که اگر چه فضل گذاشته و یکی هر دو را جمع کند بخورنکشی باشد  
که عضوی با سه بار شود اصل و فضل را جمع کند و این محال باشد و پیغمبر علیه الصلوة والسلام گفته است  
ایما الصلوة و اما الصلوة ففیها لحاظ احدکم اما الصلوة ای روزه و اما الصلوة و باید که امانت را نگاه دارد و محت  
اینکه بخورنکشی باشد با کماله که آن تو را از کلمات الی الله دست برکش و چشم نهاده و گفت الکلم اما الصلوة  
فلا یصل اما الصلوة اگر از امانت روزه نبودی تقوی و تقوی الی صایه ای بان سر او بیعت داده اند اما  
نگاه دارد و بخورنکشی و جواب تو را مطلق کرد انوار اکنون روشن شد که عبادتی ظاهر و باطنی و تشریف  
و بوی مشهور که او صیانت و هر چه در طاعت و نوا کون بخیر و بدینچه بشر از باب قناعت نمای در طریایب

مشتور



































































آنان را بکتاب نمودی بکار داری و در میان بطلان باطل است و بکار داری بکار بکار  
 میگویند **بایان حکما باطل و وجه اخلاص در عین و طریقت کفر است و کینه کفر است**  
**و یاد کرد از راه و حکما آن را قانع تا آخر بدانکه اول حج دریا قانع است ای دریا قانع تا آخر**  
 پس از روی آن بر غنیمت بران پس قطع علائق از آن مانع باشد پس خریدن جامه حرام پس خریدن زادی که از  
 داخله پس بر آن مدتی پس رفتن در دایره بر حر از زیقات با کلبه پس در رفتن مگر پس تمام فعلی که با کلبه  
 شده است و در هر یک از این کارها یاد کننده را تذکره الیت و عبرت گرفته را عبرت و سر و صدای را تبیی و در  
 تعریفی و اشارتی و مایه نافع آن اشارتی که بنسبیم ناچون بوی آب آن کشاده کرده و اسباب آن دانسته شود هر چه که  
 از آن بر آید که صفات دل پاک را طین و سیاهی علم او منکشف شود **اما فیه** بدانکه رسیدن بخدای میسر نیست  
 مگر بشه از شهود و باز بودن از لذات و پند کردن و ضرورت و مجتهد شدن برای حق و بر حرکات و سکنات  
 و برای ابر و پلانی و عیش و با هب از خلق نفیر می شوند و سرهای کوه اختیار میگردند از خلق صحت می کنند  
 تا بحقیقت مناسبت تواند بود و برای خدای لذت های خاصه میگردانند و طبع آخرت بجای های کربان بر نفس خود گذر  
 گردانند و سوزن آبی را که با خود بر ایشان نهاده است و فرموده **ذَلِكِ يَنْتَظِرُونَ** و **وَلَا يَتَذَكَّرُونَ**  
**لَا يَتَذَكَّرُونَ** و چون آن شمر بر شد و مردمان روی بتاعت شهود آوردند و بفرمودن برای خدای عز و جل  
 و در آن است شدند و برای عز و جل **عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ** فرمود تا طریق آخرت را احیا کند و دست پیر  
 در سلوک آن بنجد بفرما یا اهل ملتها و بر از ره بایست و سیاحت برنا و بر رسید ملکوت **أُولَئِكَ أَهْلِ الْجَنَّةِ**  
**عَلَى سُرُرٍ كَانَتْ تَحْتَهُ نَاقُورَاتُ الْفَخَّارِ** و از سیاحت برنا و بر رسید ملکوت **أُولَئِكَ أَهْلِ الْجَنَّةِ**  
 و حق تعالی این امت را با مقام عام مخصوص کرد و بدینچه در ره بایست ایشان کرد و اینده کار کعبه را بذات مقدسه  
 شریفه این امت فرمود تا مقصد جمیع ایمان بشود بر این تقسیم و تعظیم کرد بر هر شیئی که در عبادت و عبادت را در قیام و حرکت  
 میدان سلطنت و حرمت آن موضع را بجز بر رسید و درخت آن زیادت تا کید و لعین باشد و آنرا نمود و حضرت  
 پادشاهان بر داخات تا از ایران از هر راه دراز و طایبان از هر صوبه و راه میگردانند و روی که از آلوده و صدقات  
 کشند و در اسکان و مواضع مرغها و نهج از راه با لغت نمایند و جلال و کبریا و عزت و استغنیای او را با خلق  
 و طایفه باشند آنچه میدانند که او مقدر است از آن که خلق و بر او گردید یا شهری بوی محیط بود تا از قیام  
 او شان بلوغ تر شود و او عیان و انقیاد ایشان کامل برگردد و از جهت بر ایشان کارها سوزن کرد و آنرا که با  
 انقیاد و عین های آنرا نماید چون سلسله نداشتن جملات و میان صفای و مرده در سبیل کار و ناختن کلیم  
 در این سبیل و در عقل از آن برگردد و مثل اینها را از عقل او منکشف شود و از سرای بای پرور کمال و عبودیت

آنان را ستود و باشد و شادی از کار و صوری بنام المبارک را گفتن بر نام با خود بر تا بفلان رسالت گفت  
 از ایشان را باری ستوری خواهم که من را گرفته ام پس بگوید ارحم الراحمین آنرا و زنی باشد چه کونه احتیاج کرده  
 و طریق جز در روزی نیست چه اگر در آنکه در کشاده شود آهسته آهسته بسیار داد کند **فهم**  
 آنکه با رافت و قریب نماید که چه بروی واجب باشد و در آن کوشد که قربان فرید و گزیده باشد  
 و اگر تطبیع باشد از آن تا و لکن در واجب باشد کند و قول حق تعالی را و من یظفر شفا عزا الله  
 بفر کردن و خوب گردانیدن تفسیر کرده اند و در لذت هدای میقات فاضله اگر از لذت سبب بخور  
 وی شود و در خریدن آن نمائند که چه در سه چیز غلو نکردن می مکاش در آن که اهری باشد  
 هدای واضحیه و رفته چه فاضله آن گران بها تر و نفیس تر آن باشد از صاحب و این عمر و است کرد  
 که عمر داده اشتری گزیده را برای هدای اختیار کرده بود از وی که از اب صید نیار بخور است و پیغمبر علیه السلام  
 برسد که آنرا بفر شد و بهای آن شتهای قربانی بخور پیغمبر علیه السلام فرمود که مفروش را همین با بفرست  
 زیرا که اندک نیکو بر از بسیار بد و صید نیار می افشربانی باید در آن کثیر گوشت باشد و لیکن  
 مقصود گوشت نیست مقصود تزکیه نفس است و نظایر آن از ذلالت بخل و ترس و تحلیت آنجا  
 تعظیم حضرت الهی را چه حق تعالی فرموده است **لَنْ يَأْتِيَنَّكَ اللَّهُ فَنَاءً وَلَكِنَّ آيَاتِهِ تُقْبَلُ**  
**وَلَكُمْ فِي أَنْ بَرَاءَتِ نَفَاسٍ** و کثرت بخت حاصل آید بعد بسیار باشد اندک و پیغمبر علیه السلام برسد  
 که سبب قبول حج چیست فرمود **الْحَجُّ وَالْعُمْرَةُ** و حج با و از بلیه تلبیه گفتار است و شیخ خضر باری است و عایشه را  
 کرد که پیغمبر علیه السلام گفت **مَا عَمِلَ أَحَدٌ مِنْكُمْ نَوْمًا إِلَّا جَاءَهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ أَهْلِهِ وَمَا أَتَاهَا إِلَّا فِي رَجْعَتِهِ**  
**يَقْرَأُ فِيهَا وَأَخْلَاهَا فَإِنْ لَمْ يَقْعِرْ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى يَمُكِّنْ أَنْ يَقْعِرَ بِالْأَرْضِ فَيُطْبِئُ بِهَا نَفْسًا أَوْ عَمَلًا**  
 آدمی روزی که از بلیت خدای دوست تر از اراقت دم قربانی نیست و قربانی روز قیامت با شانهها و شکلهای  
 پیاپی با غایت کمال و نهایت و غرور و حسانت و عبادت خون و عیش و انکار بر زمین آید و حضرت الهی  
 لطیف با پس بدان خوشدلی باید بود و در خبر است که **كُلُّكُمْ صَائِمٌ مِنْ جُلْدٍ فَاحِشَةٍ وَ كَلِّمْ قَوْمَكَ**  
**وَمَنْ أَحْسَنَ وَأَرْهَأَ التَّوَضُّعَ فِي الْإِيمَانِ فَإِنَّهُ يَنْتَظِرُ** ای هر کس از پوستان آن و به نظر از خون آن شادمانه است  
 و آن در گفته اعمال شاد خواهد بود بدان شاد باشد **وهم** آنکه با کثرت شود و رفته و قربانی و از  
 در مال و مصیبتی و ترس و در رسد خوشدلی باشد چه آنکه قبول حج بود و بصیبت و در راه حج بر رفته  
 باشد در راه خدای یکدیگر بر مقصد و آن بر لذت محتبای عز باشد و بهی که غلو نماید و از آن بوی رسد  
 ثواب باید و نیز در حق نگاه میگردان از ضایع نشود و گفته اند که علامات قبول حج از اوست که معصیت بکشت



ظاهر شود چه در زکوة و فقر و شرف و جاه و اذالت و ذل و غنا و نیکو و بد و پاک و نجس و حق و باطل و حق و باطل  
مفهوم و ازین روی عقل بدو مایل است و آنش طبع بدیها مایل و روده کسب و همت و فطرتش که دشمن حق است  
و فارغ شدن برای عبادت باز بودن از شواغل و کسب و مجود نماز و تواضع حضرت الهی است بقیعها که هر یک  
تواضع است و دلها را با تعظیم حق تعالی انوار است و ایستاد و بدین و سنک انداختن و امثال آنکه راه ایشان  
در آن خطی است و طبع را با آنسانی و نه عقل را بمعانی آن مایل می بیند را قدم بر آن باعفی باشد مگر هر چه  
فرمان و قصد فرمان برداری از نیروی که امر است که امثال آن از دست بس و درین مقام عقل انفس  
معزولست و نفس طبع از محال آن خود مصر و بنچه هر چه عقل معنی آن در با طبع را بد نوع میلی  
حاصل آید و آن میل باعث و محض باشد بر کردن و بدین سبب کمال رفی و افتاد و نیکو ظاهر شود و برای  
این غیر علی السلام درج علی الخصوص گفت **لینک یخفی حقاً تعبداً و رقاً** این فطرت نماز و غیر آن فرموده  
حکمت باری مجتهد و تعالی آن اقتضا کرده است که نجات خلق بدان مایه و گردانیده است که راه ایشان  
بر خلاف طبع ایشان بود و زمام امر و نهی بدست شرع باشد و ایشان در کارهای خود بر موجب انقیاد و  
استعداد و در ندیش از انواع تعبدات معانی آن در نتوانند یافت بلیغ تر باشد و ترکیت و لها و گردان  
آنان از متعقبات خوی عادات بمقتضی بندگی محض و فرمان برداری صرف و چون بر معنی ریاضتی بدانند  
که نفوس ازین افعال تعجب می نمایند که ازین اسرار تعبدات غافل است و این مقدار در فی قادر و اصل صحیح  
بنده است **اتاشوق** بدانکه آنکس که شوق و اشتیاق می نماید در ریاضت و بحقیقت بدانستن که خانه خدا  
و آنرا نمودن حضرت پادشاهان ساخته اند و زیارت خانه زیارت حق تعالی است و هر که در دنیا قصد  
کند سزاوار باشد که زیارت او ضایع نگردد و در میان معین مقصود زیارت و آن نظر است و وجه  
کرم الهی و سزای خلد نصیب او گردد از آن روی که چشمه قاصد را در سزای نیا آن توت باشد که بگوید  
دیدن وجه الله را قبول تواند کرد و طاعت احتمال آن ندارد و بقیع خود مستعد آن کمال شود و  
در سزای آخرت که اقامه دایه و از اسباب بقا و فائز گردانیده شود مستعد نظر و دیدن کرد و لیکن  
بقصد خانه و تکلیف بر این حق تعالی خداوند خانه می شود بحکم و عده که برین شوق تعالی خدا و او را  
بسی اسباب بقا می کشد تعالی بدو باین معنی که تقریر افتاد معنی یکیم هست و آن آنست که همیشه شوق  
باشد که آنچه اضافه می شود دارد و خانه مضامین حق تعالی پس سزاوار باشد که بدو اشتیاق و تعبد و محبت  
این اضافه برین طلبی ثواب موعود که در قصد آن موجود است **و اما** بدانکه بدانکه و غیره  
خود فریاد و وطن میگوید و از لذات و شهوات جدایی اختیار میکند و روی بپاوت تعالی می نماید

و سبب غلبت فطرت خدا و نفعان و نیکو و بد و پاک و نجس و حق و باطل و حق و باطل و حق و باطل  
و هر کس برین عظیم طلبد و بر اخطای عظیم ارتکاب آید نمود و غیر او خالص برای خدا باشد و از شوا  
ریا و سمعه و دور و بیقین بدانند که آن قصد و عمل و جفا الص قبول شود و هیچ فاحشه از آن رشت  
باشد که قصد حرمت برای پادشاه کند و مقصود او غیر پادشاه باشد پس عزیر را در نفس خود صحیح است  
و نصیحه غیر باخلاص بود و اخلاص نداشتن بودن از ریا و سمعه و تبرها از آنکه بدتر را بر بهتر اختیار کند  
**و اما قطع علائق** معنی آن در مظاهر است و توبه خالص برای خدای را کل معاصی تا از سرگناه بگریزد  
پای و راه نهاده هر مطلق علائقی است و هر علائقی چون عزیزی خاصه که چنگ در گریه یاری می نموده است  
و تشنیه میزند و میگوید که مبروی قصد برای پادشاهان میبکشی یا آنچه در خانه خود و معصیت  
وی می بینی و فرمان و راهمال میبکشی بخوار می نموی و شرف نمیداری که چون بنده عاصی بدین سزای  
روی و او ترا قبول نموده و رد کند اگر در قبول زیارت و شوق آری و از فرمان او رنجای آید آورد  
و از عهد و مطالبه قضای حسرت و از کل معاصی توبه کرد و علائق دل از التفات بغیر او منقطع گردانید  
تا روی دل بدو آورده باشی چنانکه روی ظاهر چنانچه او را که چنین کنی نصیب تواضع و از جزایع توبه  
و در آخر جز و طرد باشد و علائق نفعان و وطن خود منقطع گردانید چنانکه کسی بکلیت دل از آن برگردد و نیکو  
کند که و بر ابدان رجوعی نخواهد نمود و برای اهل اولاد خود وصیت نامه بنویسد چه مسافر و چه  
تملک است مگر آنکه لطف الهی بر اعیان فرماید و در حال قطع علائق برای فرج قطع علائق برای غیر  
آخرت باد که چنانچه آن برود و ریاضت و آنچه درین سفر قندی می نماید بطبع بسیار سفر است چه  
سفر است و باز گشت بداشت و بناید که در وقت استعداد این سفر غافل نبوی **و اما** **و اما**  
از وجه حلال طلبد و چون در نفس خود رجوعی بیند و بسیاری را و طلب طعمای که بر داری سفری  
ما از جهش از رسیدن مقصد تها نشود باید که یاد کند که سفر آخرت در از تر از بر سفر است و زاد آن  
تقویت و آنچه جز آنست از انجمله که و بر ازاد پندارند بمرکز از وی جدا شود و بای می نماید چنانکه طهارت  
در اول منزل تا شود و بوقت حاجت حیران و محتاج و بی حیل باشد و باید که بنده از آنکه اعمال او کرد و زاد  
آخرت است پس از سر له باوی نماید ثواب ریا و کدورات تقصیر آید و آنرا **و اما** **و اما**  
چون از لحاظ کند که حق تعالی بدو باینکه بجز از اینچه ستودا از اسخوی کردانیده است تا بر رفتن از کج  
برستد از بند و مشغلت را بر وی آسان میکند و از جهار و جنازه را یاد کند چه کای از جهی و سوزی معنی  
است و نیست و بیکد که این غلام برین مرکب صلاحیت آن دارد که زاد آن سفر شود برین مرکب چه آن بغایت































از تمام شب تا که از او بایک بلند خوانند و در آنجا ای بای که اگر آنرا شب خوانند و بر استماع  
کنند و در نماز و بر استماع باشد و بعد از آنکه بر سه کس از صحابه گذشت یکی ابوبکر و آهسته بخوانند از  
خواندن پس بگفت آن آنگاه آنچه بود معنی ای که کس از صحابه میگویند میشود و در هر دو اول بلند  
میخواند از روی هم پس بگفت اوقط الوشتان و از خبر الشیطان ای خفته را چید او کنم و در نماز با زار و  
و سوره بلال و آیات متفرق از هر دو روی بخواند از روی پس بگفت اخلاط الطیب الطیب ای الطیب ای الطیب  
با ای الطیب ای الطیب بخواند علی السلام فرمود که کس که در احسن و احباب ای میگویند که در اید و مصیب اید و  
تلفیق این احادیث است که آنها بخوانند از آن وضع و در آن است پس چون کسی بخواند از آن برده فاضله  
و اگر نرسد بلند خواندن و وقت بر نماز کند و بگویند بخوانند فاضله زیر آن عمل در وقت  
و فایده آن چیزی هم معلوم است و خبر سعدی را از آن روید خواننده را بسیار کند و در وقت آن جمع  
کرد اندوخته و بر ایدان مضرب دارد و بلند میخواند و از خواب را براند و نشاط خواننده میفرماید که اهل او که کند و  
شدن خفته بدان توقع نکند و او سبب جایی می شود و بطال غافل و بر اینند بسبب بی رنظا اید و نشاء  
خدمت شود و چون چیزی ازین قضا حاضر شود و فاضله و اگر این همه جمع شود و ازین صاعقت باشد  
فعل نیست مردان بکثرت شیوه نماید و در ایدان متصاعقت شود چه اگر در یک عمل و بیت باشد و فایده  
باید برای این و صحف خواندن فاضله چه عمل بصبر و تأمل صحف و برداشتن آن در افراید و تأمل  
آن افزون شود و گفته اند بلی ختم در صحف برابر هفت ختم باشد از بر و در صحف عثمان و صحف اوستا  
خواندن وی در آن پاره شده بود و بسیاری از صحابه و صحف خواندن وی و کراهیت داشتند که روزی  
بگذرد و در صحف بنیدند بعضی فتنای مصر و بصره که می بخت شافعی رفتند و صحف پیش او برداشته  
گفت فقه شما را از قرآن مشغول کرده است من نماز خفتن بکزار و در صحف پیش گیر تا با ما دانش و آنرا بیک  
**دهم** بگو خواندن و از استادن بگویند آن و از بی فراطی که نظم آنرا کرد اندر آن سنت است بخبر  
علیه السلام گفت رَبِّهِمُ الْقُرْآنَ بِأَصْوَاتِهِمْ ای قرآن را با آواز خود بسیار باید میزدند گفت مَا أَذَّنَ اللَّهُ لِقَائِهِ  
لِحُسْنِ الْعُقُوتِ بِالْقُرْآنِ ای حق تعالی هر چه را چنان استماع نماید که آواز خوش دارد بخواند قرآن و گفت  
لِيَكُنَّ مِنْ أَلَمِ تَعْرِفَ بِالْقُرْآنِ و تعنی باین نازی آفریند که دانند قرآن بعد است و قرآن را بگویند که  
گفته اند این موافق لغت است آمده است که بخبر علی السلام عایشه را انتظار بنمودی چون و وقتی  
آمده بود بجه سبب برآمدی گفت یا رسول الله قرآن خواندن مردی استماع می کرد که آواز خوشتر  
از آن شنیده ام بخبر علی السلام هر چه خواست و در آن استماع فرمود پس از آنکه گفت و پس از آنکه

او حذیفه است الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِي الْقُرْآنِ مُشَاهَدَةً و شبی کوشید خدا را بر سعادت داشت ابوبکر و محمد و  
خدمت و بدنه هر سه دیری بایستادند گفت مَنْ أَرَادَ أَنْ يَفْقَرَ الْقُرْآنَ عَصَا كَأَنَّ زُلْفَةَ عَصَا عَلَى ذُرِّيَةِ  
أَبِي بَكْرٍ ای هر که خواهد که قرآن را از نو تا ز چنانکه نازل شده است بخواند بایک بقراوت پس از آنکه خواند  
قامت بعد از روی بود و بعد از آنکه بخواند در آن گفت بخوان گفت یا رسول الله قرآن بر شما نازل شده است بخوانم  
فرمود ای حبیب ان الله قد بعث من خیر منی ای و ست دارد که از خیر خود بشنود پس خدا را بخواند و پس  
عَلَى الْفَلَاةِ وَالسَّلَامِ میگوید و خواندن او موسی استماع فرمود گفت أَفَلَا تَرَوْنَ أَنَّ هَذَا مِنْ قُرْآنِ اللَّهِ  
وَأَوْدَى إِلَى الْأَرْضِ صوت و طبعان داود نصیب اوده اندا موسی چون این سخن بشنید گفت وَأَكْثَرُ  
أَنَّكَ كُنْتَ تَعْلَمُ بِرَبِّكَ ای اگر بدانی که توانست میفرماید و بگو بخواندن وی تر با فاضله  
نمودی و همیشه قاری غیر صلی الله علیه و سلم در خواب دید فرمود که تو بهیچ کس قراءت را بخت  
خود راسته میگردانی گفت آری فرمود جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا و آمده است که اصحاب غیر صلی الله علیه  
و سلم فراهم آمدند یکی از بفرمودند که سمعی از قرآن بخواند عمر رضی الله عنه ابوموسی گفتی پرورد  
مرا فریاد داده و خواندن کوفتی نزد یک بودی که نماز از او وقت میماند رسیدی گفت ای امام المومنین  
الْعَلَمُ و فرمودی وَأَكْثَرُ ای سمعی از قرآن بخواند و از آنکه بخواند و از آنکه بخواند و از آنکه بخواند  
گفت مَنْ اسْتَمَعَ إِلَى آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كَانَتْ لَهُ نَوَافِلُ ای هر که آیتی از کتاب حق تعالی  
استماع کند روز قیامت آن آیت و بر او نوری باشد و در و این بگویند که عَشْرَةَ آیت ای بلی برای وی  
بنویسند و چون ثواب استماع بسیار است و سبب آن خواننده است و هم در آن شریک باشد که آنقدر فضل و پاداش  
**باب سی و در اعمال باطنی خواندن و آن ۳۵**  
فهم اصل سخن بر تعظیم این حضور دل پس بدین ترتیب از تعظیم این روضه فهم بر تعظیم این روضه  
پس بر تعظیم این روضه **اول فهم** عظمت سخن فضل و لطافت برای بجهان و خدا و حق خلق با بجهان و عرض جلال  
خود مدیه بجهان فهم بر آن نزد که پس بگویم که ایشان چه لطف فرموده است در رساندن معانی سخن  
که صفی قدیم است و قیام بذات ایزد همای ایشان و چگونه آن صفت در طرح و در آواز که صفت آید  
است بخانی نموده است چه مردم عاجز است از رسیدن بجهان صفات خدای لا یوسیل صفات خود  
و از آنکه بجهان اعلام او بکسوت حرمها پوشیده است عرش و کرسی شیندن آن لطافت و ناشی و آنچه میان  
ایشان است از عظمت سلطان و سبحات انوار آن متلاشی گشتی و اگر حق تعالی موسی را تنبیه فرمودی بنیاد  
سخن و بر احتمال توانستی که چنانکه در میان و حق تعالی و بر احتمال توانست و بیت شد و بر این میگویند















بودی مردمان در آن مختلف نشاندی **هفتم** تخصیص و آن چنان باشد که تقدیر کند که هر خطا که  
 در قرآن آمده است مقصود اوست اگر امری و نهی و ماسر و منی خود را دانند و در وعده وعید  
 همچنین و اگر قصص انبیاء و پیشانیان شود بدانند که اضافت نیست و مقتضای تلبس کردن و از  
 تضاعف آن آنچه بدان محتاج است برادر چه در قرآن هیچ قصه نیست که زیاده برای ناید بجز  
 و اقتضای است و برای بر حق گفت **ما نثبتک به فؤادک** و بنده باید که تقدیر کند که حق تعالی بر او ثابت  
 میفرماید بدانچه احوال غیر از آن و جلالت برین و ثبات ایشان برین برای نفسی که بپای یکدیگر و چگونه  
 تقدیر کند که قرآن بر عقل انسان علی سبیل الخصوص نفرستاده اند بر شفا و هدی و نور و رحمت عالمی است  
 و برای بر حق **ما نثبتک به فؤادک** و بنده باید که تقدیر کند که حق تعالی بر او ثابت  
**عالمی است** و برای بر حق **ما نثبتک به فؤادک** و بنده باید که تقدیر کند که حق تعالی بر او ثابت  
**لنأسر** و **ما نثبتک به فؤادک** و بنده باید که تقدیر کند که حق تعالی بر او ثابت  
**نصاف** و **لنأسر** و **ما نثبتک به فؤادک** و بنده باید که تقدیر کند که حق تعالی بر او ثابت  
 مردمان بخطاب مقصودند آحاد مخصوص باشند و این خواننده مقصود بود پس او را بر مردمان بگوید  
 کار کند که بگوید مقصود هموست **حق تعالی گفت** و **أوحی الی هذا القرآن** و **لقد مکرم به من یلک محمد**  
 کعب و حق گفت در تفسیر این آیه هر که قرآن بدو برسد چنانست که حق تعالی بر وی سخن گفت و چون این  
 تقدیر کند خواننده قرآن را علی سبیل چنان خواند که بنده نامه خداوند را که بدو نوبت دارد را تا نماند  
 و بر مقتضای آن کار کند برای این یکی از حکما گفت که این قرآن سالتی است که از پروردگار و با ما رسیده  
 و در آن برای آنها است در نمازها آنرا نذر کنیم و در خلوتها بران واقف شویم و در طاعتها با استماع  
 آنرا متفید سازیم و مالک بر دنیا را یعنی ای اهل قرآن قرآن بدو در حاجه و راحت فرمود که قرآن بها  
 مؤمن است چنانکه باران بهار زمین است و قناده گفت همچو باران منشعب گردد که کمی افزونی  
 در وی بدو آنچه حق تعالی گفت **هو سقاء و رحمة للؤمنین** و **لا یزید الا ظلمة** و **لا یزید الا ظلمة**  
 ناشر و آنچنان باشد که در وی از وی از شایه مختلف پیدا آید حسب اختلاف آنها و حسب غرضی از خلقت  
 و بعد از آنکه دل و بدن تصف شود از خزن و خون و رجا و غیر آن چون معرفت و غیره و شوق  
 غالب بر احوال او بود و در وی چه تصنیف آیات قرآن غالبست و ذکر مغفرت و رحمت در وی و در وی  
 مکر و مغرور و شیطانی که عارف از انزال آن قاصد چنانکه گفت **و انزلنا من السماء ماء فربا من حیث یشاء**  
 آن با ذکر و کتاب **و امن و عمل صالحا لانه لعلنی** و گفت **و العباد ان انزلنا من السماء ماء فربا من حیث یشاء**

تقدیر

تقدیر

**استوا و عملوا الصالحات** و **تواصوا بالحق** و **تواصوا بالصبر** چهار شرط مقتصد دانید و جای که مقتصد  
 فرمود یک شرط جامع یاد کرد و گفت **ان رحمة الله و بركاته** و **من یحب الله** چه احسان جامع است  
 و هر که قرآن را اول آنرا تصحیح کند همچنین باید هر که این معنی فهم کرد سزاوار بود بدانچه حال او ترشح باشد  
 و برای بر حق گفت بخدا که امر و هیچ بنده این قرآن بخواند آنچه بدان باقی از ذکر نعم و کرم و روح و  
 او بسیار شود و شادی و خشنود و راحت و بطالت او اندک کرد و وهیب بن ورد گفت در بر حدیثها و شوط  
 بنکرستم هیچ چیز را از باران دارنده تر و از دود آرنده تر از خواندن قرآن و فهمیدن آن نیست تا قر  
 بنده بخواند آن باشد که رجعت آتی شود که بخواند پس در حال معید و مقتصد کردن مغفرت بشرطها از پنا  
 چنان تر کرد که مردن نزدیک باشد و در حال توسع و در آخر چنان شاد شود که گوی ز شادی بخواند  
 برید و در حال ذکر و صفات خدای و نامهای و برای خضع جلال و سرفرازی و از عظمت او بیرون دل  
 آرد و در حال حکایت و مقال کاقرآن که در حق خدای میگویند حق تعالی ازین و فرزندانیات میکند  
 آواز است کند و در باطن خود شکسته شود از شور و شتی چنان ایشان و در حقیقت بهشت از راه اشتیاق  
 نشاطی باطن برآرد و در صفت آنرا از ترس میان شاهان و پهلوانان بلرزد و چون خبر علی السلام را برسد  
 فرمود که برین بخوان گفت سورت سنا آغاز کردم چون بدین آیت رسیدم **کیف اذا حیث ایزک**  
**اذا حیث ایزک** و **کیف اذا حیث ایزک** و **کیف اذا حیث ایزک** و **کیف اذا حیث ایزک** و **کیف اذا حیث ایزک**  
**الان** ای اکنون تر باشد است و این بدان بود که شاهد آن حال را برانگیخت مستغرق کرده بود  
 خایان کسی بود که از شنیدن آیه و عید پیوسته میشد و کسی بود که وفات میکرد و بشکل بر حالها  
 از دایره حکایات بیرون آید چه در حال خواندن این **اذا حیث ایزک** و **کیف اذا حیث ایزک** و **کیف اذا حیث ایزک**  
 نباشد حال بود و در وقت گفتن **کیف اذا حیث ایزک** و **کیف اذا حیث ایزک** و **کیف اذا حیث ایزک** و **کیف اذا حیث ایزک**  
 حکایت کنند باشد و چون بخواند **و انزلنا من السماء ماء فربا من حیث یشاء** و **انزلنا من السماء ماء فربا من حیث یشاء**  
 تا خلوت تلاوت بیاید و اگر بدین صفتها نباشد و در دل و این حالها نباشد و در دل و این حالها نباشد  
 زبانی باشد با آنچه نفس خود را صریح لعنت میکند و بغفلت و اعراض و احتیاط و غفلت منسوب میکرد  
 در قرآن خدا را و **انزلنا من السماء ماء فربا من حیث یشاء** و **انزلنا من السماء ماء فربا من حیث یشاء**  
 و در قول و **و انزلنا من السماء ماء فربا من حیث یشاء** و **انزلنا من السماء ماء فربا من حیث یشاء**  
 دنیا و در قول و **و انزلنا من السماء ماء فربا من حیث یشاء** و **انزلنا من السماء ماء فربا من حیث یشاء**  
**انزلنا من السماء ماء فربا من حیث یشاء** و **انزلنا من السماء ماء فربا من حیث یشاء** و **انزلنا من السماء ماء فربا من حیث یشاء**







شاهده کند نه غیر او را منقول باشد قول خدا را گفت و الی الله و قول او را لا یخلف الوعد الله الی الله  
 و هر که در مرتبه ها او را نرسد غیر او را دیده باشد هر چه بنده بدو التفات کند مستحق مجازاتی باشد  
 از شر او یعنی بل یوجب خالص است که در مرتبه ها او را نرسد **و در بیان آن**  
 که از حول و قوه و کبریت در نفس خود بچشم رضا و تزکیت بزار شود و چون آیات و عود و معانی  
 خواند نفس خود را آنجا نرسد بل ارباب یقین و صدق را و او را تمام بیند و او را در معرفت و ارباب یقین  
 لاحق گردد و چون آیت مقت و کوهش عاصیان و مقتضای خواند نفس خود را آنجا نرسد و از زمین  
 چنان بقدری که مخاطب است و برای آن عمر و صله و کفای **و الی الله** و از برای رسیدن  
 کلام محمل باشد آنجا که بگوید میگوید و جواب آن قول حق تعالی **ان الانسان لظالم و کفار** و بخواند و بگوید  
 بر اسباب را گفت که چون قرآن خواند چه دعا گوئی گفت هفتاد بار از قصیر خود آمرزش خواهم و چون  
 نفس خود را در خواندن مقصود بیند از بدین قصیر سبب قرب باشد چه هر که در حال قرب بعد از  
 نماز یا طریقه ساخته باشد که بواسطه خوف و لا بد هر چه دیگر رساند از درجات قرب که از ذکر  
 اذله العالیتر بود و کسی را که در عین بعد قرب بوی نماید که کوی حق صادر شده باشد که بواسطه آن  
 او را بداند که دیگر از آن نماز ندارد و رکات بعد از ذکر که اول فرود بود و هر که بچشم رضا و خود بخواند  
 خود مجرب شود و هر که از آن حسد بگذرد که نفس خود التفات کند و در قرائت جز خدا را نرسد و ملکوت  
 او را منکشف شود سلیمان بر او سلیمان را ای گفت که این توان دوستی را وعده کرده بود که نزد یک  
 اظهار کند و بنویسد آنگاه که جمیع بدید و آن دوست او را روز دیگر بدید گفت وعده کرده بود که  
 که نزد یک من اظهار کنی از اخلاف فرمودی گفت اگر وعده نوی بود عذر آن با تو بخواسی گفت که مرا  
 چه پیش آمد چنان بود که چون نماز خفتن بگزارد مرا بدیدم که در بگزارد آنگاه بنویسم زیرا که از ذکر  
 آتش نتوان بود و در دعای فرمودم که سر غزازی بگزارد و فاع شکوفها بود از بهشت پیش من باشد  
 و من در آن میگویم تا آنگاه که با مداد شده و این گفته باشد بگزارد آن که از نفس خود بر او نشود التفات  
 بدو و هوای او منقطع گردد آنگاه این گفته ها محصور باشد باعتبار احوال صاحبش و جای آیات  
 رجاء خوانده و استبشار بر و غالب شود صورت بهشت بروی منکشف گردد و از آنجا شاهدی  
 که گوئی عاینه می بیند اگر غلبه خوف را بود آتش منکشف شود تا انواع عذاب آن بر چند و این آیات  
 باشد که کلام حق تعالی است **و من یصل و یسجد و یخوف و یحیی و یمن و ینطق و ینطق و ینطق و ینطق**  
 و انعام اوست و بطش و انتقام و اعتبار و مشاهده کلمات و صفات در احوال انعام کرد و بگوید

هر آن مستعد شود که شرف چیز را که مناسب و مقارب آن باشد چه مستعد است که چون شنیده  
 مختلف باشد حال شونده یکی بود و شنیده مختلف است چه در سخن ششم و شش و ششم و ششم و ششم  
 اوست و جزئی است که از هر چیز آن ندارد و جزئی است که هیچ چیز را بهر حال ندارد  
**باب چهارم در فهم قرآن و تفسیر آن**  
 شاید گوئی که در باب سابق در فهم سرار قرآن آنچه ارباب دقایق را از معانی آن منکشف کرد در مقام  
 نموده و در تعظیم آن اطاعت واجب داشته و چگونه آن روا باشد که بغير علی الصلوة و التلاوة و غیره  
 من بشر القرآن برای **فلیستبوا مفهده من الشار** و برای این معنی مفسران ظاهر تفسیر کرده اند و هر  
 مفسر آن در تفسیر کلمات قرآن بخلاف آنچه از این عبارت دیگر مفسران آمده است تصریح نموده  
 و گفته که آن تصریح کلمات پس اگر این تفسیر و تفسیر درست است فهم قرآن را حفظ تفسیر آن چه معنی  
 باشد و اگر درست نیست قول بهر را من بشر القرآن برای **فلیستبوا مفهده من الشار** چه معنی بود  
 بدان آنکه گفتار است که قرآن را تفسیر ظاهر معنی نیست و از حد نفس خویش اجزا کرده است و او را  
 از خود اجزا میکند طبیعت و لیکن بدانچه مخلق را بدین درجه که خداست باز نمی آید و معنی است  
 در اخبار و آثار و اوست را که در باب فهم را در معانی قرآن شریع عظیم است علی **و الله اعلم** و گفت  
**ان یولی الله عهدا فاما فی القرآن** و اگر جز بجز و متعلق چیزی دیگر نیست آن فهم چه باشد و بگوید  
 گفته است **ان یولی الله عهدا فاما فی القرآن** و بطننا و خدا و مطلقا و این حدیث سوقوف بر این معنی است  
 و او از علمای تفسیر است پس معنی ظهر و بطش حد و مطلع حدیث و علی **و الله اعلم** و گفت که تفسیر آن  
**سبعین** یعنی از من تفسیر آنچه الکتاب و تفسیر ظاهر فایده در غایت اختصار است پس سخن علی چه  
 معنی باشد و او را گفت **لا یفقه الحق یجعل القرآن و جوهها و یولی الله عهدا فاما فی القرآن**  
 شست هزار فهم است و آنچه از فهم آن باقی مانده است بیشتر است و دیگری گفت قرآن بهشت  
 هزار و دویست علم شامل است چه هر که علی است و آن چهار بار متضاعف است چه هر که را  
 ظاهر باطنی حدی و مطلع است و نیست با و از کردار اندن غیر علی السلام آیت نموده را بر  
 شش بار معانی آن نباشد و آنچه و تفسیر آن ظاهر است و مثال آنرا بکار احیاء باشد و این معنی  
 است من را در علم الاکابر و الاخرین **فلیستبوا مفهده من الشار** و معلوم است که از تفسیر ظاهر علم  
 اولین و آخرین حاصل نشود و در جمله کل علمها در افعال اخفای صفات و اخلاص و در قرائت  
 شرح ذات و صفات و افعال اوست و این علمها را نهایت نیست و در قرآن اشارت به جمیع آن و مطلقا

از هر























































شان بیست و نهم

ناحق بخته اید برین بر میدارید و شکها از هم برگزیده اید و خشم بر شما و بختی به است و هرگز شما را از من جز  
 دوری بادت نخواهد شد و انواله صمدی با حق گفت که سلیمان علیه السلام با خلقی بسیار با ستیفا پیران بخت  
 موجه را دیدست با افتاده و پانها بر آسمان بر داشته و میگفت ای بار خدای ما از جمله آفریدگان تو ایم  
 و ما را از روی تو بیخاری نیست بر ما را بکنه غیر هلاک مگردان سلیمان گفت باز کردید که مقصود  
 شما دعای بکران بر آمد و او را حق گفت که مردمان با ستیفا میفرستد بلال بن سعد رسایان ایشان را بستاند  
 و خدای تعالی بجز و شما یا کرد و گفت ای کرده حاضر این شما بکنه کار حق بلکه داری خود را در حق می نماید  
 گفتند بلی بر گفت ای بار خدای ما شنیده ایم که تو فرموده ما علی الحسین من است بر ای بر بیکو و ان  
 هم سبیل نیست و ما بکنه کار حق بلکه داری حق هم بر حضرت خیر اشا اما را شوق اندوز و گفت اللهم انک  
 انما و انما و انما و دست برداشت و دیگران هم بموافقت و حق ست برداشتند بر این بارید و ماله  
 بر نیار گفتند که برای بار حق عای بکوی گفت شما با را از چشم میدارید و من سبک را تو صدق نیام و آمده  
 که عیسی علیه السلام برای استیفا بصورت و جماعتی که حاضر شد نداشاز گفت هر که گناه دارد باز کرد و به  
 باز گفتند و هر چه از یک کس گناه عیسی روی بر آورد و گفت ترا هیچ گناهی نیست گفت بخدای هیچ گناهی  
 نمیدانم مگر آنکه روی نماز سبک کردم زخم بر گشت چشم روی گریست خدا که از من گذشت  
 انگشت و چشم کردم و در پی بر و ان کشیدم و در پی بر و ان کشیدم عیسی فرمود که ای کوی چون بدعا شو  
 شد بری بکند و بار را با بر و ان بسیار احصا شد و بختی عیسی گفت که در عهد داد و دعا ایلام خطو حال  
 شده مردمان که از ان علم برای استیفا اختیار کردند ایشان همه بیرون رفتند و مردمان متاعت نمود  
 بخی از ایشان گفت بار خدایا تو در نور و رخ و نور که دانیده ای که کسی که بر ما ظلم کند یا بکند از وی عفو کنیم  
 ای بار خدای ما بر نفس خود ظلم کرده ای و از ما عفو فرمائی و گفت ای بار خدای تو در نور و رخ و نور که دانیده  
 بندگان خود را آزاد کنیم ای بار خدای ما بندگان تو یوم ما را آزاد گردان و سیو و گفت ای بار خدای تو در  
 نور و رخ و نور که چون مسکینان بر در ما ایستند یا ایشان را از نکستی ای بار خدای ما مسکینان تو یوم و در  
 تو ایستادیم دعای ما را در مکن حق تعالی ایشان را بار داد و عطاء مسکین گفت که باران باز ایستاد  
 ما برای استیفا بر و ان آمده و سعدون بخون و زار و کورستان دیدم در من گریست و گفت ای عطاء امروز  
 روز نشو و است یا آنچه در کورهاست از انشور بایند اندکستم و تو بیکو و ان باز ایستاده است ما با ستیفا  
 بیرون آمدیم گفت ای عطاء یا که از عیسی بیرون آمده یا با دلهای آسمانی گفتیم بدلهای آسمانی گفت  
 هیاهای عطا بیه کنه کار که گوی که نه مکن نتیجه تا قد بصیلت پس سوی آسمان گریست و گفت اللهم

بسم الله الرحمن الرحیم

وَسَيَذَرُكَ اللَّهُ لَكَ الْبَذْلَ الَّذِي يَدْرِيكَ وَلَكِنْ بِالْمَكْنُونِ مِنْ أَسْمَاكَ وَمَا وَدَّ الْحَبِيبُ مِنْ أَسْمَاكَ  
 إِلَّا أَنْتَ سَمَاءُ عَدَا حَبِيبِي الْعِبَادَ وَتَرَفِي بِرَأْسِي لَا يَمُنُّ هُوَ عَلَيَّ كَلِّ قَدِيرٍ عَطَاكَ مِنْ  
 اِنْ نَعَامَ تَكْتَبُهُ بُوَدُّكَ دَرِ آسَمَانِ عَدُوِّهِ قَطَا هَرِشْدُو بَارَانِ چنانکه آداب از هر من شک بر وین آید  
 بارید نکرفت روی کرد اندوخت **بسم الله الرحمن الرحیم** **عَمَّا أَزْهَدُونَ وَالْعَالَمُونَ** **أَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ آجَاغُ الْبَطُونِ**  
**أَسْمَاءُ الْأَعْيُنِ الْعَالِيَةِ فِيهِ** **فَأَنْفَقَ لِلْهَرَمِ وَهَمَ مَاهِرُونَ** **شَعَلْتُمْ عِبَادَةَ اللَّهِ حَتَّى**  
**قِيلَ لِي الْأَسْأَلُ أَنْ يَجْزِيَهُمْ جَنُونا** ای زاهدان و عبادان بیکو کرده اند که برای ضای مولی شکهای خود  
 کرسنه داشتند چشمها بیدار و هم شب در بی خوابی بگذرانیدند و عبادت حق را ایشان را بجا نشغل  
 کرد که مردمان نکشتند که در ایشان جنونی است و ابن المبارک گفت که در خط سالی عظیم مدینه رفتم مردمان  
 دیدم که با ستیفا بیرون میفرستد من نه موافقت کردم و کوی سیاه را دیدم که قطعه خنیش در گریسته بود  
 و قطعه بود و شالخته بیامد و پهلوی من پشت و شنیدم که میگفت ای خنیش **اللَّهُ جَعَلَ عِدَاكَ**  
**كِرَّةَ الذُّنُوبِ وَسَاءَ دِي الْأَعْمَالِ وَقَدْ خَشِيتُ عَنَّا عَيْتُكَ السَّمَاءُ لِيُوْزِبَ عِبَادَكَ ذَلِكَ فَاتَّأَنَّا**  
**يَا حَلِيمًا ذَا الرَّأْفَةِ يَا عَزِيزًا لَا يُعْرَفُ بِنَاءُ دَمِيهِ إِلَّا بِالْجَبِيلِ أَنْ تَكُنْ لَكُمْ السَّاعَةُ السَّاعَةَ** و چندان تساهل  
 بگفت ابر بر آمد و باران بر طوف باریدت گفت و ابن المبارک گفت زانجا بر فضیل رفتم و گفت عذرا  
 می نیم گفتم عیما بسقت نمود و بدو رسید و فیما تشریف فرست ولایت بر شد و این فقه بر و گفتم  
 نغز زد و بیرون افتاد و آمده است که عمر رعو الله بعد دعای استیفا گفت و عیسا بر و حق تعالی در  
 شیع آورد و چون عزان عافا رخ شد عیسا گفت **اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَزِيلُ لِي السَّمَاءَ بِلَا ذَنْبٍ وَ**  
**تَكُنْتُ إِلَّا بِتَوْبَةٍ وَ قَدْ تَوَجَّهْتُ إِلَيْكَ يَا إِلَهِي مِنْ تِلْكَ وَ هَذِهِ آيَةُ إِلَيْكَ بِالذُّنُوبِ**  
**وَتَوَصَّلْتُ بِالْأَتُوبَةِ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ** **وَاللَّهُ يَدْعُ الْكَبِيرَ بِأَمْرٍ مُضْمَعَةٍ فَقَدْ مَضَى الصَّغِيرُ وَرَدِّي**  
**وَأَرْقَعَةُ الْكَلْبِ وَأَنْتَ تَعْلَمُ التَّرَوُّخَ خَلَّى اللَّهُمَّ فَأَخْبَرْتُمْ بَيْتَكَ قَبْلَ أَنْ تَنْطَلِقَ فَيَكُونُ أَفَانَةً**  
**لَا يَمُنُّ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْمَكْرُفُونَ** و این سخن تمام نکرده بود که از آسمان کوه باران باران  
 شدت گرفت **فَصَلَّيْتُ** **دُرُودَ رَبِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَفَضَّلَ** **خَدَايَ عَزَّ وَجَلَّ فَرُودَهُ** است **إِنَّ اللَّهَ**  
**أَوْفَى بِوَعْدِهِ** **وَكُنْ لَكَ صَلَواتُ عَلَى النَّبِيِّ** **الَّذِينَ آمَنُوا صَلَواتُ عَلَيَّ وَسَلَواتُ عَلَيَّ وَسَلَواتُ عَلَيَّ وَسَلَواتُ عَلَيَّ**  
 بسیار و اثرش از روی روی ظاهر بود و فرمود که بزرگوارم آمده گفت ای محمد راضی نشوی با آنچه  
 هیچکس از من تو فرود و نهاده من ده بار بر وی حسرتیم و هیچکس را ایشان بر تو سلام نکونم که نه  
 بار بر و سلام گوید و میگوید که من صلی علی صله علیه السلام که ماضی علی خلیفه عبدین

خلفی از ان زاهدان































ان يحلني جنبي ولعوى كعدان رفته باشد خلع ككفارت شود بگوئى سبحانك اللهم وبحمدك  
 اتمنن ان الاله الا انت استغفرلك واتوب اليك عمت شوء وظلمت نفسي فاغفر لي اتمن ان لا يغفر الله  
 الا انت وحيث دبار در دروى بگوئى لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد يحيى ويميت  
 وهو حي لا يموت بيده الخير وهو على كل شئ قدير يسبح الله اللهم انى استغفرلك بحمدك  
 الشوق وخير ما فيها اللهم انى اعوذ بك من شرها وشر ما فيها اللهم انى اعوذ بك ان اصيب فيها  
 بيسا فاجرة او صفة خاسرة واكره ان يروا بى بشد بگوئى اللهم اعف عني بحمدك عن جميع ذنوبك واحسن  
 بفضلك عنى برك وحيث ان يروى بگوئى اللهم كسوئى هذا الثوب فلك الحمد لك الحمد  
 وحيث ما صانع له واعوذ بك من شره وشر ما صانع له وحيث جزي بى له ان اذن فليكن عندى ان اذن  
 دار بگوئى اللهم انى بالحسنات الا انت ولا يدرك بالثبات الا انت لا حول ولا قوة الا بالله  
 وحيث ما يروى به بار بگوئى اللهم اهلكه عليا بالامن والايامن والساكنين والاسلام رقى ودد  
 الله وكوي هلال رشيد خيزر انت سبحانك اللهم انى استغفرلك بحمدك وخير ما فيها  
 بك من شره وشر ما فيها وحيث ان من به بار بگوئى وحيث وجه بگوئى اللهم انى استغفرلك  
 خيره وشره وشر ما فيها وحيث ان من به بار بگوئى وحيث وجه بگوئى اللهم انى استغفرلك بحمدك  
 وحيث وجه بگوئى وحيث وجه بگوئى وحيث وجه بگوئى وحيث وجه بگوئى وحيث وجه بگوئى  
 في الحسنيين واجعل كذا في عليين وخالف على عقيبه في القاريين اللهم لا تحزننا امة ولا تفرقنا  
 بعة واغفر لنا وله ودر وقت صدقة دادن بگوئى وحيث ما قتل من اهلك استغفرلك بحمدك  
 زيارتى ركني ركني ان يبدلنا خيرا او امنها انا الى ربنا راغبون ودر ابدى اركها بگوئى ركني ان يبدلنا  
 كذا ركني وحيث ان من به بار بگوئى وحيث وجه بگوئى وحيث وجه بگوئى وحيث وجه بگوئى  
 قولك در حال كبريت در آسمان بگوئى يا مخلصنا هذا باطلا سبحانك فقنا عذاب النار وبقا لك  
 الذي جمع في الشاؤ برجا وجعل فيها اربابا وحرما مبرك وحيث ان من به بار بگوئى وحيث وجه بگوئى  
 اللهم لا تشكك بعضك ولا تملكنا بعدا بك واعاقبنا في ذلك سبحانك من يسبح الله بحمده والثناء  
 من حيث يشاء وحيث ان من به بار بگوئى اللهم استغفرنا منك ورحمتك يا ذا الجلال والإكرام  
 سبب عذاب وحيث دشمن شوى اللهم اغفر ذنوبى اذهب عني ظلمى اخرجني من الشيطان الرجيم  
 وحيث ان قومي بركي اللهم انا جعلك في محرابي وبعثت فيهم رسولا وحيث وجه بگوئى وحيث وجه بگوئى  
 اللهم انك عصى وحيث وجه بگوئى وحيث وجه بگوئى وحيث وجه بگوئى وحيث وجه بگوئى وحيث وجه بگوئى

اللهم اعظم  
الله اكبر

بگوئى

بگوئى

ذكر الله من ذكره بحمد ودر حال استجاب عاظم الله الذي يترجمه بحمدك وحيث وجه بگوئى وحيث وجه بگوئى  
 تاخر اجاب الحمد لله على كل حال ودر شنيدن بالله نماز شام بگوئى اللهم عند استقبالك اياك والاداء  
 تبارك واصوات دعائك وحضور صلواتك استغفرلك ان تغفر لي وحيث وجه بگوئى وحيث وجه بگوئى  
 انى عبدك وانى عبدك وانى امينك يا صبي عبدك يا صبي عبدك يا صبي عبدك يا صبي عبدك يا صبي عبدك  
 بخل اسمي سميت به نفسك او تركته في كتابك او اعطيتك اخدا من خلقك او استأذنتك في  
 علي الغيب عندك ان تجعل القرآن ربيع قلبي نور صدري جلا عني وذمات خزي وهني وهني  
 صلى الله عليه واله وسلم لغت ما احب انا بعد اخرون فقال لك الا اذهب الله نعمه واولئك كانت  
 قراى اى بحسب الله منى سد واولئك كانت بگوئى بحسب الله منى سد واولئك كانت بگوئى بحسب الله منى سد  
 كفتن بار سؤل الله ما انا يا مولودى لغت بل ينبغي لمن سمعها ان يعلمها اى كره انا بشود ما لك يا  
 وحيث در امدام خود باد وادام دكرى ردى باي بافون بغير افسون كنك بكون آدمى زنديقا افسون  
 باليدى بغيره عليه السلام سنا بخود بر من نهادى پس انا برداشتي لغتي يسبح الله ثم راضيا  
 بر بقة بعضنا بشيى سمعنا يا ذن ربنا وحيث در امدام خود دروى باي ست بر موضع در وند  
 يسبح الله بگوئى هفت بار وادعوا بالله وقد مر من شديدا اجدوا لقاؤهم وحيث ان من به بار بگوئى  
 لا اله الا الله العلي العظيم لا اله الا الله رب العرش العظيم لا اله الا الله رب السموات والارض  
 رب العرش العظيم وحيث خفتن خواهي اول وصو سازين بر دست راست روى وقوله تكبيرة  
 كن منى جهار بگوئى وحيث سه بار ربيع وحيث سه بار شيد بس بر عا بگوئى اللهم انى اعوذ بربك  
 من محنتك ومعافاةك من عفتوك واعوذ بك منك اللهم لا استطيع ان ابلغ ثناء عليك ولا تحزن  
 ولا انت كما انت على نفسك اللهم يا حي يا قيوم اللهم رب السموات ورب الارض  
 ورب كل شئ وملكك فاقرب قلبى الى محبتك والى التوارة والانجيل والقرآن اهدك من شربك  
 ذى غيرة وشره وحيث ان من به بار بگوئى وحيث وجه بگوئى وحيث وجه بگوئى وحيث وجه بگوئى  
 الظاهر فليس فوقك شئ وانت الباطن فليس دونك شئ ارض عني الدين واغفر من الغفلة اللهم انت  
 خلقت نفسى وانت توفيقها لك مما تها وبخياها اللهم ان امنها فاعظمها وان احييتها فاحفظها  
 اللهم استغفرلك العافية يا امينك رب وصفت جنبي فاغفر له ذنبي اللهم قبي هذا لك يوم تخرج من جلا  
 اللهم استغفرلك منى اليك وتوحدت امرى اليك والحيات ظلمت اليك رضى ورضية اليك لا تها ولا  
 طامنتك الا اليك استغفرلك منى اليك وتوحدت امرى اليك والحيات ظلمت اليك رضى ورضية اليك لا تها ولا



والتسليم بدین فرموده است و پیش از آن که بگوید اللهم انقضي عني الحزن استغفر اليك واستغفر لغيري  
 الاعمال اليك تقرب اليك زلفي وبعدي من خطيئتك بعدا استغفر لك عظميتي واستغفر لك قسوتك  
 لي اذ عولك فاستغفر لي و چون بامداد از خواب بیدار شوی بگو ای محمد بن عبد الله الذي احبنا الله بعدنا المانا واليه  
 الشورى اصحبنا واصبح الملك لله والعظمة والشا طان لله والعز لله والعفة لله اصحبنا على فطرة  
 الاسلام وكله الاخلاص تعالى بيننا محمد بن عبد الله السلام وعلية آيات الالهيم خيفة وما كان من المشرق  
 اللهم بك اصحبنا وبك استينا وبك نجاة وبك موت واليك المصير اللهم اننا نسئلك ان تجعلنا في  
 هذا اليوم اليك خير ونعوذ بك ان نجزع فيه سوء ونجزع اليك فلك فله وهو الذي يوتقكم  
 بالانواعكم ما جئتم به بالتهار ليعرفكم فيه ليقتضي اجل استحقاقكم فان الاحتياج وعايد  
 اليك مكانا والتمسنا استغفرك خيرة هذا اليوم وخير ما فيه واعوذ بك من شره  
 وشر ما فيه يسجد لله مائة مائة لا قوة الا بالله ما شاء الله كل تغير من الله ما شاء الله  
 لم يغير من الله ما شاء الله لا يغير ولا قوة الا بالله وضعت بالله وبنا والاسلام دينا وقد بينا  
 عليك توكلنا واليك استنا واليك المصير ومشا كما يحسن الا انك لفظ اصحبنا را بلفظ استسألك  
 كوني ومع ذلك اعوذ بك من الله القائل انما الله ما شاء الله وما دأروا وروا من شره وروا من شره  
 وفي خيرة اصحبنا ان ربي على خير المستقيم و چون در آينه بنی کوی محمد بن عبد الله الذي سوي خلقي بعد له  
 وكونه صورة ووجهي خيرا وجعلني من المسلمين و چون خدمت کوی را غلامی یا ستوری بخیر می بیند  
 وی بگوید بگو ای محمد بن عبد الله الذي احبنا الله بعدنا المانا واليه الشورى اصحبنا واصبح الملك لله  
 ودر نهیست کلام بگوید بآزك الله فيك وبآزك عليك وجمع بينكما في خير و چون وای تو را صاحب  
 وام را بگوید بآزك الله في اهل البيت و ما لك به بغيره عليه الصلوة والسلام گفته است انما خيرة  
 السالك الحمد الاكدام و این دعاهاست که مرید را حفظ آن چاره نباشد آنچه جز آنست از دعاها  
 سفر نماز آدمیت در کتاب حج و صلوة و طهارت یاد کرده اند سوال چون قضاء امری نیست فایده  
 دعا چه باشد **جواب** بدانکه دفع شدن بلا بهایم از قضااست و دعا سبب رد بلاست و موجب  
 احتیاج است و حق الهی چنانکه سبب دفع بلاست و آب سبب دفع نبات از زمین پس چنانکه سبب  
 دفع نبات و هر دو متداخلفند دعا و بلا محبین بهم و آلوده شد در آویند و شرط اعتنا بقضاء امری  
 نه آنست که سلاح بر نداری چه حق فرموده است خذوا حذرکم و انکم زمین را بر آید از آفت  
 تخم آب ندی گوئی اگر قضا سابق شده است بر تن نبات خود بی آری و در بهید و اگر سابق نشده است

آب آن سود ندارد و چه آن خون اطل است و ارتباط مستیات بسباب قضاء اولست که حق است و انما الخیر  
 تمیل فرموده است و تفصیل مستیات بر تفصیل اسباب بتدریج و تقدیر رب شدن قدر است  
 و آنکه که خیر را تقدیر کرده است بسبب تقدیر کرده است و آنکه که شر را تقدیر کرده است دفع امر  
 مقدم کرده اند است پس بگوید آنکه که بصیرت وی و شر است در کارها تا ضعیفیت و در دعا  
 آن نیز فایده است که در ذکر کرده ایم چه در آن حضور دل باید بخدای قایم غایت عبادت باشد بر  
 آن بجهت علی السلام گفت الدعاء مع العباداة و غالب بر خلق است که دلهاشان جز بوقت حدوت فقرا  
 و حال اول اضطرار بر بکلامی صورت نشود چه آدمی روقت ابتلا و امتحان و در احتیاج و اختان رویها  
 آرد چه حاجت ویرا بدعا محتاج گرداند و دعا دل را با تضرع و استکانت بخیرت الهی رساند و بدان که  
 که شرفین عبادت و بر حاصل شود و برای بر ملا مکتوب بر اینها پس اولیای بر سینه تر و سینه تر  
 زیرا که اول را با فقرا و تضرع بخدای رسانند از سبب این لغ باشد و اما تو آنکوی را اغلب حال سبب یادگار  
 چنانکه حق تعالی فرموده است ان لا اله الا انت اعطی و این است که را بجهت اذکار و اغوات  
 ما خواستیم که آنرا بر او کنیم و موقوف خیرات باری تعالی است و اما

دعاها که در آن خوردن و سفر و بیمار رسیدن  
 آمده است در مواضع خود بخوان  
 آمدا نداء الله جل

**کتاب تفریق دعا و تفصیل الحجاب و ان کما یسئله من کما یسئله**  
 والله اعلم

از حضرت که در کار بر آید بشمار او سپاهی بسیار ویداریم و بیکد و بر وجهی که قدرت و استکبار از دل برین  
 که قیام می آید و بدلیجه شب و روز را خلیفه یکدیگر کرده است تا آنچه از طاعت و ریکی فوت شود در  
 دیگری بخواند که از دست میگذارد و بر صلوات و نیابت و نیابت بروصه مقدسه محمد بن عبد  
 که شایسته از نذر بخار است و اهل بیت و یاران و از مهاجران انصار که اناء السیال و اطراف آنها در دست  
 بر درگاه و مستغفر بفرموده اند و بر این از ایشان که بخیر با هم می سرسجی او است می سپارید بدانکه حق  
 را برین مملکت کند که خود کرده است نر بری آن که از ان طوطی مستغفر است نذر برای آنکه آنرا از انند  
 و از ان غنچه بهار در دهانها لک آن احضار واجب شمارند که خود را از دام آن گاه دارند بفرموده دانند











ترتیب آنچو ایدم گفت پیغمبر علی الصلوٰۃ والسلام گفت لایق آنست که مجلس ذکر الله بنده من صلوة اعتقاد الی  
 طالع الشمس حبس لی میزان اعتقاد ربع رقاب ای مجلس شریف و از نماز با صد تالوع خورشید و کوشید  
 کنم و ستران دارم که چنان بنده آراؤم و آمده است که پیغمبر علی السلام چون نماز با صد تکرار روی طلوع  
 خورشید بجای نماز بنشیند در بعضی و ایستاد و رکعت نماز تکرار روی ای پس طلوع چیه فضل آن بر  
 از حد و احصا آمده است بحسن روایت کرد که پیغمبر علی السلام در آنچه از رحمت پروردگار خود یاد  
 کرد که حق تعالی فرمود یا ای محمد اذکم رب من بعد صلوة الفجر ساعة و بعد صلوة العصر ساعة الفلك  
 ما یبقی ای ای پیغمبر پس از نماز با صد رکعت و پس از نماز دیگر یک ساعت مرا در آن آنچه میماند آنست  
 من از تکفایت کنم و چون فضل آن ظاهر شد بدید که بنشیند تا بار صد خورشید بخونید بدید که باطل نیست  
 او باطل و شمس چهار نوع باشد عاها و ذکرها معکرو در نسخ و خواندن قرآن و تفکر اما عاها من که از  
 نماز نافع شد باید که آغاز کند بگوید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد اللهم أنت السلام و منک السلام  
 و الیک یعود السلام حسنا و ربنا السلام و اذینک اذ انت سلام تبارک یا ذوالجلال و الاکرام  
 میگوید که ای بطلان سبک رحمت در کتاب تو است الطوب پس به بار خدایا الله العظیم و رحمت  
 و سه بار استغفر الله و اتوب الیه پس بگوید اللهم لا تعظم الا عظمتک ولا تعظم الا عظمتک ولا تعظم  
 ذالک و ینک الذین یبایع و تارکده بشر از آنکه در حق لاله الا الله و حق لا شریک له که الله الملك  
 و له الحمد بحی و حییت و هو حق لا یموت سید الخیر و هو علی کل شیء قاهر و یار کبیر و هم برین جمله  
 ده بار قل هو الله احد بخواند و اعوذ بالله التبع العالم من الشیطان الرجیم و قل رب اعوذ بک من  
 تمزات الشیاطین و اعوذ بک رب ان یحضر من کبیر پس بعد از آن رب العالمین و رب العزم و اعوذ بک  
 بالخیر و بخیر الخیرات و الله حین یسئرون و حین یصحبون تا آخر سه آیه پس تسبیح و تحمید و تعظیم  
 هر یک بیست و پنج بار بگوید یا حله و ذکرها صد و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت  
 تا آخر و شهد الله الیه و قل اللهم مالک الملك الالیین و کفایت که رسول الله صلی الله علیه و آله  
 صد و الله رسول الله و یا الحق تا آخر سورة و الحمد لله الذی یحمد و لا اله الا هو و یا ازل و ابد و  
 از آخر حشر هفت بار بگوید اللهم فی کرم و قیامک الصلوة علی محمد و آله و سلم و الله و الله و الله و الله  
 یاک من الشیطان رب عار آغاز کند و آنچه پیغمبر علی السلام آغاز کرد و فی ان بیست و شصت و شصت و شصت و شصت  
 الا علی الوهاب لا اله الا الله و حق لا شریک له که الله الملك و له الحمد بحی و حییت و هو علی کل شیء قاهر  
 سید الخیر و هو علی کل شیء قاهر لا اله الا الله اهل الفضل و التبرکات و الحسن لا اله الا الله

و لا تعظم الا عظمتک و لا تعظم الا عظمتک و لا تعظم الا عظمتک و لا تعظم الا عظمتک و لا تعظم الا عظمتک  
 کتاب ادعیه آورده اند آغاز کند و جمله آنرا اگر ندانید یا ندانید و الا آنچه حال خود را موافق و یا غیر  
 دان و دیگر و بر زبان سازان جمله یاد کرد و و آنچه ذکرهای مکرر و آن کلمات است که در تکرار آنست  
 فضیلتها آمده است یا را در آن تطویل نهیم و اقل تکرار سه بار است یا هفت بار و اگر آن صد بار  
 یا هفتاد بار و اوسط آن ده بار پس بدید که با نماز فراخ و وسعت و وسع خود مکرر کرد اند و بیشتر را  
 فضل بیشتر باشد و میان تر فضل اقتضا و تکرار آن کرده و بار مکرر کند آن سزاوارتر باشد چنانچه بر آن مکرر  
 توان نمود و بهتر کارها آنست که بر دوام بود اگر چه اندک باشد هر قطیعی که بر بسیار آن مواظبت  
 نتوان نمود اندک آن با مداومت فاضلتر و تکرار در دل قوی تر از بسیار آن و مثال اندک و اقل و مثال  
 قطرات آبست که چون بتوالی بر سنگ آید کوی بر سنگ ظاهر شود و مثال بسیار بر آنکه آید و بعضی  
 رسد و فتنها بر آنکه که در بر با قفا و فتنها ظاهر شود و این کلمات ده است **اول** لا اله الا  
 الله و حق لا شریک له که الله الملك و له الحمد بحی و حییت و هو حق لا یموت سید الخیر و هو علی کل  
 شیء قاهر و یار کبیر و هم برین جمله ده بار قل هو الله احد بخواند و اعوذ بالله التبع العالم من الشیطان  
 الرجیم و قل رب اعوذ بک من تمزات الشیاطین و اعوذ بک رب ان یحضر من کبیر پس بعد از آن رب العالمین و رب العزم و اعوذ بک  
 بالخیر و بخیر الخیرات و الله حین یسئرون و حین یصحبون تا آخر سه آیه پس تسبیح و تحمید و تعظیم  
 هر یک بیست و پنج بار بگوید یا حله و ذکرها صد و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت  
 تا آخر و شهد الله الیه و قل اللهم مالک الملك الالیین و کفایت که رسول الله صلی الله علیه و آله  
 صد و الله رسول الله و یا الحق تا آخر سورة و الحمد لله الذی یحمد و لا اله الا هو و یا ازل و ابد و  
 از آخر حشر هفت بار بگوید اللهم فی کرم و قیامک الصلوة علی محمد و آله و سلم و الله و الله و الله و الله  
 یاک من الشیطان رب عار آغاز کند و آنچه پیغمبر علی السلام آغاز کرد و فی ان بیست و شصت و شصت و شصت و شصت  
 الا علی الوهاب لا اله الا الله و حق لا شریک له که الله الملك و له الحمد بحی و حییت و هو علی کل شیء قاهر  
 سید الخیر و هو علی کل شیء قاهر لا اله الا الله اهل الفضل و التبرکات و الحسن لا اله الا الله

قول

کلمات







بچشم بصیرت باطن که قوی تر از بصیرت ظاهر است الا آنست که محسوس بکینه جلال و جلال و محیط نشده است  
 چه آنست که محسوس انخلو قان نیست و لیکن هر کس بقدر آنچه حجاب از پیش وی داشته اند مشاهده  
 کرده است و جمال حضرت ربوبیت را نهایت بخت و جاهای آن هم نامشاهی است و بعد جاهای که  
 احتیاجی بهم نوز دارد و کسی که بدان رسد نزد باری خدا که آن بردگ وصول و باصل تمام شده است هفتاد است  
 پیغمبر علی السلام گفت ان الله سبعین نجابا من نور کونشها الاخرت سبحات و خیرها کما اذکره حسن  
 و آن جاهای نیز شب است و آن نوار در مراتب متفاوت چنانکه خورشید و ماه و ستاره متفاوت اند  
 و در اول کثر ظاهر شود پس آنچه بدو نزدیک بود و آن چه درجات بهم رسلوات الله علیه رفته  
 ظاهر میشد بعضی صوفیان برین معانی حمل کرده اند و در بعضی آثار ان الله خلق سبعین نجابا من نور کونشها  
 چون کار بر روی تارک شد بجای آنجا های نور رسید و بگویند عبارت کرد و بگویند اینها در روشن شدن  
 غواسته است چه برآید عوام پوشیده نمائند و بویست لایق اجساد باشد یا با نظر آزاد را بدین سخن  
 که عوار که را کند خلیل علی السلام را که نکند و بدین جاهای که آنرا انوار خوانند و بدین که بصیرت  
 غواسته اند یا بدین خواسته اند که بدین آیت الله ان الله نور السموات و الارض کل نوره کشفه فیها  
 آیه و ازین معنی در کتب ریاضیه آن از علوم معاملت پرور است و بحقیق از زمانه مکر کشی که تابع قدرت صاف  
 باشد آن در بر که کشی شده شود و آنچه هم مورد ما را امتیاز است فکر است در چیزهای مفید آنها  
 معاملت و فایده آن نیز بسیار است و دفع آن عظیم و این چهار وظیفه است ای دعا و ذکر و قراءت  
 و فکر یا بیکه وظیفه مریا شدن پس از نماز با ممداد پس از هر وردی پس از فراغ از وظیفه نماز چه پس از  
 نماز آن چهار وردی نیست و بدین معنی بدان قوت یا بیکه سلاح و پیچود بگرد و روزه پس بیکه  
 شیطان که دشمن دین است و از راه راست بازدارنده تنگ کرد اند و پس از طلوع صبح تا طلوع غروب خورشید نماز  
 نیست جز دو رکعت است و فریضه نماز با ممداد و پیغمبر علی السلام و السلام و اصحاب او در بر وقت  
 بیکه ها مشغول میشدند و آن اول است مگر آنکه پس از فرض خوار غلبه کند و بجز آن نماز دفع نشود آنکه اگر  
 نماز بیکه باشد و در دو رکعت میان طلوع غروب خورشید است چنانکه آیه ایست نماز میان طلوع غروب  
 تا زوال و آن سه ساعت باشد و چون تمام آزاد و از سه ساعت کرد و بیک ربع از روز باشد و در  
 ربع دو وظیفه زیاد است یکی نماز چاشت و در کتاب نماز یاد کرده اند که اول آنست که در رکعت  
 اشراق بخواند و آن آیه باشد که خورشید منبسط گردد و در نیمه بلیت شود چهار یا شش رکعت آن  
 وقت که پای از زمین نبود و وقت و رکعت آنست که خوانده گفته است سبحان الله و بحمده و الا شریف

چنان وقت شریف شمس است و آن ظاهر شد که تمام نور او باشد بدان که چنان بلند کرد که خوارات  
 و عبادات که بر روی زمین است نور او مانع نباشد چنان مانع کمال شرف است و وقت چهار رکعت  
 و آن چاشت فراخ است آنست که بار سبحان الله تمام با دو فرموده است و الحمد لله و العز لله و العز لله  
علیه الصلوة و آلتکم بیرون آمد و چهار رکعت اشراق نماز میکردند و از بلند گفت الا ان صلاتکم  
الا قایلین اگر انقصت الفصال ای بدایت که وقت نماز پایان آنست که شش چنان از زمین میروند  
 و چون نماز چاشت بر یکبار اقصا نماید هم برین جمله فیکویم چه آنست فصل نماز چاشت را  
 و اگر چه اصل فضیلت بدینچه میان دو طرف دو وقت که اهدیت نماز که از حاصل شود و آن وقت  
 بلند شدن خورشید باشد بقدر نیمه بقیه بتقریب تا پیش از زوال ساعت است و اسم چاشت بیکه  
 این وقت منطلق است و در رکعت شریف چنانست که در اول وقت اذن می باشد در نماز و در شستن و  
 رکعت چهره پیغمبر علی السلام گفت ان الشمس تطلع معها قرن الشیطان فاذا انزلت فاعرفها ای  
 طلوع خورشید هر وقت بوطالع شود و چون بلند شد از روی جدا کرد و بیکه بلند و آنرا بخند که از  
 حجاب زمین و عبادان پس بیکه و آنرا بتقریب رعایت یا بیکه و در دو رکعت خبرها و یک  
 تعلق بر مانع رد و با ممدادها معناد باشد از عبادت بیمار و تشیع جنازه و حضور مجلس عزای  
 دادن در نکوکاری پر به کاری و آنچه بدان نماز و اگر در حاجت مسلمانان عزیزان و اگر چیزی را  
 اتفاق افتد چهار وظیفه است که پیش ازین تقریر یافته است که ذکر و دعا و ذکر و قراءت و فکر  
 یا نماز بیکه اگر خواهد چه آن پس از نماز با ممداد مکرر هست و در ربع وقت مکرر نیست پس نماز نیم  
 نیم باشد از وظیفه ها این وقت آنست که خواهد و اما پس از فرضه با ممداد در نماز ای آنرا سبب نیست  
 مکرر است و پس از صبح اولی آنکه بر سنت نماز با ممداد و بخت سجده اقصا نماید و نماز مشغول نشود  
 بل بقرات و ذکر و دعا و مکرر مشغول باشد و در سبب از چاشگاه تا زوال چاشگاه منتصف  
 یا نیم روز باشد آنچه با آن پیش از آن بود و چنانست که بر آن هر سه ساعتی ای نمازی فرموده اند  
 و چون پس از طلوع خورشید سه ساعت بگذرد پس از آنکه پیش از آنکه بیکه نماز چاشت  
 و چون سه ساعت دیگر بگذرد نماز پیشین و چون سه دیگر بگذرد نماز دیگر و پس از سه دیگر نماز  
 و نماز چاشت میان طلوع و زوال آنچنانست که نماز دیگر میان زوال و غروب آنست که نماز چاشت  
 نشود سه ساعت وقت کتاب و دعاست بر کارها بدان سبب تخفیف فته است و وظیفه آنست  
 همان چهار قسم است و در کار بر آن زیاد است و مشغول بیکه عیشت و رفتن یا باز پس اگر باز نگردد



باشد یا بد که بصدر و امانت خرید و فروخت کند و اگر پیشه داند ضعیف و ضعیف تران بجای آورد و در  
 شغلها احتیاج را فراموش نکند و اگر کسب برده حاجت آن روز و اقضای آن را بداند که هر روز برای  
 حاجت فنی کسب کند چون کفایت آن روز حاصل آمد یا بد که بخانه باز گردد و یا حاجت او مشغول  
 مشغول شود چه حاجت بدان باشد تراست و بر خورداری از آن دایم تر بدین مشغول شدن  
 مهم تر از طلب چیزی که از حاجت وقت زیاد باشد و گفته اند که مؤمن نباید مشغول شود سه چیز را  
 مسجد یا محرم خانه یا قضا حاجت که از آن چاره نبود و که کسی باشد که قد لا یبذل سدا به شیء من  
 ان چیزی که مستغنی باشد از آن لا بد خود داند زیرا که شیطان این را در وی نفی عده کند و بخل و بامید  
 و ایشان سخن وی بشنود و از بیم در وی شی چیزی که نخواهند خود جمع کند و حق تعالی ایشان را اثرش  
 و فضل و عده فرماید ایشان از آن اعراض نمایند و در آن غیبت کنند **در وقت قیلوله** و آن وقت است  
 تا بدان بر قیام شب قوت کبر چنانکه بخور و درین سنت است تا روزه نیکو می تواند داشت پس اگر قیام  
 شب نخواهد کرد ولیکن اگر بخشد بخیری مشغول نشود و روا که با غافلان حدیث گوید و بخواهد لطیف  
 خواب او را و چون سلطان آن بداند که بکار و وظیفه های مملکت رجوع کند چه در خواب او شی و ملاک  
 و بعضی سلف گفته اند که روزگار را بدید که ما شیخی خواب بهتر کارهای ایشان بود و بسیار عاید باشد خواب را  
 برانصابت چه عبادت برای آنکه در آن الص باشد و چون عاید برین جمله و بخواهد غافل فاسد چگونگی  
 سفیان بن عوفی گفت که سلف اخوان آمدی که در حال فراغت بجنبند تا در سلامت باشند خواب را طلب  
 سلامت و بیت قیام شب قریب است ولیکن باید که پیش از زوال بیدار شود بر اندازد ساختن و وضو و رفتن  
 بمسجد پیش از وقت نماز که آن روزهای فاضل است و اگر بخشد و کسب مشغول شود و نماز و ذکر مشغول باشد  
 آن قدر و قیام روز و بوجه وقت غفلت مردمان است از خواب و مشغول شدن ایشان بکارهای دنیا  
 چه و که بخشد پروردگار مشغول شود و وقت که بدان از انفرادی تعالی بدی که بداند نماز را باشد که خدا  
 آن را بداند و اگر برای قریب و معیت خود برگزیند فضل او چه فضل ایضاً شب باشد چه روز  
 غفلت است خواب و این وقت غفلت است بمناجعت هوا و مشغول اندیشه های دنیا و یکی از بزرگان و معنی  
 قول خدا عز وجل است **وَقُلْ لِّذِیْهِ لَیْلٌ أَلْهَاهُ رَخَاءُهَا** چه یک معنی آنست که یکی خلیفه می گویند  
 در افروزی و معنی و آنکه اگر در یکی چیزی فوت شود در دیگری آن را ندارد که توان کرد **در وقت صبح**  
 آنچه میان و آنست تا فارغ شدن از نماز پیشین و تا آنکه آن را کوتاه ترین و درهای روز را بگذارد  
 آن چون پیش از زوال و صبح و در سجده و هرگاه که در نماز حاصل آید و مؤمن آن را از آن گوید که گویند

مردمان

تا از خواب بوقود فارغ آید پس و فقه که میان بانک نماز و اقامت است احب آنکه آن وقت اظهار است  
 که **حکم** گفته است و چون **نظر** کردن و درین وقت چهار رکعت بکارد یک سلام و این نماز را تنها  
 از میان بگزیند و زنی که کرده اند که بفرموده اسلام یک سلام بکارد است و لیکن آن را بواجب است  
 و مذکوره فنی بد و ملازمت و خبرهای صحیح همچنین آمده است و این رکعتها در آن گنجه وقت کثارت  
 درهای آمانت چنانکه در بابنا نظر فرموده آید و در آن موقع بفرماید یاد و سورة از میان اینها  
 از شانی واجب است که دعا در وقت صبح شود و پیغمبر علیه السلام دوست داشته است که در وقت  
 عمل او موقوف شود پس نماز پیشین بجماعت بکارد پس از چهار رکعت در آنجا آنکه گفته شد که تا نوبت  
 که آنرا بکارد پس بعد از پیشین در رکعت پنجم چهار رکعت چه عباد الله به معنی که رکعت داشته است  
 که پس از هر صبحه و فاضلی شایسته بکارد شده شود و مستحبست که درین بفرماید **اَللّهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بِرَحْمَتِکَ وَ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ**  
 و روا اولی بد کرده ام بخواند جامع باشد میان دعا و ذکر و قرات و نماز و تحمید و تسبیح با شرف و **در وقت**  
 آنچه پس از آنست تا نماز دیگر و در آن سجده که در سجده معتکف باشد و بد که با نماز یا شیعی دیگر از غیر  
 مشغول شود و انتظار نماز معتکف چه انتظار نماز پس از نماز فضایل اعمال است و این سنت سلف بوده  
 میان نماز پیشین و نماز دیگر کسی در مسجد رفتن را دوست ندارد و نماز کنندگان و آوری شنیدنی چون آن را از پیش  
 و اگر در خانه بدین واسطه باشد و وقت اجتماع و بر سر خانه و حق و فاضله و کجایا این در وقت غفلت  
 چون حیاتی در سبب است چه این نیز وقت غفلت مردمان است و کسی که پیش از زوال غفله باشد  
 او درین وقت مکرره باشد چه در روزی خواب مکرره است و یکی از علما گفت سه چیز است که  
 حق تعالی بر آن شکر دارد خنده و بخت و خوردن و اگر سنگی خوابی در بیداری شب و در خواب آنست  
 که شب در وقت و چهار ساعت است و اعتدال خواب هشت ساعت باشد از خواب و در وقت  
 و اگر این مقدار از شب بجنب خواب روز را پیش معنی نماید و اگر مقداری از آن که شود و خواب روز را  
 استیفاء کند و فرزند آدم را اگر شصت سال بدینده باشد که بیست سال آنرا که شود و هرگاه که هشت  
 ساعت بجنبند و آنرا نمی تواند کرده شود و لیکن چون خواب غذای روح است چنانکه طعام غذای بدن  
 و علی و ذکر عبادت قطع خواب از آدمی مکن نگردد و قدر اعتدال نیست و ازین که در وقت نماز باشد که در نماز  
 آنرا مکن کسی که بیداری شایسته عادت کند و نفسی بر آن حاکم و این اضطراب و این ورود و ازین بر آن  
 و بدانکه از خواب در این عده زمانه کی از آنهاست که **حکم** آنرا یاد کرده است و **در وقت** نماز  
 التعلات و الاخری علی و کراهی و ملاک **در وقت** نماز و الاصل بجهاد و عبادت خدا و بواجب است

مهمتر از اینست  
 مثل نماز دیگر



کودیده عاقل از انواع عبادات چگونگی غافل شود **و در ششم** چون وقت نماز دیگر در آید و در وقت  
 و آید و او آنست که حق تعالی بدان تمهید کرده است بقول خود وَالْعَصْرُ لِلْإِنْسَانِ أَنْذِرْ  
 و این یکی از دو معنی این آیه است و در یک تفسیر مراد از لفظ حال آنست و مراد از لفظ عقی که  
 قول حق تعالی وَعِشَاءً و در قول وَالْعَصْرُ لا شکی آمده است هم آنست و درین مورد نماز نیست  
 مگر چهار رکعت میان بابت نماز و اقامت چنانکه در نماز پیشین گفته شده است پس فرض بکنار  
 و چهار رکعت که در روز اول مذکور است مشغول شود تا آنگاه که آفتاب بسوی یوار رسد و زرد شود و  
 نماز در مجموع است فاصله تلاوت قرآنست با تدبیر و تمهید چه او معنی عاقل و فکر را جامع  
 بین این مضمون بیشتر مقاصد آن سیه شده و مندرج است **و در هفتم** چون آفتاب زرد و کج  
 نزدیکی او بین چنانکه غبار است و بخار است که بروی زمین باشد و نور و یار رسد و زرد شود  
 او در مدتی به شود این روز در آید و مثلاً در اول است از طلوع صبح تا طلوع خورشید و اگر این  
 پیش از غروب است چنانکه آن پیش از طلوع و مراد از قول حق تعالی فَتَحَانَ اللَّهُ جَنَّتُكَ است و در وقت  
 از قول حق تعالی وَالطَّلُوفُ النهار این وقت است که چهار آخر روز و از پیش از طلوع خورشید و اگر این  
 روز و اگر ساعه است که اول و در روز و یا داشته اند آخر آن برای آخر پس درین وقت هیچ استغفار  
 مخصوص نیست و دیگر چه یکی که در روز اول یا در روز دوم که كُوبِدَ اسْتَغْفِرُ اللهَ الذِّیْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ  
الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَأَسْأَلُهُ التَّوْبَةَ وَجَنَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ وَبِحَدِّهِ حَقِّ تَعَالَى كُنْتُ است و أَسْتَغْفِرُكَ  
وَسَجِّدُكَ رَبِّكَ بِالْعِشْقِ وَالْإِكْبَارِ و استغفار بر نامهای که در وقت است مستحب است چون قول حق تعالی أَسْتَغْفِرُكَ  
اللَّهُ إِلَهُكَ أَنْ عَفَاكَ وَأَسْتَغْفِرُكَ أَنْ تَعَاذَ بِكَ وَأَسْتَغْفِرُكَ أَنْ تَعَاذَ بِكَ وَأَسْتَغْفِرُكَ أَنْ تَعَاذَ بِكَ  
وَأَسْتَغْفِرُكَ أَنْ تَعَاذَ بِكَ و استغفار بر نامهای که در وقت است مستحب است چون قول حق تعالی أَسْتَغْفِرُكَ  
 بخواند و در حال غریب یا یک در استغفار باشد چون بابت نماز شود که يَا اللَّهُ إِنِّي أَسْأَلُكَ عَنَّا  
وَأَبَايَاكَ و از بارگزاران تا آخر عاجز که سابق شده است پس جواب می شود که وَمَا زِلْنَا غُفْلًا  
 شود و غریب و درهای روز تمام شود و باید که بنده بجا آلهای خود بنماید و صاحب خود بکند که ازین  
 مهله که بنوشته و تا مگر کند که اگر امروز و مثل ایست معین باشد و اگر بدتر از ایست معلوم  
 و بجهت عذر سلام گفت لا یورثنی فی یومی الا ذلک فیه خیر ای مرا بخت مبارک مبارک در روزی که  
 خیر زیادت کنم و اگر کار و روز خیر گذارد و کتاب و دست چپ از بنفش سیات مرده و از باید  
 که شکر خدای بگزارد که در یافوتی و اده است و بر راه راست داشته و اگر چنین نباشد که بگوید

شب خلعت روز است باید که تقصیرات روز را در شب تلاقی کند چه نیکبای مدعی محو گردانند  
 و برین رقی و بقایا فتن عمر خود در هر شب شکر گوید یا بتدارک تقصیر و مشغول گردد و در دل  
 خود آرد که روز عمر را آخر است که خورشید حیوة در آن فرو شود و بر آن طلوع نکند و در آن  
 حال و تدارک و اعتدال بسته شود که عمر جزیره های نمرده نیست و جمله آن بگذشتن آحاد است  
 بگذرد و لا محاله **و در رهای شب** و آن پنج است **اول** چون خورشید فرو شود نماز تمام بگذارد  
 و باجای مابین العشاءین مشغول شود و آخر این روز غایب شدن شفق است ای خجسته که بغیبت آن وقت  
 نماز خفتن در آید و حق تعالی بدان تمهید کرده است و گفته فَلَا أُخْبِرُ بِالْشَّفَقِ و در آن نَافِثَةٌ  
الَّتِي لَا تَزِيحُ که اول نوسا عبا ی است و آفتاب است که در قرآن مذکور است و در قول حق تعالی  
وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ فَتُجْعَلُ و این نماز و این است و مراد از قول حق تعالی فَتُجْعَلُ عن المصالح است  
 برین جمله از حسن زیادت کرده اند و این باید که بغير استناد کرده است که در این باب رسیدند به  
 گفت أَصْلُهُ بَيْنَ الْعِشَاءَيْنِ بِرُكْعَتَيْنِ عَلَيْهِ سَكَنٌ بِالْقُلُوبِ بَيْنَ الْعِشَاءَيْنِ بِأَنَّهَا تَقْبَلُ الْغَارَاتِ و اگر  
 آخره ای بر شما باد نماز میان شام و خفتن کسان لغوهای روز و خواب آخر شب را باید و این را پسندند که  
 که میان عشاءین پنج رکعت نماید فَتُجْعَلُ عن المصالح در حق است از آن شده است و فَتُجْعَلُ  
 اختیار مابین العشاءین در برابر و بخواند **و در ثانی** **و در ثانی** که بعد از نماز شام اول  
 دو رکعت بگزارد و در آن قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و ذکر در آن و در عقب نماز  
 شام باید و تخطی کار می معنی پنج رکعت را بگزارد و تا غایب شدن شفق چند رکعت بگوید و آنرا ذکر کند که  
 مسجد بخانه نزدیک باشد یا کی بود که در خانه بگذارد اگر غریب آن نداده که مسجد معتکف باشد و اگر غریب آن نداده  
 که در مسجد معتکف باشد و اگر غریب آن دارد که در انتظار نماز خفتن اعتکاف نماید آن فاصله چون از غایت  
 این باشد **و در سوم** دخول وقت نماز خفتن را بداند خفتن مردمان و آن در غلبه تاریک است و  
 بدان مضمون یاد کرده است و گفته وَاللَّيْلُ وَمَا وَسَّوْهُ ای آنچه از تاریکی فراهم آرد و گفته إِنَّ الْخَبْرَ وَاللَّيْلَ  
 شب و آن وقت فراهم آمدن تاریکی است و ترتیب این ورد بر عبات سه کار بود **اول** اگر هر روز فرض نماز  
 خفتن ده رکعت بگذارد و چهار پیش از فرض که میان بابت نماز و اقامت را حکا کند و شش در آن فرض  
 اول و در رکعت پنجم و آیتهای مخصوص چون آخر هر وَايَا الْكَافِرِينَ و از جدید غیر آن بخواند **و در**  
 رکعت نماز آن آخر است و تر باشد چه این پیشتر از است که از غیر علی السلام روایت کرده اند که در رکعت  
 و در میان اول و ششم بگذارد و احباب وقت آخر شب و هشامی تقدیم باشد چه بسیار بود که بیدار نشو



و اقام در آن حال بروی کران آید مگر آنکه و بر معناد بود آنکه آنرا شرب فاضله پس درین مقدار بیدار  
 آید بخواند آن سوختنای مخصوص که پیغمبر آنرا بسیار خواند چون تیر مجده و لغز و سورة الدعان و ناله  
 الملك و زمر و واقعه و اگر این نماز نگردد باید خواند این سوره ها یا بعضی از آن پیش از خواب بگوید  
 چه در سه حدیث آمده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله هر شبی چه خوابی میخواند و چه بیدار و ناله الملك  
 و در روایتی زمر و ناله و در روایت دیگر آنکه هر شب سجدات خواند و گفتی ران ای است بدار  
 هزار آیه و بعضی علما آنرا شش کردندی و هیچ است و یک بر آن افزودندی در حدیث است که پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 هیچ است و یک لعل یادوست داشتی و در سه رکعت و ترسده سورة خواندی تسبیح اسم ربك الاعلى  
 و قل یا ایها الکافرون و اخلاص و چون فارغ شدی سبحان الله القدوس سه بار بگفتی سبحو و ترسده  
 پیش از خواب بگوید اگر عادت او قیام نباشد بگوید رکعت که پیغمبر صلی الله علیه و آله مراد است کرد و تسبیح  
 مکرر پس از وتر و اگر نماز شب معنادا باشد تا آخر فاضله تر پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت صلواتی که از منی شدی  
فاذ لحظه الصبح فاذ ترکعه ای نماز شب دوکان دوکان است و چون هر یکی کس طالع خواهد کرد  
 بیک رکعت باید که دو عایشه رضی الله عنهما گفت که پیغمبر صلی الله علیه و آله اول شب میان آخر و ترسده است  
 و آخر آخر و ترسده یک سجده بود و علی رضی الله عنه هر رکعت و ترسده نوع است اگر خواهی از شب بترس  
 پنج دوکان دوکان رکعت بکرا یعنی بدان که رکعت گذشته شد و ترسده باشد و اگر خواهی یک رکعت  
 و ترسده و بحسب چون بیدار شوی یک رکعت دیگر بآن یاد کنی تا شمع شود پس آخر شب و ترسده ای اگر  
 خواهی ترسده و تأخیر داری آخر نماز تو باشد آنست که از وی روایت کرده اند در طریق اول و دوم  
 بآلی نیست و اتقاد و نقص و ترسده آنی صحیح آمده است پس باید که نقص کرده شود و مطلقا روایت  
 کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت لا وتران فی آیه و کسی را که در بیدار شدن و ترسده بود بطریق  
 که بعضی علما آنرا مستحسن کرده و آن لطیف آنست که پس از وتر دو رکعت بفرایشته نزد پیغمبر  
 بگزارد پیغمبر صلی الله علیه و آله ترسده سویی فرایش خردی و آن دو رکعت بگزاردی و در بار اول و دوم  
 و اگر کسی بخواند بدایچه در آن تحذیر و عبادت و در روایتی قل یا ایها الکافرون بدایچه  
 در آن بترس است و از عبادت باری تعالی گفته اند اگر بیدار شود آن دو رکعت نشسته بجای بکشد  
 بایستد و او را و اگر در آخر نماز خود و ترسده و چنانست که هر رکعت گذشته بدین دو رکعت نشسته  
 شمع شده است و پس بدین بیان ترسده میگوید و ابوطالب یکی از مستحسنین ترسده است و در  
 سه فایده است یکی که ناها میبرد و تحصیل و ترسده و سوم که از آن و ترسده آخر شب و این معنی است

که یاد کرده است و لیکن بس باشد که در خاطر در آید آن دو رکعت نشسته اگر در نماز یا شمع کرده  
 پس اگر چه بیدار نشود هم شمع بود و در وقت باطل کرد و درین سخن که اگر بیدار نشود شمع کند و اگر  
 بیدار نشود شمع نکند جای نظر است مگر آنکه از پیغمبر درست شود که پیش از آن دو رکعت و ترسده  
 و آنرا با عادت فرمودی درین سه سوره شود که آن دو رکعت بصورت شمع باشد و بعضی نیز اگر  
 بیدار شود شمع شمرده آید و اگر نشود و ترسده بگوید بعد از سلام و ترسده بگوید سبحان الله  
رب لا اله الا انت و الروح جلت الشماء و لا اله الا انت و لا اله الا انت و لا اله الا انت و لا اله الا انت  
العیاذ بالله و آمده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله وفات نکرد تا آنکه که پیشتر نمازها نشسته کرد مگر نشسته  
 و گفته است لما علی نصف آخر القادر و لا اله الا انت و نصف آخر القاعد ای نشسته و اینمزد استاده است  
 و خفته و اینمزد نشسته و این دلیل است که فعل خفته روا باشد و در سه رکعت خوابت و اگر خواب  
 از رویا غمزه شود بآلی باشد چه ادبهای آن چون رعایت باید از جمله عبادات توانمزد و آورده  
 که چون بنده بر طهارت و ذکر خدای بخشد و بر مصلحت آنکه که بیدار شود و فرشته در شفا  
 او باشد و اگر در خواب بخندد که خدای کند آن فرشته و بر دعا گوید برای آن ترسده خواهد  
 و در خبر است که چون بنده بر طهارت بخشد جان و او را بر پیشانی حق عبادت پس حق  
 علما و ارباب الهی صافی چگونه توانمزد که ایشان را در خواب گفت اگر باشد و برای این پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 گفت تومر القادر عباد و لکنه تسبیح ای خواب عبادت است و فضل و تسبیح و معاذ او  
 گفت که در قیام شب چگونه میسختی گفت مرثب در قیام باشم هم بخشم بندر هیچ ندر فعه واحد  
 قرآن خوانم معاذ گفت لیکن من بخشم پس قیام کنم و در خواب همان توانمزد دارم که در قیام  
 در خدمت پیغمبر بار گفتند پیغمبر فرمود معاذ ان الله منک و ادا خواب ده است اول آمدت  
و مسواک پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت اذ انام العبد علی ظهره عرج بریحه لی العرش نکات رؤا  
و اوقر و ان لم یمرط ظهره فصره و حه عن الیوم فذلک المأماة اصغاث اعلامه که در  
 ای چون بنده بر آیدست خند جان بر پیشانی و خواب و صا و باشد و اگر بی آیدست خند جان  
 از مسیدت قاصر شود و خوابهای او شوریده باشد و صدق را در آن محال نبود و بدین طهارت  
 ظاهر و باطن جمله خواسته است چه در آنکشاف پردهای غیب تا شیطانات باطل است و در سه رکعت خواب  
 و آیدست سلخته دارد و نیست که کند بوقت بیدار شدن قیام بجای آورد و هر که بیدار شد سوا  
 کند و بعضی سلفان بخند کردندی و از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که در شبی چندان را که بیدار شد











صدقا کرد سلمان گفت بحسب محبت و ابروی و قصد کرد سلمان هم برین جمله فرمود و اشارت کرد  
 ارشاد نمود و چون نزد یک صبیح شد سلمان گفت اکنون برخیز و هر دو برخاستند و نماز گزاریدند و  
 گفت اِنَّ لِّغُفْلِكَ عَلَیْكَ حَقًّا وَاِنَّ لِصُغْفَرِكَ عَلَیْكَ حَقًّا فَاَغْلُظْ كُلَّیْهِ حَوْضَةً اَوْ غُفْلَةً تَرَاهُ حَقًّا  
 و همان ترابز حقیقی هم صاحب حق باید داد و این از این بود که خود را در دامن سلمان زخم کرده بود که آنجا  
 شب نمی خسبد و هر دو بخدایت خبر علی السلام رفتند و این را از نمودند خبر علی السلام گفت صدق است  
 و این در دین است و بخود روی و دست خست و این آگاه باشد که از طبع صبیح تر شد و وظیفه در برید  
 نماز است و چون صبح طلوع کرد و ردهای شب گذشت و ردهای روز آمد پس برخیزد و بیست  
 نماز بامداد بگزارد و سر از قول خود برآورد و وَقَدْ فَسَّخَ وَاَدْبَارُ الْجَوْرِ اَمْسَتْ پس بَعْدَ اللَّهِ اَنْزَلَ إِلَهُ الْإِلَهِ  
هُوَ تَعَالَى پس گوید اَنَا كُنْتُ بِنَا سُبْحَانَ اللَّهِ بِرَبِّهِمْ وَبِهِدَّتْ مَعَهُ وَاَوْفُوا الْعَهْدَ لِمَنْ  
خَلَقْتُمْ وَاَسْتَوْفُوا إِلَهُ هَادِيَ الْكَافَّةِ وَبِهِدَّتْ مَعَهُ وَاَسْأَلُهُ حِفْظَهَا حَتَّى يَوْفَا بِعَهْدِهَا اللَّهُ  
أَحْظِظْ بِهَا عَقْبِي وَذُرِّيَّاتِي بِمَا عِنْدَكَ ذُرِّيَّاتِي وَحَفَظَهَا عَلَيَّ وَتَوْفَّقِي عَلَيْهَا حَتَّى تَلْقَاهَا بِهَا عَقْبِي  
مُسَدِّدَةً و این ترتیب و ردهاست و این عباد و سلف دوست داشته که این ردها در هر روز  
 چهار کس جمع کنند و روزه و صدقه اگر چه اندک باشد و عبادت بپاروشند و چنانچه در جبر است  
 بین هند و الاربعه فی یوم غفره و فی وایت آخری وَحَلَّ الْغَنَةِ آیه که میان بر هر چهار کار در یک  
 روز جمع کنند امر نوب شود و در و این در هشت روز و اگر بعضی از این اتفاق افتد و نذیر عجز شود  
 باعتبار اینست مردم بر یاد و کراهیت داشتند که روزی که در صدقه داده باشد اگر چه بجز باری باشد  
 با بیای از یک کس نان چه خبر علی السلام گفته است الْحَجَلُ فِي ظِلِّ صَدَقَةٍ حَتَّى يَنْتَهِیَ النَّاسُ اَوْ  
مَرْدُورٌ سَائِدٌ و خود باشد آنگاه که میان مردمان حکم کرده شود و گفته اقْتُوا النَّارَ وَكُلُوا مِنْ ثَمَرِهَا  
 ای مسلمانان آتش اگر چه بجز برای باشد و عایشه رضی الله عنها گفته وَالْبُكَورُ دَاوِدَ اَوْ اَبْنَاءُ  
 در یکدیگر بگوشید گفت چه تعجب کنید که درین شاخیزد از است بسیار از ثواب و در خواننده را  
 مستحب نداشتند چه آنرا از اخلاق خبر علی السلام بوده است و هیچکس از وی چیزی نخواست که اولاد است  
 لیکن اگر توانست خاموش بودی و در جبر است يُصْبِحُ اِنْ اَدَمَ وَحَلَّ كُلِّ سَلَامَةٍ يَجِدُ صَدَقَةً  
اَوْ يَرِثُ اَدَمَ بامداد کند بر هر یک از این صدقه باشد و در ترا و سبب است و شش بگشت فَاَنْزَلَ  
بِالْمَعْرُوفِ صَدَقَةً وَبِهِدَّتْ مَعَهُ الْمَكْرُودَ وَحَلَّكَ عَمَّا صَغِيرَ صَدَقَةٍ وَهَدَايَكَ اِلَى الْمَرْبُوعِ  
وَاَمَّا طَلَبُكَ اَلَا يَصْدُقُ حَتَّى ذَكَرَ الشَّيْخَ وَالتَّهْلِيلَ فَاَنْزَلَ رُفْعًا لَعْنَتُ الْعَصَى تَابَانَ عَلَى ذَلِكِ وَتَعَالَى ذِكْرُ اللَّهِ

ای چیز

ای امر معروف و نهی منکر و بار حق و راه نمودن و چنانکه از این پنج رسد از گردن هر یک از این  
 تا بعد که تسبیح و تلیل را یاد کرد و بگفت و در کت جاشت بجای آن چه پیش از آبرای جمع کردند  
**بیت اختلاف و ردها باختلاف حالها** بدانکه در یک رده است و سالک طریق آنرا زشت حال آنست  
 جلوی او عابد بود یا عالم یا متعلم یا عالم یا پسته و در موصوفه که عمری مستغرق باشد در عبادت خدا  
 بیکار که مقصود هم آنست و از عمر بی نیاز است اول عابد و متوجه عبادت باشد که او را اصلا شغلی  
 نبود و اگر عبادت را بگذارد بطل باشد و ترتیب و ردهای و آنست که یاد کرد و در آید و در باشد که ثابت  
 او مختل شود بدانکه پیشتر اوقات در نماز گزارد یا در خواندن قرآن یا در تسبیح چه در چهار صفتی که  
 که در او در روز و در روز و در روز بود و کسی که در هر روز و بعضی از ایشان از رسید بگفت نداشتند  
 تا هر روزه بگذارد و در ردهای آنرا که از ایشان مقبولست و در شب از وی صد بگفت بود و در شب  
 و در قرآن بودی هر روز و شخصی بگوید کسی هست که از وی دو ختم روایت کرده اند بعضی شب از وی  
 گفت که آنی بگذراندی که در روز به مقیم میگردد و هر روزی مناداسوع طوان بگوید هر شب مناداسوع  
 و مع ذلک در شب از وی و یا در قرآن ختم کردی چون از حساب کرد ده فرسنگ شد با هر سبوح دو  
 کردی در پی و بیست و هشتاد و کت نماز و دو ختم و ده فرسخ باشد سوال بهترین ردها کدام است که پیشتر  
 و قتها در آن صرف شود **جواب** بدانکه خواندن قرآن در نماز استاده باید بر جامع این بیست و یکین بسیار  
 که مواظبت در آن دشوار بود و در فاضله تر باختلاف حالها شخص مختلف شود و مقصود از ردها پاک کردن  
 دلهاست و آراستن آن بیکر حقیقی و آنرا در آن بپایان که در دل خود بگذرد آنچه تا اثر او در آن بودی  
 بیند بران مواظبت نماید چون ملاقات از آن چند بگذرد آنرا بگذرد برای این بیشتر خلق اصواب آن می بیند که  
 خیرهای مختلف را و قتها است که چنانکه گفته شد از نوعی نوعی بگوید و آنچه ملازم طبعها عالم است  
 و احوال یک شخص نزدان مختلف باشد و لیکن چون فقه و ردها و ستر آن بیست و یک معنی است با بعضی  
 و اگر بعضی را مثلاً در دین خود و قتی باید در کار آن مواظبت کند یا دام که آنرا در دل و قتی باشد و از هر  
 از این بعضی ابدال روایت کرد که او شی بر لب دریا نماز میکرد تسبیح شنید و از وی بلند و بگفت و بگفت  
 و گشتی که او از نوعی شنود و شخص ترا نمی گفت من مرشته ام از فرشتگان مویکل برین دریا آنگاه باز  
 که آید شده ام این تسبیح میگوید و گفتند نام تو چیست گفت مهلیل گفت کسی که این تسبیح کرد و آب و چه باشد  
 گفت هر که این را صد بار بگوید بدیند تا جای خود در بهشت یادگیری برای او و بنده تسبیح اینست تَحْمَانُ اللَّهُ طَلَبُ  
الَّذِينَ يَتَحَمَّانُ اللَّهُ الشَّيْخَ لَا زَكَاتَ تَحْمَانُ تَحْمَانُ تَحْمَانُ تَحْمَانُ تَحْمَانُ تَحْمَانُ تَحْمَانُ تَحْمَانُ تَحْمَانُ تَحْمَانُ

در ایشان

انقره با کبریا ای شیخ الهی  
 والقطر و علی علم الدین  
 بشرح قوس







دورهای مذکور را و او را با یک روز بختهای مسلمانان مشغول شود و بر کار درن فریضه اقتصار نماید و در  
 شب قایم دارد چنانکه عمر رضی الله عنه کردی و گفتی مرا بر خواب چکارا کرد و زخمی مسلمانان را ضایع کنم  
 و اگر شب خیم نفس خود را و از آنجمله یاد کردی و منم و مشدک و کار بر عبادت الله باشد مقدور است بکسی که در  
 نگویم در حق مسلمانان این را که هر کس ازین در و در نفس خود عملی است و عبادتی و بر دیگر عبادات راجع است  
 بدانچه فایده او متعدی است و منفعت و عامر **مؤخره** مستغفری بخدای احدی که همه تنهای او  
 یکی شدن باشد و دوست ندارد مگر خدا را و نشد مگر او و روزی از غیر او توقع نکند و در هیچ چیز  
 تشکوک در خدا را و بومید و هرگاه که مرتبه او بدین درجه رسیده و با انواع دردها اختلاف آن جعفر  
 نباشد و در او پس از فرضها ملک جز است و آن حضور دل است با حق تعالی در همه حال و در دل ایشان  
 هیچ کاری که در و بکوش ایشان هیچ چیزی نرسد چشم ایشان را هیچ چیزی ظاهر نشود که در ایشان زاد را و در  
 و مگر بی و مزین باشند پس محرم و مسکن ایشان نباشد مگر خدای تعالی و ایشان را ماله اصلاحت آن  
 دارد که سبب نرسد شود و نزدیک ایشان عبادتی از عبادتی متمیز نباشد و ایشان را نکند که حق تعالی  
 گرفته اند چنانکه خدای عز و جل گفت **لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** که در آن فقره **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و محسن حق تعالی در ایشان محقق  
 شده است **وَأَن تَعْلَمُوا أَنَّمَا يُعَلِّمُونَ الْإِنسَانَ** فَاوَالُوا كَلِمَةً يَشْكُرُ لَكُمْ وَكَثِيرٌ مِّنْ جَهَنَّمَ و قول  
 حق تعالی **وَأَن تَعْلَمُوا أَنَّمَا يُعَلِّمُونَ الْإِنسَانَ** از این سخن است بدان و این مشهور رجاء صفتی است و بدان می توان رسید  
 مگر پس از ترتیب و درها و روزگار و از و بران مواظبت نمودن و بناید که مرید بختی که از بر باب شود  
 فریفته شود و این برای خود دعوی کند چه علامت چنین کسی آن باشد که در خاطر او هیچ وسوسه نبود  
 و در دل او هیچ معصیتی نگردد و در وظایف عبادات شست نشود و از هولهایی که ناگهان بوی رسید  
 نکرد و کارهای نزدیک ویرا از جای نبرد و هر کس از این چنین مرتبه از یکا مسلم و روزی شود و کارهای یاد  
 کرد و راههای حق تعالی است و او گفته است **فَلَا تَقُولُ عَلَى شَيْءٍ كَلِمَةً فَوْكَلًا عُلْمُ بَيْنِهِمْ هُوَ أَهْلُكَ**  
 و ایشان هر بر راه راستند و بعضی بر راه راست رود و خبر است **الْإِيمَانُ تَلَامُ ثُمَّ تَلَامُ ثُمَّ تَلَامُ ثُمَّ تَلَامُ**  
**لَقَدْ تَلَامُ تَلَامُ تَلَامُ تَلَامُ تَلَامُ تَلَامُ تَلَامُ تَلَامُ تَلَامُ تَلَامُ تَلَامُ تَلَامُ تَلَامُ تَلَامُ تَلَامُ تَلَامُ تَلَامُ تَلَامُ تَلَامُ**  
 بحق تعالی مدد و رحمت رود و یکی از علما گفت ایمان سید و سید سینه خوی است بعد و سید مومنی که  
 بر خوی از آن باشد ما لایق بر آن بود پس هر چه در میان اگر چه از عبادت محبت است اما سید را دهند  
**أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ** و تفاوت و در درجات نزدیکی باشد  
 نزد واصل آن و نزد بکثر ایشان بخدای احدی است که شناسنده ترایشانست او را شناسنده ترایشان را و اولیای

طریق

حق این

برسند و بر بود و او را بجهت کسی که او را شناخت غیر او را نرسند و اصل در و درها و در حق هر کس از مردمان  
 است که مدد و مست تا بجهت سر او را نکرده اند و صفهای باطنی است و کجا که راه را را نکرده باشد  
 از آنرا را احساس نتوان کرد و اثرهای آن مرتب نشود مگر بر مجموع و در عقب ملک که چون از حق محسوس  
 ظاهر نشود و بیرونی و در و سیور بدان پسوند اثر اول محسوس و همچنین مستعلم فیه النفس بشود  
 مگر تکرار بسیار و اگر شیخ و تکرار را با لغت نماید و ماهی هفته آنرا بکند و در پی عبادت کند و شیخ  
 دیگر هم با لغت نماید تا نکند و اگر مقدار تکرار را بر شهای متوالی تمت کردی تا پیدا آمدی و در  
 این مرتبه بجهت گفته است **أَحِبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ** اذ و منها و این فعل ای و سترین کارها نزد خدای عز و جل  
 پیوسته تر است اگر چه اندک باشد عایشه را رضی الله عنها از عمل بجهت عیسی السلام رسید گفت که آن عمل  
 دیگر که **إِذَا عَمِلَ الْعَمَلُ أَتَيْتَهُ** ای عمل او را بدید بود و چون کاری بکند آنرا ثابت گردانیدی و برای این چنین  
 گفت **مَنْ عَمِلَ اللَّهُ عَمَلَهُ فَمِنْ عَمَلِهِ مَلَكَةٌ مَّقْتَدِرَةٌ** ای هر که حق تعالی عبادتی را عبادت کرد و امین او را  
 ملائک آنرا بکند و خدای عز و جل بر او در شش بود و ازین سبب بود که چون پیغمبر و رکعت نماز پس از نماز  
 دیگر بکارد و برای خدا آنچه پیش از نماز دیگر فوت شده بود بسبب رسیدن و فلیس از آن پیوسته آن  
 دو رکعت پس از نماز دیگر بکاردی و لیکن در بخانه نزد مسجد نایمی افتد آنکند و در حقیقت عایشه  
 و ام سلمه روایت کرده اند **سَمِعْتُ النَّبِيَّ** ای بگریه او باشد که در بر باب بدو افتد آنکند آن وقت وقت که  
**جواب** بدان آن سه معنی که در گرا هیت یاد کرده ایم **احترار از تشبه** بعد از آن جزو شد **دو**  
**احترار بجهت** کردن در آن که قرن الشیطان ظاهر شود **سبب** استلحاح از عبادت از بیم ملال و  
 در حق پیغمبر صورت نرسند پس دیگر بر بروی قیاس نتوان کرد و شاهد این معنی است که در خانه از کار  
 ناید افتد آنکند **دو** **و سبب** **احترار از تشبه** بعد از آن جزو شد **دو**  
 و در شهای که بجای آن مستجاب و در فضیلت احیای شب و احیای مابین العشاءین و کیفیت قیامت  
**فصل** **احترار از تشبه** پیغمبر علیه السلام گفت در آنچه عایشه از وی روایت کرد **أَنَّ أَفْضَلَ**  
**الصَّلَاةِ عِنْدَ اللَّهِ صَلَاةُ الْغَرَبِ** که خطبها عمر بن الخطاب و لا یقیم فتح فی صلوة الایام و ختم بها  
**صَلَاةُ الْغَدَاةِ** فَمِنْ عَمَلِي الْغَرَبِ و صلی تعالی علیه و آله و سلم **لَهُ قَصْرٌ فِي الْحَبِیَةِ** قال از وی لا و  
 من ذهب و فضیله و من صلی تعالی علیه و آله و سلم **رَكْعَتَا غَدَاةِ اللَّهِ** که **ذُنُوبُ عَشْرِينَ** سنة و قال **إِذَا**  
**سَنَةِ** ای فاضله بین نماز نزدیک خدای نماز شام است و صاف و معین تر گردانده است افتتاح نماز شب  
 و ختم نماز روز بدان کرده است هر که نماز شام بکارد و پس از آن دو رکعت نماز کند خدای عز و جل

مستند















خوردن آب باشد سبب خواب بر روی بگردد و قیام بر روی کران شود و یکی  
 از مشایخ هر شب جوان بایستادی گفتی می بینم بسیار بخورم که آب بسیار از آن به خوردن آید و بسیار  
 خبید و در وقت مرگ بسیار حسرت مآید و این اصل بر کسب آن تخفیف معده است اگر  
 طعام در روز آنکه در روز نفس خود را بخارهای که جوارح از آن مانده شود و اعصاب ضعیف گردد  
 زحمت آن خواب باشد **سوره** آنکه قیل و نکار در آن نیست بجهت سقانت بر بیدار گشت  
**چهارم** آنکه در روز که آنکه چه آید راحت گردد از میان او میان سبب حسرت حاصل شود و یکی  
 حسرت برسد که من شب را معان میگذرانم و قیام بلد و دست دارم و اسباب آن ساخته میگردانم  
 چه موجب است که قیام کرده نمیشود گفت کنایان تو را مقید کرده و چون در بار از رفت  
 و لغو و لطف ایشان بشنیدی گفتی شب این جماعت شبی بدی بنده را چه ایشان قیل و نکار و نور گشت  
 از قیام شب حج ماه محرم شدیم کنایان کرده بودم پرسیدند که آن چه گناه بود گفت مروری دیدم که  
 در نفس خود گفتم که این روی که یکی از ایشان گفت برگردن برده در رفتن او و میگوید گفتم  
 از اهل تو رسیده است گفت از آن محترم گفتم از دردی مآله میشوی گفت محنت و کفتم ای چه چیز  
 گفت در رسته است و برده ام و رفته و من در شجره خود را خوانده و آن باشد مگر کنایان کرده  
 باشم و بریدن گفته است که خبری از خیر است و شریعی شریعی از کنایان از بسیار آشنده است  
 این بوسلیان دارانی گفت که نماز جماعت هیچ کس را فوت نشود مگر کنایان گفتی احلام شب عبودیت  
 و جماعت دوری است و یکی از علم گفت ای سگین چون روز داری بنگر که بنزد که و بر چه چیز نظر  
 میکنی چرب کنایان طعمای بخورد و دل و از آنچه بران بوده باشد گردد و بحال اولا زیاده میگردانم  
 حقیقی را آورد و از قیام شب باز دارد و مخصوص بر تبارش و ایچرا است و لا جلا و لا یصفیه دل و  
 آن سوی خیر آنکه کند که غل و کند و از آنکه مآله مآله که کند بجهت بران آنچه شرع بدان بخواهد  
 و یکی این یکی از ایشان گفت بیکیا خوردن که مانع قیام شبی شد و بی نظر که مانع قیام شبی شد  
 و بنده طعمای بخورد و کاری کند که از قیام سال بیان هر و مانده چنانکه نماز از آنجا و متکرر باز در  
 فحشا از نماز و در کجریات باز دارد و یکی از زندان و آن که میگوید گفت که من سی سال زندان و قیام کردم  
 در شب گرفتند زوی پرسید که نماز تخفیف جماعت که کرده است گفتی بی و این نتیجه است و آنکه  
 برکت جماعت از قیام فحشا و متکرر مانع باشد و اما میگوید باطن چهار است **اول** سلامت دل از  
 حقد و سلاطین از بدعتها و از فضول و راهی نالجه آنکه عتق و رند بر نیامست و قیام شب بر

میشود و اگر بایستد در نماز و در مقامات بسیار است و جز در وسوسه های آن چنان کند و در  
 این که گفته شود و آنست **اذا استیقظت ایتضا فانه** و در غلبه ملازمه دل باشد اگر آنرا  
 امید چه کرد راهوال آخرت و در کار و در نوح اندیشه کند خواب و بر چنانکه طاعت گشت  
 که ذکر و نوح خواب عایدان بر آید و چنانکه در حکایت است که در بصره غلامی بود صهیبت نام  
 شب قیام کردی سید او او را گفتی قیام شب کار روز تر از آن میدارد او گفت صهیبت  
 از آنش اندیشه خوابش نباید غلامی بگوید گفتند و او شب قیام کردی او گفت چون آنرا باید  
 کم تر من سخت شود و چون هست یا کم شوق من بوی کرد پس نتوانم که بچشم و در آن  
 مصرع باب گفت **مَعَ الْقُرْآنِ بَعْدَ وَ عَصِيْدِهِ** **مَقْلُ الْعَيْنِ بِلَيْلِهِ** **أَنْ تَجْعَلَ**  
**فِي مَوَازِيهِ الْجَلِيلِ كَلَامَهُ** **فَرَقَانَهُمْ ذَلِكُ كَيْفَا تَصْنَعُ** ای قرآن بعد و عید خوش  
 چشمه را از تخفیف شب باز داشته است از ملک جلیل سخن در آمیخته اندیس کرده نهایی ایشان  
 نموده است تا فروغی کنند و در بر عیافتا کرده اند **سوره** **يَا طُوبَى لِرُقَادٍ وَالْفَقْلَاتِ** **كَثْرَةُ**  
**التَّوْبَةِ تُوْرِ مَنَاسِكَاتِ** **إِنْ فِي الْقُبْرِ نَزَلَتْ إِلَيْهِ** **لِرُقَادٍ يَطُولُ عَدَمَاتِ** **وَمَهَادَا**  
**مَهْدُكَ فِيهِ** **بِذُنُوبٍ عَمَلَةٍ أَوْ حَسَنَاتٍ** **أَمِنْتَ الْبَيْتَ مِنْ مَلِكِ الْوَدَّ** **وَوَكَّلْتَ أَلَمَا**  
**بَيْتَاتٍ** **أَيُّهَا** از خواب در از غفلت بسیاری خواب حسرها با آید چون در رکود نزول و خوش  
 کرد و الجابیل زهر را بخوابی را از است و مهادی دان برای تو یکسره انداز کنایان که کرده یا از کنایان  
 از شیخون ملک الموت ایمنی و بسیار آمر که بروی شیخون زده است **سوره** **أَنْكَرُضِلْ قِيَامَ بَشِيرَاتٍ**  
 این آیات و اخبار و آثار و نشانه ها و شوق و بغواب آن مستحکم شود و اشتیاق او را برای طلب  
 نمود و در غایت جان را بگرداند چنانکه حکایت آمده است که یکی از صالحان از غری  
 و سعادت نمود و قوما و آن شب فراش او را منتظر می بود و او در سجده رفت و تا با آمدن نماز و  
 و قیام او گفت مدتی در انتظار تو بودم و چون میبارکی برسدی تا با آمدن نماز مشغول شدی  
 بخدا که هر شب در حورایی بخوابی گفت که میگردم و اهل منزل را فراموش کرده بودم از  
 آن شب بایستادم **چهارم** که آن شریفترین واعظ است و دوستی خدای باشد قوت ایمان بداند  
 در بایستاد و حقیقتی که در نمازات بر ورکا خود و مطلع بروی آنچه در دل و  
 مشاهده می کند و آن خطرات خطاست اخلاق خدای او و چون خدا بر او دست دارد خلوت را با او  
 دوست دارد و از مناجات لذت با بد لذت مناجات با دوست او را بر داری قیام باعث باشد و بنا

و خدا را عظیم شود

که تو نیز بایستی







و مطلوب قیام کنندگان آن ساعت است و او هم است در کل شب چنانکه شب قدر در رمضان و ساعت روزه  
 جمعه و آن ساعت عطا های مذکور است **بیان طریقی است از این شب را بدانکه** حیای شب را  
 باعتبار مقدار هفت مرتبه است **مرتبه اول** حیای هر شب و این کار اوست که برای عبادت خدای  
 تعالی شده اند و از مناجات اول وقت یافته و آن غذای ایشان شده است و حیات دلائل ایشان و بسیار  
 اینست که پنج مرتبه در خواب بیدارند و در وقت مشغول بر دماغ آن طریقی جماعتی از سلف بوده  
 که نماز با معاد را بوضوئی از خفتن که از دماغ بوطالب کی حکایت کرد که آن از چهل تابعین رسید  
 اشهاد حکایت کرده اند و در ایشان کسی بود که چهل سال برین مواظبت کرده بود و گفت از ایشان  
 سعید بن مسیب و صفوان بن سلمه مدینه و فضیل بن عیاض و وهب بن وردمکیان و عطاء بن  
 وهب بن منبه و یحیی بن خثیم و حکم کوفیان و ابوسلمه و ارقی و علی بن کثیر و شامیان  
 و ابوعبدالله خواص و ابوعاصم عبادیان و حبیب ابو محمد و ابوجابر سلمانی و پارسیان و مالک  
 و یار و سلمیان و یحیی بن زید و قاضی و حبیب ابی ثابت و یحیی بن کثیر و یحیی بن وکیع و یحیی بن  
 نو حاتم بکری و آنچه هم نکردی از کشتی و یار و دو و بخواندی و نیز از مدینه ابوجابر و محمد بن سکینه  
 در جمع بسیار **مرتبه دوم** آنکه بیست و یک قیام کند و عدد انگشت که از سلف برین مواظبت نموده  
 نامحسوس و بهتر و طریقی در آن است که ثلث اول و سلسله آخر از شب بخسبند تا قیام و چون بیست  
 و میان آن باشد و آن فاصله است **مرتبه سوم** آنکه یک ثلث از شب قیام کند و باید که نیز اول و سلسله  
 آخر بخسبند و در جمله خواب آخر شب محبوب است زیرا که تعالی امداد را بر او از اگر اهدایت داشت و در  
 روی مشهوری بدان که در کعبه اگر بیشتر قیام کند و نزدیک بخسبند ز روی و تعالی که شود و عایشه  
 رضی الله عنها گفت پیغمبر چون آخر شب و نزدیک را بطل حاجت داشتی بدیشان نزدیک شدی که لا اله الا  
 الله و نزدیک را بلال یا مدی و بانکه نماز کنی و نیز گفت عطاء بن یحیی گفته یافتیم بعضی از سلف گفتند که آن  
 خفتن بیشتر از صبح است و ابوهیره از ایشان بود و خواب آن وقت طریق مکاشفه و مشاهده است و زوای  
 پروهای غیب و آن را باید که او بود و در وقت سحر است که در وقت اول زوای و زمین باشد و ثلث  
 از شب از نیم آخر خواب سدی از قیام داود است صلوات الله علیه **مرتبه چهارم** آنکه سلسله از شب  
 یا کسی قیام کند و فاصله آنکه در نیم آخر باشد و پیش از سلسله از آن **مرتبه پنجم** آنکه تقدیر را بگوید  
 چنانچه پیغمبری است و شود که بدو کسی که بنفس خود نماز اداء و نشاء بخدای کند که آنرا امر است  
 و او بیدار کند و بیدار باشد که در شبهای او مضطرب شود و لیکن از اول شب قیام کند تا خواب غلبه شود و چون

ابو عباس

نصف

بیدار گردد باز قیام کند تا خواب غلبه کند پس در یک شب و در دو خواب و قیام باشد و این از مکاتیب  
 شایست و سخت ترین کارهاست و فاضلترین آن و این را خلایق پیغمبر بود علی السلام و طریقت ابرو و اولو  
 از جماعه جماعتی تا بعدین و یکی از سلف گفتی این را خوابی است و اگر بیدار شود پس خواب باز کرد  
 خدای عز و جل چشم مرا خواب مدهد و اما قیام پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام از روی مقدار در یک شب  
 نبود بلکه ای نیم شب بودی و کاه یک ثلث و کاهی دو ثلث و کاهی یک س و در شبها آن مختلف شد  
 و قول حق در موضع از سوره مزل برین دلالت میکند **و لک یعلمون انک تقومون من کل لیله**  
**و نصفه و ثلثه و اقلی از دو ثلث شب چنانست که نصف آن وضعت سلسله آن باشد اگر نصفه**  
**و ثلثه را یک خوابی نصف ثلثین و ثلثا باشد نزدیک ثلث و ربع بود و اگر بنصب خوابی نیم شب**  
**و ثلث آن بود و عایشه رضی الله عنها گفت که پیغمبر علیه السلام چون آنرا خروس شنیدی یا خستی یا این صدی**  
**باشد آنچه که از آن بود و چیزی را بخت کرد که نماز شب پیغمبر را در سفر عیالت کردم پس نماز خفتن زمانی**  
**بخفت پس بیدار شد و در رفتی گریست و گفت و یما ما خلعت هذا باطلا سجتا ک فضا عذاب النار**  
**تا انک لا تخلط الی عباد پس از فرشت خود مسواکی برد و در آنجا داشت و وضو ساخت و نماز**  
**کرد تا کفتم مثل آنچه خفته بود نماز کرد پس از غلتید تا کفتم مثل آنچه نماز کرده بود بخفت پس بیدار**  
**شد و آنچه کرت اول گفته بود بگفت و آنچه کرده بود بکرد **مرتبه ششم** آنکه است آنست که مقدار**  
**چهار رکعت یا دو رکعت یا یک رکعت یا هر چه بود ساعتی و در قبله بنشیند و بگوید عا**  
**مشغول باشد پس در جمله قیام کنندگان نبشته شود و حجت حق تعالی و فضل او و در آن آمده است **سلسله****  
**و سلسله و گویند هر یک شب ای شب نماز را اگر چه مقدار و شنیدن کوفندی بود و این طریقی است**  
**فحتم است و میرد برای خود و اختیار کند آنچه بروی آسانتر باشد و چون قیام میانه شب بروی تعد**  
**شود نباید که حیای مابین العشاءین و دردی که پس از نماز خفته است مهمل گذارد پس بیشتر از صبح بخیزد**  
**تا صبح و در خفته نیاید و هر دو طرف شب قیام بود و این **مرتبه هفتم است** و هر که نظر و مقدار**  
**باشد در شب این چهار با اعتبار در وقت و کوتاهی آن بود و اما **مرتبه هفتم** نظر و مقدار نیست**  
**پس کار ایشان در تقدیر و آخر برین ترتیب مذکور باشد چه هفتم که از آن نیست که در شوم یاد کرد و همچنین**  
**چهارم از چهارم نیست **بیان شبها و روزهای فاضل** بدانکه شبهای مخصوص زیارت فضل که احتیاج**  
**احیای آن مرکب است در سالی باز دو است بنابیکه میرد از غافل شود که مواسم شایسته و مطابق احوالات**  
**و هر که که باز در آن از مواسم تجارت غافل شود سود نکند و هر که که میرد از فضایل اوقات ذایل بود و بخت**

حکایت را که سلسله  
سجده می کند  
در وقت نماز

در وقت نماز



و از این شهاش رخ رماه رمضان است و آن و نه های عشر آخر است چو شب قدر در آن طلبد شود شب  
 هفتم ماه رمضان که با مداد آن نور القرقان بود یوم التقی الجمعان و واقعه بدر در دو دیوان  
 از این گفت که آن شب قدر است **و اما** ندیکر شب اول ماه محرم است و شب عاشورا و اول شب  
 رجب و شب نیمه آن و شب بیست و هفتم از آن و آن شب حراج است و در نمازی ماثور است  
و غیر علی السلام گفته است للعامل فی هذه الساعات ما یزینة من الجنة و بها اثنی عشر  
رکعة تقرأ فی کل رکعة فاتحة الکتاب و سورة من القرآن یشهد فی کل رکعة بسم الله  
الرحمن الرحیم نؤمن بک یا الله و الحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر یا مزمرة و یتسبیح الله  
یا مزمرة و یصلی علی النبی یا مزمرة و یدعو لنفسه ما شاء من امر دنیا و اخرت و یضج صائما فان  
الله یشفی دعاء کله ولا ان یدعوا فی قصصه ای رکنده و درین شب حسنات  
 صد ساله باشد و هر که درین دوازده رکعت گزارد در هر رکعت فاتحه و سورت از قرآن در هر رکعت  
 بخواند و سلام در آخر آن بر صد بار سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر بگوید و با  
 استغفار کند و صد بار بگوید علی السلام در دهد و برای خود آنچه خواهد کارهای نیا آخرت دعا  
 گوید و با مداد آن صابن باشد و حق تعالی کل دعاء او مستجاب کند مگر آنکه در معصیتی بود **و اما** در شب  
 نهم شعبان صد رکعت است در هر رکعت بعد از فاتحه سورة اخلاص ده بار و سالت از خدا شدنی  
 چنانکه در نماز طوع آورده ایم و شب عرفه و در شب عید غدیر علیه الصلوة و السلام گفت من اتقی  
لیلی العید لو میت قلبه یوم یموت القلوب ای هر که شب عید نهاده دارد دل دی نمیرد و روزی که  
 دلهامیرند **و انار و نه های فاضل** نوزده است موصلت در دهها در آن تحبب است روز عرفه و  
 و بیست و هفتم رجب شرف عظیم است بغیر علی الصلوة و السلام گفت من صائم یوم سبعة بغیر  
من رجب کتاب الله له صیام سین شهر ای هر که روز بیست و هفتم ماه رجب روزه دارد خدای  
 عز و جل ثواب روزه شصت ماه برای وی ثبت کند و درین روز بغیر علی السلام رسالت بغیر  
 علی السلام آورد و در هفتم ماه رمضان که واقعه بدر در آن بود و روز نیم شعبان و روز آدینه  
 و هر دو روز عید و ایام معلومات و آنچه اندازدی الحجة و روزهای عید و آن ایام القدر است  
 و ان روایت کرد که بغیر صلی الله علیه و سلم گفت اذا سلم یوم بجمعة سلیة الاکابر و اذا سلم  
رمضان سلیة الثقة ای چون روز آدینه سلیم ماند روزهای یکم سلیم ماند و چون رمضان سلیم ماند  
 میمال سلیم باشد بعضی عارفان گفته من احسنه شاه فی الایام الحسنة فی الدنیا و سئل مناها فی اخر

و این پنج روز و زعیدین و آدینه و عرفه و عاشورا را خواسته است و روز پنجشنبه و دروشنبه  
 که عملها در آن بحضرت خدای عز و جل بر نواز فاضل روزهای هفتگی اند و فضایل اینها و روزها  
 برای روزه داشتن در کتاب صوم یا ذکر در بیان عادت آن حاجت  
 نیست و این آخر کتاب او را دست و با تمام آن بی عبادات  
 تمام شد و الحمد لله و بحمد و الصلوة علی محمد  
 و آل محمد و بجمعین و سلم علیهما





1944

سازمان



کتاب احیاء علوم الدین تالیف  
شیخ الاسلام امام الکبیر اوجیه اوجیه  
محمد بن احمد بن ابی علیه الرحمه



$$\begin{array}{r} 15 \\ \times 15 \\ \hline 15 \\ 150 \\ \hline 225 \end{array}$$

مطابق با دستور انتقال و  
مطابق شماره ۱۹-۱۸  
در مورد انتقال و  
مطابق با دستور انتقال و

آفرین کام مونی، جلال مونی،  
با کام زینت مونی،  
با کام زینت مونی،

مردم را از خود بخردند  
مجلس تیر اندازی و زخمی شدن ارباب  
پناه از طریق و اسد های سوار  
نظام و پیاده و پلیس موافق بنابر  
کردن مردم گردیدند .  
سراشت موافقین حضور هم در

علی بن ادریس

علی ب